چو ایران نباشد من مباد

گذشته و آینده فرهنگ و ادب ایران

گنجینه ۲۷

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

گنجینهٔ ۲۷

۱۳۹۱

گذشته و آیندهٔ فرهنگ و ادب ایران

Afshar Foundation [mailto:info@m-afshar.net]

به کوشش:

محمّدحسین حاتمی

کریم اصفهانیان - میلاد عظیمی

نگار ولائی

یادواره

به مناسبت هشتاد و هفتمین سالروز تولد

ایرج افشار

(۱۶ مهر ۱۳۰۴ ـ ۱۸ اسفند ۱۳۸۹)

فهرست مطالب

(گنجینهٔ شمارهٔ ۲۷)

جریان‌های ادبی در مجلات فارسی	افشار، ایرج	۷
آسیبهای طبیعی و سنتی نسخه‌های خطی	« «	۶۷
سخنانی اجمالی دربارهٔ مشروطیتی که پا نگرفت	« «	۸۳
امانت دادن کتاب	« «	۱۰۱
آغازهٔ ترجمهٔ کتابهای فرنگی به فارسی	« «	۱۱۱
گونه‌های رنگارنگ در زبان فارسی	« «	۱۳۹
سرگذشت و سرنوشت نسخه‌های خطی	« «	۱۵۵
انجمن‌های ادبی	« «	۱۸۱

جریان‌های ادبی در مجلات فارسی*

ایرج افشار

انتشار روزنامه و مجلات در ایران یکی از مظاهر آشنایی جامعه ما با تمدن مغرب زمین است. از وقتی که میرزا صالح شیرازی روزنامهٔ یک ورقی خود را به نام «ورقهٔ اخبار» در حدود سال ۱۲۵۳ قمری منتشر ساخت تا روزی که مجلهٔ «گنجینهٔ فنون» در تبریز به سال ۱۳۲۱ قمری منتشر شد تمام مطالب سیاسی و تاریخی و ادبی و تربیتی و رشته‌های دیگر، به وسیلهٔ روزنامه در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گرفت، تا بدانجا که تاریخ سیستان از متون قدیم زبان فارسی به صورت پاورقی در جریدهٔ ایران به چاپ رسیده است.

روزنامه مدت هفتاد و پنج سال یگانه وسیلهٔ مکتوب ارتباط علمی و فکری افراد جامعهٔ ایرانی بود، مگر آنکه گاه به گاه رساله‌ای و نوشته‌ای مستقل چاپ می‌شد و از این طریق مطالبی تازه در اختیار خواننده گذاشته می‌شد، نظیر

---

*. متن گفتاری است که برای دانشگاه فردوسی (مشهد)، به اشاره و دعوت غلامحسین یوسفی تهیه شد و قسمتی از آن در جلسه‌ای که ترتیب یافت خوانده شد. از آن دوست عزیز و دانشگاه مشهد پوزش می‌خواهم که متن را درین مجله به چاپ می‌رسانم. [نقل از: راهنمای کتاب،سال ۲۰ (۱۳۵٦): ص ۳۸۳ تا ۳۹۱ و ۵۵۵-۵۵٦ و ۷۷۰-۷۸۱ و سال ۲۱ (۱۳۵۷): صص ۳۷ تا ۵۰].

رساله‌ها وجزوه‌هایی که بیشتر در زمینهٔ مسائل اجتماعی و نشر عقاید مربوط به مشروطه‌خواهی به چاپ رسیده است.

می‌دانیم که جریان‌های فکری و ادبی اصلی و اساسی، در دنیای کنونی، بیشتر به وسیلهٔ نشریات ادواری یعنی مجله‌هایی که هرچند یک بار نشر می‌شود بروز می‌کند و در حوزه‌های مستعد و مساعد نشر می‌شود. در ممالکی که روزنامه‌های جدی ادبی وجود دارد و جراید عمومی آنها، دارای وزن و اعتبار است هر یک از آن جراید به حد خود وسیلهٔ بسیار مؤثر و حقیقی و فوری‌تر در انتشارجریان‌های ادبی و تحولات مربوط بدان و توزیع آثار تازه تواند بود. کمااینکه یک‌نقد و معرفی استوار که از یک اثر ادبی در روزنامه‌های معتبر جهانی نشر می‌شود موجب تعیین سرنوشت آن اثر برای همیشه است. یعنی آن اثر ارزشی را که باید بیابد از این راه به دست می‌آورد.

در زبان فارسی هم کم و بیش نشریات ادواری (که در این گفتار مراد فقط آن دسته از نشریاتی است که نام مجله بر آنها اطلاق می‌شود) در تغییرات مربوط به جریان‌های ادبی مؤثر بوده‌اند. یا لااقل به وجود آورنده و طرح کننده مسائل فکری و ادبی بوده‌اند. به عبارتی دیگر اگر هم چنان که باید در عرصهٔ حیات ادبی و فکری موجد تحولات اساسی نشده باشند ضبط کننده و نشان دهندهٔ وضع اجتماعی و ادبی دوران انتشار خود خواهند بود. بی‌مجامله می‌تواند گفت که اغلب مجله‌های زبان فارسی پا را از این مرتبه فراتر نگذاشته‌اند.

اما یک نکته مسلّم است که در زمینهٔ تحولات ادبی و زبانی، لامحاله تأثیر مجلات بیش از اثر زودگذر و سطحی روزنامه‌ها بوده است. روزنامه‌ها در تاریخ مطبوعات ایران نتوانسته‌اند به جز مؤثر افتادن در امور اجتماعی و احتمالاً سیاسی

و نیز وسیلهٔ بودن در نشر اخبار، آن حیثیتی را بـه دسـت بیاورنـد کـه فـی‌المثـل روزنامهٔ تایمز ادبی با ضمیمه نیویورک تایمز، از باب مؤثر شـدن در افکـار مـردم خواستار ادبیات و هنر همیشه دارا بوده است.

گواه روشن بر این مدعا بررسی روزنامه‌های با ارزش و پرولوله و محـرک و زنده‌ای است که در عصر مشروطیت انتشار مـی‌یافـت و هـر یـک دوسـتدار و خریدار زیاد و حکم «ورق زر» داشت. اما بـه جـز بـرانگیختن احساسـات وطـن خواهی و طلب کردن هـوای آزادگـی و سـخن گفـتن از معایـب عـادی زنـدگی اجتماعی «سخن مایهٔ» دیگری در آنها دیده نمی‌شود.

علت این امر آن است که نویسـندگان جرایـد در آن عصـر مجبـور بودنـد مردمی را که از مسائل و زمینه‌های اجتماعی جدید به کلی بیگانه بودند با انتشـار مقالات سیاسی بیدار کنند و با زمانه تازه آنها را هم‌آواز سازند. ناچار و متأسـفانه مدیران و نویسندگان جراید توجهی به مبـانی مربـوط بـه فرهنـگ و ادبیـات کـه موجب قوام فکری و ذوقی ملت اسـت نداشـتند. اگـر احیانـاً یکـی از آنهـا وارد معقولات می‌شد و به مباحث ادبی می‌پرداخت آرائـی بـوده از ایـن قبیـل کـه در جریدهٔ علمیه «نوروز» (ش۳۲ در ۱۳۲۱ قمری = ۱۹۰۳ میلادی) به مدیریت ناظم الاسلام و میرزا کاظم خان طبیب کرمانی دیده می‌شود:

«قاعده مأخوذی از تازی. تاکنون الف و تاء در لسان عرب علامـت جمـع بوده است. بلغاء و فصحاء فارسـی زبـان در عبـارات فارسـی اگـر اراده جمـع می‌نمودند آن لفظ را معرب می‌نمودند و الحاق جـیم بـه آخـرش و بعـد از آن جمع می‌بستند به الف و تاء مثلاً نوشته را نوشتجات... لکن این ایام الف و تـاء در فارسی نیز علامت جمع شده است مثل فرمایشات و گزارشات و جنبشـات و غلیانات و کنارات و غیرها. پس بعد از این نمی‌توان این گونـه الفـاظ را کـه

متجاوز از صد لفظ آن مستعمل بلغاء و فصحاء فارسی زبان است گوییم غلط است و آوردن این الفاظ را در تحت این قاعده اولی و انسب است. ولی اعلام و اعلان می‌دهیم به فضلاء فارسی زبان که بعد از این الف و تاء را علامت جمع دانند هم در عربی و هم در فارسی. هر گاه احدی نقضی دارد ابلاغ نماید تا درج گردد».

در میان روزنامه‌های آن دوران، منحصراً روزنامه «صور اسرافیل» مستثنی شدنی است. آن هم به علت آنکه علی اکبر دهخدا که یکی از نویسندگان با قریحه آن بود دارای مایهٔ ادبی و طبع ادیبانه بود. او با نگارش ستونی به عنوان «چرند وپرند» مسائل اجتماعی و سیاسی مورد نظر و بحث را به اسلوبی شیرین و تازه که ازخمیرمایهٔ ادب، هنر نویسندگی و کمال ذوق چاشنی گرفته بود مطرح می‌کرد. به‌همین سبب جوهر اندیشه‌اش بیشتر و عمیق‌تر در اذهان مردم اعم از عارف و عامی نقش‌پذیر می‌شد.

البته نباید حق بعضی از روزنامه‌های مهم نظیر «ادب» و «تربیت» و «فرهنگ» راکه به وسیلهٔ ادیب کمال‌الممالک و ذکاءالملک و میرزا تقی‌خان کاشانی نشر می‌شد و هر یک از لحاظ ادبی واجد اهمیت بود فراموش کرد.

به هر حال پیش از اینکه به سیر و تحول جریان‌های ادبی در مجله‌ها بپردازیم و کیفیت و نحوه توجه آنان به جریان‌ها را بسنجیم چند نکته مقدماتی گفتنی است.

۱) اغلب از مجلات جدی و اساسی که در وضع ادبی و مسائل مربوط به زبان فارسی مقام ارجمند یافته‌اند، قسمت‌هایی از مجله را به نشر مباحث و مقالات مربوط به علوم و فنون و حفظ الصحه و ورزش و هر نوع نوشتهٔ دیگری

که خوانندگان ایرانی در جای دیگر بدان مطلب نمی‌توانسته‌اند دست بیابند، مصروف می‌کرده‌اند. چندان که در مجله‌ای مثل «دانشکده» مقالات کوتاه در مطالب علمی مندرج است. «فرنگستان»، «مهر»، «کاوه» همین حال را دارد. حتی شخصی چون عباس اقبال آشتیانی مقاله‌ای دربارهٔ کاشف میکرب سل دارد که در مجلهٔ «آینده» درج شده است.

عجب آنجاست که بسیاری از مجلات تخصصی فارسی هم به انتشار مقالات ادبی و ترجمه داستان‌های اروپایی و حتی شعر پرداخته‌اند. نمونهٔ این وضع در مجله‌های پست و تلگراف، شیر و خورشید سرخ، فلاحت و تجارت، علوم مالیه و اقتصاد دیده می‌شود.

۲) چون در این بررسی چگونگی جریان‌های ادبی در مجلات مورد نظرست به مجله‌هایی که جنبهٔ ادبی داشته است و نیز مجله‌های عمومی که جنبهٔ ادبی آنها بر دیگر جهاتش غالب بوده است می‌نگریم و از بحث در مجله‌های تخصصی چون باستان‌شناسی، مردم‌شناسی، فرهنگ ایران زمین، فرهنگ ایران باستان، بررسی‌های تاریخی و نظایر آنها پرهیز می‌شود، به خصوص که انتشار این نوع از مجلات سابقهٔ طولانی ندارد. در این بررسی مجله‌های فارسی چاپ افغانستان مورد مطالعه قرار نگرفته است.

۳) اغلب مجلات ایران از انتشار دورهٔ طولانی بازمانده‌اند. یعنی پس از چند شماره یا حداکثر یکی دو سال تعطیل شده‌اند، مثل ندای قدس، خورشید، آفتاب، اصول تعلیم، فروغ تربیت، سپیده دم، عرفان، دبستان... .

طبعاً سبب نداشتن خوانندهٔ کافی بوده است. بی‌توجهی عمومی به مجلات جدی هنوز هم ادامه دارد. بعضی از مجلات با فترت‌هایی که آنها را از نشر

متوقف ساخت منتشر شد. مانند آینده (۱۳۰٤ و ۱۳۲۳ و ۱۳۳۸) و مهر (۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ و ۱۳۳۸).

٤) مجله‌های اساسی اغلب فاقد هیأت تحریریه است. سرمایهٔ مادی مجله‌ها به وسیلهٔ مدیران آنها تأمین می‌شده است و شاید مجلهٔ «شرق» یگانه مجله‌ای است که برای اولین بار به وسیلهٔ ناشر (یعنی کتابفروشی کلالهٔ خاور) در ایران انتشار یافت.

در سال‌های اخیر بعضی از ناشران به انتشار نشریات ادواری به عنوان دفتر و جنگ و کتاب آغاز کرده‌اند ولی متأسفانه هیچ یک ادامه نیافت. باید گفت از میان آنها نشریهٔ «الفبا» که که مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر ناشر آن بوده است مرتبتی والا یافت.

۵) مجله‌ها را به چند گروه می‌توان تقسیم کرد:

الف) مجله‌ای عمومی که با سرمایهٔ شخصی نشر شده است (در دو دسته تهران، شهرستان).

ب) مجله‌های دولتی و مؤسسات وابسته به دولت.

ج) مجله‌هایی که با کمک مراکز خارجی نشر شده مثل «ایران و امریکا»، پیام‌نو (پیام نوین)، روزگار نو.

ه) مجله‌های دانشگاهها و مراکز علمی.

*

تأثیر مجله‌های جدی و اساسی را در جریان‌های ادبی در چند بند می‌توان خلاصه کرد:

۱) توجه دادن مردم ایران به اهمیت زبان فارسی مخصوصاً از حیث لزوم ایجاد وحدت ملی و تکوین ملیت در این باب مجله‌های کاوه، ایرانشهر، آینده، یادگار، یغما، سخن، ارمغان، مهر بیش از مجله‌های دیگر اهتمام کرده‌اند.

۲) عرضه کردن تحقیقات ادبی و تاریخی و لغوی به شیوهٔ مرسوم علمی و مبتنی بر طریقهٔ مستشرقین که محمد قزوینی و سید حسن تقی زاده بانی این طریقه در ایران بوده‌اند. انتشار ترجمهٔ مقالات مستشرقین خود کمکی بوده است به استقرار و توسعهٔ این نوع از تحقیقات.

۳) انتشار نمونه‌هایی از ترجمهٔ «ادبیات» به معنی اخصّ آن یعنی داستان و نمایشنامه از زبان‌های خارجی. در اغلب مجله‌های زبان فارسی این نوع ترجمه دیده می‌شود. ولی مجله‌ای که سهم مؤثرتری دارد مجلهٔ «سخن» است. این مجله به‌صورتی وسیع چنین خدمتی را انجام داد و توانست نمونه‌هایی از ادبیات ملل مختلف عالم را در دوره‌های بیست و چند سالهٔ خود نشر کند. برخورد با ادبیات غربی حدود شصت سال است که در مجلات فارسی سابقه دارد. مجلهٔ «بهار» نخستین مجله‌ای است که به این رشته پرداخت.

٤) طرح اقتراحات ادبی به منظور برانگیختن طبایع ارباب ادب و ذوق از ابداعات مجلات است. کاوه، آینده، آرمان، ایرانشهر، سخن از مجله‌هایی است که اقتراحات دلپسند و بحث‌انگیز داشته‌اند.

۵) تجدد ادبی موضوعی است که در بسیاری از مجلات مورد بحث و سنجش قرار گرفته است. یکی از مطالبی که سالیان دراز در زمینه تجدد ادبی مطرح مذاکره مانده است موضوع شعر فارسی و لزوم تجدد در آن است. چندین مجله بدین موضوع پرداخته‌اند ولی مجلهٔ «سخن» دامنه‌دارتر از دیگران در این

مبحث به نشر مقالات اقدام کرده است. نمونه‌هایی از اشعار به اصطلاح آزاد، سپید، نو و موج نو در اغلب مجله‌هایی که در چهل سالهٔ اخیر انتشار یافته‌اند رواج داشته است.

٦) استفاده از زبان عامه در نگارش ادبیات به معنی اخصّ، یعنی داستان و نمایشنامه از آثار توجه به لزوم حفظ فرهنگ عامه و لامحاله تقلید از ادبیات اروپایی‌است. نمونه‌های این نوع از آثار در بسیاری از مجله‌هایی که پس از شهریور ۱۳۲۰ انتشار یافته است به وفور دیده می‌شود.

۷) نقد ادبی یکی از زمینه‌هایی است که طرح آن در مجله‌های ادبی سی چهل سال اخیر باب شد. این کار تازه به محاذات شرح احوال نویسی شاعران و ادیبان و دانشمندان (که در حقیقت دنبالهٔ سنت تذکره نویسی و رویهٔ معمولی عده‌ای از محققان و ادیبان در مقاله‌نویسی برای مجله‌های ادبی است) به تدریج در مجلات رسوخ یافت. به طور مثال از مقاله‌هایی می‌توان نام برد که علی دشتی تحت عنوان «میان پیغمبرها جرجیس» در نقد مقالهٔ حیدرعلی کمالی راجع به احوال قاآنی در مجلهٔ آینده (۱۳۰۵) نوشت، یا مقاله‌ای که از محمدعلی فروغی با امضای رمزی (مع‌ف) در نقد اشعار عرفی در مجلهٔ ارمغان (۱۳۱۸) انتشار یافت.

۸) مبحث انتقاد کتاب از سال ۱۳۳۳ جای «تفریظ» را گرفت. در حقیقت مجلهٔ «سخن» به پیروی مجله‌های ادبی فرانسه پایه‌گذار این رشتهٔ ادبی است. بعد از آن در مجله‌های خاص نقد و بررسی کتب به وجود آمد.

۹) در مجلات، مسائل فکری و حیاتی جامعه مورد توجه ادبای متفکر واقع شد. ادبا با توجه به مبانی فکری و تکیه بر مسائل تاریخی و با ملاحظهٔ جهات

سیاسی و اجتماعی توانستند مطالب را عمیق‌تر و دقیق‌تر از روزنامه نویسان مورد موشکافی و بررسی قرار دهند.

۱۰. مجلات در نشر افکار اجتماعی و فلسفی غربی و تحلیل مسلک‌های جدید (که از موضوع خاص مورد بحث ما خارج است) سهم اساسی دارند. انتشار این نوع افکار خود به خود، در خلق آثار ادبی محض و نحوهٔ برداشتی که نویسندگان ما پیدا کرده‌اند مؤثر بوده است.

۱۱) شناساندن نسخ خطی، در معرفی متون و آثار ناشناساس قدیم بسیار مفید بوده و طبعاً موجب وسعت یافتن ادبیات فارسی و دامنه یافتن تجسس در تاریخ ادبیات فارسی شده است.

۱۲) تغییر اسلوب فارسی نویسی، و دور شدن آن از تعقیدات لفظی و استعمالات غریب و بالأخره توجه بیشتر به درست نویسی از نتایج انتشار مجلات ادبی است. در اینجا باید اشاره کرد که گاهی مجله‌ها به موضوع (فارسی نویسی سره» و نیز «تغییر خط» فارسی پرداخته‌اند. ولی هیچ یک از این دو نظر هیچ گاه مورد التفات قرار نگرفته است. حتی احمد کسروی که در مجلهٔ پیمان اهتمامی خاص به رواج «زبان پاک» مولد خود داشت توفیقی نیافت. فقط معدودی از لغات وضع شده توسط او در زبان فارسی مورد استعمال و قبول عام یافته است.

نکتهٔ دیگری که در این مقام قابل گفتن است اشاره به تأثیری است که مجلات در رواج رسم‌الخط نسبتاً واحد و صحیح‌تر داشته‌اند.

اگرچه هنوز هم موارد ناصحیح و ناهماهنگ در رسم‌الخط در مجلات وجود دارد، تردید نیست که نسبت به گذشته صورت بهتری به وجود آمده است.

۱۳) گاهی تأثیر استثنایی بعضی از مقالات که ناشی از اهمیت و حیثیت نویسندگان آن مقالات بوده است موجب به وجود آمدن جنجال‌هایی شده است. فی‌المثل دو مقالهٔ تقی‌زاده، یکی به عنوان «جنبش ملی ادبی» مندرج در مجلهٔ تعلیم و تربیت (سال ۱۳۱٤) و دیگری «حفظ زبان فصیح فارسی» در مجلهٔ یادگار (۱۳۲۷) چنین مقام و موقعی یافت.

۱٤) مجلات دولتی و رسمی معمولاً در جریان‌های فکری و ادبی تأثیری نداشته‌اند.

*

تاریخ انتشار مجلهٔ استوار و اساسی در ایران سال ۱۳۲۸ قمری است. در این سال مجلهٔ بهار به مدیریت ادیب و مترجم مشهور یوسف اعتصام‌الملک آغاز و هر ماه یک شماره نشر شد. اما بیش از یک سال دوام نیافت. ناگفته نماند که اعتصام‌الملک در دوران اقامت در تبریز توانسته بوده که با همکاری سید حسن تقی‌زاده و محمدعلی تربیت و سید حسین عدالت که از روشنفکران زمان خود در تبریز بودند و جراید و مجلات مصر و عثمانی و قفقاز را که به زبان‌های ترکی و عربی انتشار می‌یافت منتشر کند. آن مجموعه بیشتر حاوی ترجمهٔ مطالب علمی و تربیتی بود. مطالب گنجینهٔ فنون در چهار قسمت بود: اول گنجینهٔ فنون در مطالب علمی، دوم به عنوان هنرآموز، سوم ترجمهٔ اثری از گوستاو لوبون به عنوان تمدنات قدیمه به قلم تقی‌زاده و بالأخره سفینهٔ غواص که ترجمهٔ رمانی است از ژول ورن توسط اعتصام الملک. چون «گنجینهٔ فنون» از فوائد ادبی تقریباً عاری بود ناگزیر مجلهٔ بهار را باید آغاز کار مجله نویسی عمومی و ادبی در ایران محسوب کرد.

اعتصام‌الملک در سبب تأسیس مجلهٔ «بهار» نوشت:

«مقصود از تأسیس مجموعهٔ بهار این است که مطالب سودمند علمی و ادبی و اخلاقی و تاریخی و اقتصادی و فنون متنوعه از... به طرزی نیکو و اسلوبی مرغوب به انظار ارباب دانش عرض بدارد.... در این موقع که روح حیات‌بخش آزادی به کالبد بی توش و توان مملکت بازگشته، در این دورهٔ تجدد که هر ایرانی ایران دوست می‌خواهد به یک وسیله و تدبیری اذهان هموطنان خود را به سوی علم و آگاهی دعوت کرده چگونگی مسافرت در جادهٔ تمدن حقیقی را به آنها بیاموزد مجلهٔ بهار قدم به ساحت انتشار می‌گذارد. در صورتی که تاکنون هیچ مجله، مجموعه... بر آن سبقت ننموده است... امروز که دورهٔ مطبوعات ما به وجود روزنامه‌های ایران نو، شرق، مجلس، وقت، تمدن افتخار می‌کند گویا بی‌مناسبت نباشد که مجلهٔ بهار نیز جامهٔ انتشار بپوشد».

باید گفت مراد اعتصام الملک از اینکه هیچ مجله و مجموعه بر «بهار» سبقت ننموده است ظاهراً از این لحاظ است که مجله‌گونه‌های قبل از بهار از آن جامعیت و اسلوب استواری کار که مجلهٔ بهار در پیش گرفت و مخصوصاً توجهی که متوالیاً به نشر ادبیات اروپایی داشت به دور بوده‌اند، ورنه قبل از بهار چند «مجله» در ایران انتشار یافته بود.

ظاهراً نخستین مجله‌هایی که در ایران ایجاد شد عبارت است از گنجینهٔ فنون (چاپ تبریز) الاسلام (چاپ اصفهان) و این هر دو در سال ۱۳۲۱ قمری (۱۲۸۱) انتشار می‌یافت. پس از آنها دعوةالحق (چاپ تهران) در سال ۱۳۲۱ قمری (۱۲۸۲شمسی) و مجموعهٔ «اخلاق» از انتشارات انجمن اخوت (چاپ

تهران در ۱۲۸۳) زیر نظر ظهیرالدوله و مجلهٔ استبداد در ۱۲۸۵ و «گنجینهٔ انصار» در اصفهان توسط حاج حسن انصاری در سال ۱۲۸٦ بوده است.

در اینجا مناسب است که چند کلمه‌ای دربارهٔ مجلهٔ استبداد گفته شود. این مجله در سال ۱۳۲۵ یعنی در زمان وجود مشروطیت انتشار می‌یافت که مجلس اول در کمال قدرت بود ولی به سبب وجود آزادی چنین مجله‌ای می‌توانست در نهایت آزادی ناشر عقاید طرف‌داران استبداد باشد. روی مجله نوشته بود «مجلهٔ استبداد حاصل افکار مستبدین در انجمن‌های سری». برای آنکه نمونه‌ای از مطالب آن در دست باشد عبارتی را می‌آورم که ادارهٔ مجله در طی جواب مبسوط خود به مکتوب یکی از هواخواهان مشروطیت نوشته است:

> «ای گورخران صحرای وحشت و ای احمقان وادی جهالت! شما هنوز مثل اطفال نابالغ و زن‌های بی‌خبر از امور عالم مطلع بر تکالیف خود نیستید... اول بروید قدری درس بخوانید... معنی مشروطیت را بفهمید».

«بهار» در زمان خود با نشر مطالب تازه، خواه در زمینهٔ علمی و خواه در مباحث ادبی، مقام والائی یافت. طبعاً انشتار مقالات در باب عقیدهٔ ژول سیمون، افکار تولستوی موجب آن بود که جوانان طالب ادبیات و افکار غرب بدان توجه پیدا کنند. در این مجله بخشی به «ادبیات» به معنی اخصّ اختصاص داشت و آن عبارت بود از قطعات ادبی منثور از قبیل «همشیره» یا «مصاحبهٔ ادبی» که چند کلمه از آن باز گفتنی و شنیدنی است:

«ای گل! ای آرایش صحرا و گلستان! ای محبوب شعر و معشوق طبیعت! حال تو بر چگونه است؟ هر روز صبح تو را تماشا می‌کنم. در حجله‌گاه چمن برخود می‌بالی. غالیه می‌سایی و نافه گشایی می‌کنی».

ملاحظه می‌فرمایید که نویسنده نتوانسته است فقط به نوعی رمانتیسم اروپایی بسنده کند یعنی از قید تعبیرات سنتی و الفاظ کهنه شده فارغ نمانده است.

غالیه‌سایی و نافه‌گشایی را از لوازم بیان مطلب خود دانسته تا خواننده آشنا به شعر منوچهری و معزّی و سعدی از عبارات نویسنده بیشتر لذت ببرد.

دورهٔ دوم بهار پس از ده سال فترت انتشار یافت و جنبهٔ ادبی آن قوی‌تر بود و این دوره حاوی ترجمه‌های زیاد از ادبیات اروپایی بود.

بعد از «بهار» مجله‌ای ماهانه به نام «آفتاب» در اصفهان نشر شد (۱۳۲۹ قمری = ۱۲۸۹) این مجله از ابتکارات انجمنی بود که به وسیلهٔ شیخ محمد باقر الفت پسر آقا نجفی تأسیس شده بود. هر شماره از مجله ضمائمی داشت که عبارت بود از قسمت‌هایی از کتاب‌های «وسائل رستگاری» و «پرورش استقلال»، «آفتاب» جنبهٔ سیاسی و اجتماعی داشت و به گفته ناشرش:

«مسلکی را اختیار کرده که منتهی نقطهٔ ترقیات بشر و منطبق بر مستقبل اجتماع است. از تقویت و تأیید هر امری که موجب افتراق افراد بشر است پرهیز می‌کند. اجراء مساوات و برادری انسانی و احیاء رسوم عدل و احسان عام را جدا مدّ نظر دارد».

یک قسمت از مجله را هم به «مقالات ادبیه و رمان‌های مفیده مختصره و بالخصوص فلسفهٔ تاریخ ملل و ادیان» اختصاص داده بود: مانند حیات تولستوی

شرح احوال لوتر. می‌بینید که شصت و چند سال قبل در شهری چون اصفهان انتشار «رمان‌های مختصره» مورد نظر روشنفکران زمان بوده است. اما این مجله بیش از هشت شماره انتشار نیافت.

در سال ۱۲۳۹ دو مجله یکی به نام «عهد ترقی» و دیگری «علمی» به انتشار شروع کرد. مجلهٔ «عهد ترقی» به وسیلهٔ چند نفر از فارغ‌التحصیلان مدارس دارالفنون و صنعتی آلمان که خود را «جمعی از معارف پروران» می‌نامیدند اداره می‌شد و شش شماره از آن بیشتر نشر نشد. مقصود ناشران مجله آشنا ساختن مردم با ترقیات جدید بشری بود. به همین ملاحظه بر روی جلد آن تصویر طیاره و تلفن و راه آهن دیده می‌شد. در مقالهٔ افتتاحی آن گفته شده بود که:

> «اوراق فقط منحصر به روزنامه‌های پلتیکی و اخباری نیست، بلکه مجلات علمی هم لازم است... مجله‌ای است علمی ادبی، صنعتی، تاریخی، جغرافیایی، پندی، اخلاقی و مصور که برادران را از این معلومات می‌آگاهاند... چون در این اوان نسوان محترم پا به دائرهٔ معارف نهاده‌اند قسمتی را راجع به خانه داری و نگاه داری اطفال و سایر امور زنانگی نموده است».

این مجله در هر شماره قطعه‌ای شعر چاپ می‌کرد ولی سعی بر آن بود که مضامین اشعار دارای تازگی و ذات تجددخواهانه باشد مانند قطعهٔ «زارع» یا «نعم‌الانقلاب ولو علینا».

مجلهٔ دیگر به نام «علمی» به وسیلهٔ «هیأت مدیره» نشر می‌شد. افراد این هیأت عده‌ای از رجال و منورین زمان بودند که بعضی از آنها هم در بلاد اروپایی تحصیل کرده بودند. از این مجله فقط ده شماره نشر شد. مقالات مندرج در این مجله در مسائل تاریخی، حقوقی، مالی، بهداشتی، سیاسی و اجتماعی بود و گاهی

هم به مباحث ادبی می‌پرداخت. از جمله مقاله‌ای است به قلم حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی به عنوان «زبان ما» و من تصور می‌کنم که این اولین بار است که در یک مجله به موضوع زبان فارسی و مسائل آن در آینده توجه شده است.

تصور می‌کنم که می‌توانیم دورهٔ اول مجله نویسی زبان فارسی را به همین جا ختم کنیم، زیرا با طلوع «کاوه» در سال ۱۲۹۳ (یعنی ربیع‌الاول ۱۳۳٤ = ۱۹۱٦ میلادی) حقیقت دورهٔ جدیدی در تاریخ مطبوعات ایران آغاز شد. پایان یافتن جنگ جهانی و هیجان سیاسی بزرگی که سراسر ایران را در خود گرفته بود موجب پیدا شدن روزنامه‌ها و مجله‌های متعددی شد. ولی بدون تردید کاوه مجله‌ای بود که تأثیر عمیق‌تر داشت و توانست که تا سال‌های دراز در اذهان مردم با فرهنگ مقام خاص خود را حفظ کند. علت اینکه کاوه بدین منزلت رسید بدان سبب بود که این‌روزنامه در آغاز جنبهٔ سیاسی داشت و بر ضد ظلم و ستم انگلیس و روس فکری برخاسته بود. کاوهٔ سیاسی سی و پنج شماره نشر شد. پس از این که آلمان شکست خورد اسلوب انتشار کاوه از ژانویهٔ سال ۱۹۲۰ عوض شد و مجله به صورت ادبی و تحقیقی انتشار یافت و به عنوان «دورهٔ جدید» موسوم شد. از این دوره ۲٤ شماره در مدت دو سال منتشر شد. بی تردید علت واقعی شهرت و نفوذ کاوه به سبب پشتوانهٔ استوار علمی آن بود. چه سیدحسن تقی‌زاده و میرزا محمدخان قزوینی و سید محمدعلی جمال‌زاده و چند تن دیگر از مهاجرین فاضل ایرانی مدیران و نویسندگان آن بودند. حتی شخصی چون قزوینی به تصریح شمارهٔ ۳۲ آن مجله در نوشتن مقالات سیاسی آن نیز شریک بوده است.

تقی‌زاده در نخستین شمارهٔ دورهٔ جدید نوشت:

«روزنامهٔ کاوه زائیدهٔ جنگ بود و لهذا روش این روزنامه نیز با موقع جنگ متناسب بود... و لهذا اساس و خط روش تازه‌ای که از اول سال ۱۹۲۰ میلادی... کاوه جدید پیش می‌گیرد نسبتی به کاوهٔ سابق ندارد و در واقع روزنامهٔ تازه‌ای می‌شود که مندرجات آن بیشتر مقالات علمی و ادبی و تاریخی خواهد بود و مسلک و مقصدش بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپایی است در ایران، جهاد بر ضد تعصّب، خدمت به حفظ ملیّت و وحدت ملی ایران، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولیه بر آن و به قدر مقدور تقویت به آزادی داخلی و خارجی آن».

و در پی آن به طور توضیح و برای بازشکافتن مرام خود می‌نویسد:

«... نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و منابع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) ... دوم اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن».

تندروی تقی‌زاده تا بدانجا رسید که گفت «ایران ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً باید فرنگی‌مآب شود و بس» چنین بیانی موجب جنجال‌ها و پرخاش‌های بسیار نسبت بدو شد. تقی‌زاده پس از اینکه به ایران بازگشت و پس از سال‌ها دوری توانست که از نزدیک با افکار و عقاید و قدرت تغییر و تحمل هموطنان آشنایی بیابد از چنان نظر قاطع و تند عدول کرد. باید گفت که «کاوه» با وجود اینکه تا بدین حد فرنگی‌مآب شده بود (و شخص تقی‌زاده قبل از آن هم در مظان تکفیر قرار گرفته بود) بسیار مورد توجه قرار گرفت. زیرا مقالات و مطالبی که در آن طرح شده بود به‌کلی با آنچه تا قبل از آن در مجلات ایران دیده شده بود از

دستی دیگر بود. مقالات تاریخی و ادبی کاوه دقیق و عالمانه و متین و مبتنی بر روش متقن اروپایی بود. همین مزایا بود که ایرانیان را بدان علاقه‌مند کرد.

بحث از مجلهٔ کاوه فرصتی دراز می‌خواهد و در چنین گفتاری مجال پرداختن به تمام جوانب مربوط بدان نیست. چون در این مقاله توجه ما بیشتر به جریان‌های ادبی معطوف است پس باید مقالاتی را که بدون تردید در مباحث ادب فارسی آن زمان مؤثر افتاده است معرفی کرد.

یکی از نخستین مسائلی که در کاوه مطرح شد و پیش از آن کمتر بدان توجه می‌شد موضوع رسم‌الخط فارسی است. در شمارهٔ ٤٤ کاوه (دورهٔ قدیم) نامه‌ای ازقزوینی انتشار یافت. قزوینی در این نامه نویسندگان مجله را به لزوم رعایت صحت رسم‌الخط متوجه کرد. مجلهٔ کاوه هم نظرات او را پذیرفته است.

همان‌طور که دیدیم تقی زاده در سرمقالهٔ نخستین شمارهٔ دورهٔ جدید گفته بود مجلهٔ کاوه نسبت به «حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن» اهتمام بلیغ خواهد داشت و در دنبال مرام خود در هر یک از شماره‌ها به نحوی موضوع را دنبال کرده است. فی‌المثل در شمارهٔ تحت عنوان «ترقی زبان فارسی در یک قرن!» نوشت:

> «مندرجات ستون دست راست نگارش قرن سیزدهم هجری است که به زبان فارسی نوشته شده و اهل لسان آن را به آسانی می‌فهمند. در آن وقت نه تلگراف بود نه پست و نه چراغ برق. اینها را بعدها خوشبختانه فرنگی‌ها به ایران آوردند. ولی دستی به زبان ما برای اصلاح یا اقلاً جلوگیری از افساد نزدند و آن را به خود ما بازگذاشته و ستون دست چپ تصرفات ایرانیان را در آن نشان می‌دهد».

در دنبال آن مقداری از کتب و منشآت قرن سیزدهم نقل کرده و مقابل آنها قطعاتی از مقالات روزنامه‌های سال ۱۳۳۳ قمری را بـه چـاپ رسـانید تـا نشـان بدهد که زبان فارسی از اواخر قرن سیزدهم به بعد دچار چه نـوع سـقوطی شـده است تا مردم به معایب و مفاسدی که در زبان راه یافته بود وقوف پیدا کننـد و از «بدنویسی» بپرهیزند.

باز در شماره ٤ و ٥ به سخره تحت عنوان کلـی «ترقـی زبـان فارسـی» دو شعر نقل کرد. یکی شعری است از غنی‌زاده که متین و روشن و زیباسـت و آن را «شعر فارسی» نامیده است و دیگری شعری است به عنوان «ادبیات خان والده» به نقل از یک روزنامه که از سنت‌ها و قواعد شعری خارج است و در ذیل آن گفتـه است این نوع شعر از اشعار «تجدد کارانه» است. چون شعر مورد تخطئـه منقـول از روزنامه «آزادیستان» و از تقی رفعت بود در روزنامهٔ مـذکور بـه کـاوه جـواب گفته شد و همان بحث است که یحیی آریـن‌پـور بـه تفصـیل از آن سـخن گفتـه است.

همین نوع مقایسه در شمارهٔ ۷ تحت عنوان «محک ذائقه» میان شعرهایی از ملک‌الشعرای بهار و ادیب‌الممالک فراهـانی بـا اشـعار سسـتی بـه عنـوان «شـعر کربلایی» شده است و دربارهٔ شعر کربلایی چنین گفته است:

> «این منظومهٔ لوس را که نمونه‌ای از اشعار وطنی مقدسین است لابـد یکـی از طلاب وطن‌چی... به قصد تحصیل اجر اخروی و قدری هم اجـر دنیـوی در زمان جنگ نظم فرموده‌اند».

باز در شمارهٔ ۸ ذیل ستون «چهار دورهٔ زبان فارسی» بندهایی از متون زبان

فارسی دوره‌های قدیم و نوشته‌های همدوره با کاوه نقل شده است و دورهٔ هم عصر خود را به «فارسی منطق‌الطیر مسخ شدهٔ عهد مشروطیت» موسوم ساخته است.

باز در شمارهٔ ۱۲ تحت عنوان «مأخذ فارسی فصیح و فارسی خان والده» به تجدید مطلع پرداخته و گفته است:

> «علاوه بر اینها یک سجاوندی بازی غریبی نیز در این گونه منشآت هذیانی و پرت رایج شده که از عجیب‌ترین مضحکات است. مثلاً علامات سجاوندی فرنگی مختلف را متصل باجا و بی‌جا تکرار می‌کند. مثلاً به جای این عبارت «امروزها هوای تهران سرد شده و فقرا در زحمتند» می‌نویسد «امروزها بارقهٔ برودت! با صولت استیلای کارانه خود طهران را، اشغال کرد!!! و زحمت مرارت‌کارانهٔ آن، در میان صنف فقیر – عرض اندام نموده و با مشکلات فوق البشری، – امرار حیات مفلوکانه می‌کنند؟؟...».

این نوع ایرادها که بر مفاسد و معایب مربوط به زمان و طرز نگارش گرفته شده است همیشه ذهن تقی‌زاده را به خود مشغول می‌داشت. او در اغلب مقالاتی که بعدها نوشت بدان‌ها پرداخت و همواره تجدید مطلع می‌کرد. کما اینکه در مقالهٔ جنبش ملی ادبی که در سال ۱۳۱٤ منتشر شد و در مقالهٔ «لزوم حفظ زبان فصیح فارسی» که در سال ۱۳۲۸ به چاپ رسید و هر یک موجب جنجال و هیاهو شد همین مباحث را مورد تکرار قرار داد. و البته نباید کتمان کرد که فی‌المثل در مورد نقطه‌گذاری هنوز که هنوز است قسمتی از ایرادات تقی‌زاده به جای خود باقی مانده است و هنوز هم استعمال بی‌رویهٔ علائم نقطه‌گذاری فرنگی

در نوشته‌های فارسی دوام دارد. پس مسأله به همان صورت پنجاه و چند سال پیش می‌تواند «مطرح» باشد.

در شمارهٔ اول سال دوم از دورهٔ جدید کاوه یکی از داستان‌های کوتاه جمال‌زاده به نام «فارسی شکر است» انتشار یافت. همان داستانی که به حق از شهرت کافی بهره‌ور شد. این داستان هم اثربخش واقع شد و هم نویسندهٔ آن را به نامی که سزاوار بود نائل کرد.

انتشار «فارسی شکر است» گویای آن است که مجلهٔ کاوه نسبت به رواج اسلوب اروپایی داستان‌نویسی مشروط بدان که به زبان فصیح فارسی باشد پیش‌قدم و معتقد بود، به خصوص که در مقدمهٔ آن نوشته‌اند «مقدمه‌ای است راجع به خرابی و فقدان نسبی نثر فارسی و لزوم ترقی دادن آن و بعضی نظریات دیگر در این خصوص» و خواسته‌اند که با انتشار «فارسی شکر است» مردم ایران را نسبت به اهمیت زبان ملی خود متوجه سازند. تردید نمی‌توان کرد که داستان‌های کوتاه جمال‌زاده از عوامل مؤثر در تغییر روش نویسندگی بوده است.

کاوه در شمارهٔ ۱۰ سال دوم ذیل عنوان «استفتاء از عموم علما و فضلای ایران» از اصحاب فضل و ادب دعوت کرده که برای ترجمهٔ کلمات فرنگی رویه‌ای پیشنهاد کنند و نگذارند که زبان فارسی از راه امتزاج با کلمات فرنگی دچار آشفتگی‌شود. کلماتی که به طور مثال مورد استفتاء قرار گرفت عبارت است از ژنی، ارگان، دیالکت، انرژی و چند لغت دیگر.

همین استفتاست که مرحوم محمدعلی فروغی را برانگیخت تا از فراز کشتی مسافری در بحر احمر نظر معتدل و مستدل خود را پس از این که سال‌ها در کار ترجمه ممارست کرده بود در چنین موضوع مهمی بنویسد. همچنان که

لیتن از سیاستمداران و شرق شناسان آلمان هم طی نامه‌ای به فارسی عقیدهٔ خود را بدان مجله ارسال کرد. فروغی در انتهای نامهٔ شیرین خود نوشته است:

> «اگر ترقی و تجدد زبان فارسی به این وسیله صورت می‌گیرد که کلمات «محافظه‌کار» و «موقعیت» و «وضعیت» اختراع کنیم یا عبارت فارسی را طوری بنویسیم که ایرانی خالص هر قدر هم باسواد و باذوق باشد، نفهمد علناً می‌گویم که من منکر ترقی و تجدد هستم».

یکی از کارهای مهمی که مجلهٔ کاوه آغاز کرد بدون تردید در جریان‌های ادبی ایران مؤثر افتاد انتشار سلسله مقالات «مشاهیر شعرای ایران» است. این رشته مقالات با امضای قلمی «محصل» نشر می‌شد و محصل «امضای قلمی» سیدحسن تقی‌زاده بود. در این رشته مقاله که به احوال دقیقی و... فردوسی پرداخته شده بود نویسنده نه تنها به مراجع و مآخذ قدیم و اصیل عربی و فارسی مراجعه کرده بود بلکه برای نخستین بار انعکاسی بود از آنچه مستشرقان دربارهٔ این شاعران در آثارخود به دست آورده بوده‌اند. برتر از این همه، اهمیت و تأثیر این مقالات در آن بود که نویسنده در تحقیقات خود روش علمی موسوم اروپا و میان مستشرقان را به کار برده بود و به تحقیق می‌توان گفت که رویهٔ اتخاذی تقی‌زاده موجب آن شد که فضلای مقیم ایران نیز آن روش را در تحقیقات دیگر مورد اقتباس قرار دهند. به همین ملاحظه باید انتشار سلسله مقالات مشاهیر شعرای ایران را سرفصلی‌دانست در تحقیقات مربوط به ادبیات کهن فارسی.

در همان سال ۱۳۳٤ قمری (= ۱۲۹٤) که روزنامهٔ کاوه در برلین با سبک متین خود شروع به انتشار کرد و شاید تمام آحاد درس‌خواندهٔ ایرانی با ذوق و

شوق آن را می‌خواندند، مجله‌ای به نام «نامه پارسی» در تهران به چاپ می‌رسید که از عجائب نشریه‌های آن زمان بود. نویسندهٔ این مجله ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای بود. او سعیش بر آن بود که مقالات خود را به زبان فراسی سره (یعنی ساختگی) بنویسد و چون روشی از علاقهٔ ملی و باطنی مردم به دور بود و حمل بر عقاید عجیب غریب می‌شد مورد توجه قرار نگرفت و پس از یک سال موجب تعطیل مجله شد. نویسنده در سرآغاز مجله نوشت:

«... زبان شیوا و شیرین تو را به زبان‌های تلخ بیگانگان آمیخته تیشه به ریشهٔ خود زدند. بدتر از همه اینکه هنوز هم چشم باز نکرده و هشیار نشده‌اند نمی‌بینند که دیگران برای روایش و پیشرفت زبان خود چه جانفشانی‌ها می‌کنند و خونها می‌ریزند. ای ایران! ای مادر مهربان! می‌دانم که دلت از دست این فرزندان ناهنجارت خون است».

در سال ۱۲۹٦ مجله‌ای به نام «ادبی» به مدیریت مهدی سعدالملک مافی که از طبقهٔ اعیان و رجال بود انتشار یافت. نویسنده‌اش در مقدمهٔ آن نوشت:

«در این اوان به علت کثرت اخبار و توجه سیاست مملکت و علاج مرض و دفع غرض جراید محترمهٔ پایتخت را مجال نظر به جانب ادبیات وطن سعدی و مدفن فردوسی نیست و شهدالله که با شجاعتی تام در حفظ استقلال و نام آن می‌کوشند و از سر انصاف بعیدست که درین اوقات گرانبها آن اوراق مفیده را به خود مشغول داریم. این نکته را باید اقرار نمود که قبل از ما همین مقصود را مجلهٔ علمی (به مناسبت آنکه سعدالممالک خود یکی از اعضای هیئت مدیرهٔ آن بود) که به همت جمعی از دانشمندان اشاعت می‌یافت شروع

و یک دنیا تأسف... پریشان و هر یک از دایرهٔ جمع به جایی رفتند... و ما معاقب آن... و می‌توان مجلهٔ ادبی را رضیع مجلهٔ علمی پنداشت...»

این مجله که مدت چهار سال انتشار یافت جنبهٔ «ادبی، علمی، اخلاقی، تاریخی» داشت. از مسائل ادبی مهم که در این مجله منظماً مورد طرح و بحث بود موضوع استعمال کلمات اجنبی است. مدیر مجله با سماجت غریبی در اغلب شماره‌های آن بدین موضوع اساسی می‌پرداخت. نخستین بار در شمارهٔ اول ذیل عنوان «لغت اجنبی بدتر از قشون اجنبی است» این طور بیان مطلب کرده است:

... اگر مخبر جریده‌ای درب مزار میرزا تقی خان امیرکبیر را کوبیده و اظهار دارد که برای انترویو آمده‌ام بیچاره روح آن وزیر بی نظیر آزرده نخواهد گشت و نخواهد گفت که گرچه ایادی خائنه و رئوس دانیه مرا مجالی ندادند لکن در همان مدت قلیل که من جمع و خرج مملکت را مطابق و قشون را منظم نمودم ابداً لغت مینوت، آرشیو، اندیکاتور، بودجه، بلانس، امیر تاسین، اکسپر تاسین در قاموس فارسی یافت نمی‌شد؟ پس چه شد که آن تطبیق و آن نظم از میان رفت و در عوض درهم و دینار و اردوهای سایر فوج فوج لغات اجنبیه از سرحد گذشته مملکتی را که می‌خواستم رشک جنان و محسود عالمیان نمایم به گورستانی غمناک و محبسی ترسناک تبدیل نمودند».

در شمارهٔ دوم ذیل عنوان «تحریم لغت اجنبی» می‌نویسد:

«ای بقای داریوش، ای بازماندگان ابومسلم گذشتیم از آنکه قند و چای و نفط و ماهوت را ترک گویند. آیا آن قدر حس دارید که علامت قومیت و یگانه آثار ایرانیت یعنی زبان فارسی را از اجزاء فاسدهٔ اجنبیه تزکیه نمایید؟ واللّه واللّه که اگر آقایان مفکل به جای شورش روولوسیون، به جای تغییر

حکومت کودتا، به جای شورای مملکتی کنسی دنا و بـه جـای تشـکر مرسـی نگویید رنگ آفتاب تیـره و حسـود چیـره نخواهـد گشـت و مـا بـه خواسـت خداوندی و به پاس ایرانیت در این شماره اعلان تحریم استعمال لغات اجنبیـه را داده چنانچه سودی نبخشید در شمارهٔ آتیه صلای جنـگ در داده مـی‌گـوییم اول دلیل آن وقت مشت».

از همین نوشته‌ها برمی‌آید که در آن ایام بـه ماننـد امـروز اسـتعمال لغـات خارجی اداری و دیوانی به حد وفور رایج شده بود و مخصوصاً اعضای ادارات و تازه به دوران رسیده‌ها در به کار بردن این گونه لغات واهمه‌ای نداشته‌انـد. مـدیر این مجله در شمارهٔ چهارم تحت عنوان «عجز ادبی» به موضوع بودن فرهنگسـتان در ممالک مترقی اشاره می‌کند و آن را به عنوان «انجمـن معـارف» مـی‌شناسـاند. شاید این تذکار از اولین مواردی باشد که بـه لـزوم ایجـاد فرهنگسـتان در ایـران اشاره شده‌است. می‌نویسد:

«ملل حیّه آن قدر بدین مسأله که هر یک در مرکز مملکـت خـود تأسـیس انجمن معارف نموده و به صرف مال و اعطاء جایزه علما و فضلا را گرد آورده و با قلم معجزنما چهرهٔ زیبای زبان ملی را مشاطه‌گی می‌نمایند و چنانچه یـک لغت اجنبی به لباس مبدل و سیمای عاریت خویشـتن را در عـداد لغـات ملیّـه به‌شمار آورده باشد فوراً جامهٔ جاسوسی را از تنش به در کرده عریـان و رسـوا به‌دست مستحفظین لایقش سپرده و از سرحد خارجش می‌نمایند».

سعدالممالک در اعتراض به استعمال لغات خارجی بدان پایه مقید بود کـه نام‌گذاری «کمدی ایران» را هم نمی‌پسندید، بدان حد کـه نوشـت چـرا بایـد نـام

نمایشگاه را «کمدی ایران» گذاشت و باز در شمارهٔ ٦ تحت عنوان «داد از لغت اجنبی» نوشته است:

«این محصل بی زبان که فکل را قشنگ و دستمال گردن را تنگ بسته و سبلت نو روئیده را نیکو تابیده است در یکی از دوائر دولتی داخل و در پس میزی قرار گرفته همه ماهه مبلغ قابلی از مالیهٔ مملکت را به عنوان مواجب دریافت و به علت ندانستن زبان خود تضییع عمر گرانبها و تعطیل امور می‌نماید. هر قدر بگویی که یک قران معادل با هزار دینار است جواب خواهد داد که هرگز هرگز! یک فرانک معادل با صد سانتیم است و اگر از وی سؤال کنند که املاء ماست کدام است فوراً کتفین را بالا زده متکبرانه و مغیرانه می‌گوید وقت ندارم و دست‌ها را در جیب شلوار فرو برده صفیر زنان دور می‌شود. همین شخص که از نعمت وطن متنعم و از دسترنج بیوه‌زنان موظف است چون از نعمت دانستن زبان ملی محروم و از مفاخر ملک عجم بی اطلاع است در همان حین که بر سر خوان ملت نشسته است ایرانی بدبخت را وحشی و مملکت را قابل رقیت اجانب می‌داند چرا برای اینکه آداب و لغت اجنبی در قلبش رسوخ یافته و از مغزش بیرون نمی‌شود. داد از لغت اجنبی! فریاد از لغت اجنبی»!

این نوع گفته‌ها درست مشابه است با آنچه در طی سال‌های اخیر نسبت به عده‌ای از مدیران و مسئولات ناآشنا به زبان مادری گفته می‌شود و نشانهٔ آن است که همیشه این نوع بلیه متوجه زبان فارسی بوده است.

مجلهٔ «ادبی» بالأخره پس از چهار سال که فریادش به جایی نمی‌رسد در نخستین شمارهٔ سال چهارم تحت عنوان «لغت اجنبی در مجلس شورای ملی» می‌نویسد:

«اکنون از پیشگاه مجلس مقدس شورای ملی و وکلای محترم خصوصاً آنان که ادارات و دوائر را پیموده و بدبختانه یا خوشبختانه قارهٔ اروپا را سیاحت فرموده‌اند تقاضا داریم که لااقل در آن چند ساعتی که بر فراز کرسی وکالت جلوس کرده‌اند از استعمال لغت بیگانه خودداری و در فضایی که باید همه چیزش ایرانی باشد الفاظ غریبه پلیتیک، تریبون، بودجه، ماژریته.. و امثال اینها را استعمال نفرمایند».

علت اینکه تا بدین حد به نقل مطالب مجله «ادبی» پرداختیم از باب آن نیست که آن مجله در تاریخ مجله نویسی ایران مقام و مرتبت بسیار والایی دارد. طبعاً مجله‌ای است عادی و در آن هیچ نوع ابتکار و تازگی که ماندگار باشد نیست یعنی هیچ گاه نمی‌توان همسان و همتراز کاوه و نظایر آن باشد. اما چون به یک مسألهٔ ملی توجه بیش از حد نشان داده است و هنوز هم آن موضوع که در آن مجله مطرح بوده است از مسائل عمومی و مورد گفتگوست آوردن آن قطعات مفید فایده تشخیص داده شد تا معلوم شود که اندر خم یک کوچه‌ایم و پس از پنجاه سال چنین مسائل ادبی به صورت قدیم پابرجاست !

*

سال ۱۲۹۷ برای تاریخ مجله نویسی در ایران سالی است با برکت. در این سال مجلهٔ دانشکده منتشر شد. مجله‌ای که بدون تردید از حیث تأثیرگذاری در تاریخ ادبیات معاصر ایران جای مشخص و قابل اعتنایی دارد. و به مناسبت ارزش مقالات و شخصیت ادبی اغلب نویسندگان آن و نیز کار گروهی که گروه نویسندگانش پیش گرفته بودند در نوع خود کم نظیر مانده است.

محمد تقی بهار، نویسندهٔ روزنامهٔ «نوبهار»، و «تازه بهار» که از زعمای سیاسی مجلس شورای ملی و «پادشاه شعر» در عصر خویش بود مدیریت آن را

بر عهده داشت و جمعی از فضلای جوان و رجال صاحب فضل زمان با او همکاری می‌کردند، مانند عباس اقبال، رشید یاسمی، سعید نفیسی، عبدالله انتظام، تیمورتاش.

ملک الشعرا در نخستین شمارهٔ مجله دربارهٔ هدف‌های همکاران و نیت مجله نوشت:

«... ما پیش از آنکه خط فارسی به همین حال ناقص فعلی و دامنهٔ لغات عجم به این تنگی برقرار و اصول فنی و علمی تا این درجه در کشور ما مفقودست، تا وقتی که احساسات عمومیه و اخلاق ملیه و افکار هیأت اجتماعیهٔ ما به حال‌حاضر مستقر و باران ترقی و تجدد به قدر یک قطره در زمین دماغ‌های اکثریت افراد این آب و خاک نباریده است بی فایده می‌بینیم که مثلاً مجلهٔ خود را با خطوط مقطعه به طبع رسانیده و اشعار خود را با سیلاب‌های ناموزون اروپایی وفق داده و مقاصد خودمان را در لباس‌های خیلی تازه که هنوز مفهوم آنها در کشور ما نامبین است به جلوه درآوریم... قدری زود می‌بینیم که دیوان سعدی و حافظ را در آب بی‌قدری و انتقاد شسته و یک جریان معین را مسدود نموده و آب را به طرف بالا بدون ضرورت جریان دهیم».

«و بالأخره کسانی را که در تجدد ادبی به حد افراط قدم زده و یا فقط خیالات پراکنده غیر عملی برای گفتن انتشار می‌دهند ملامت و یا تخطئه نکرده و هر عقیده‌ای را مقدس می‌دانیم... ولی فقط این را می‌گوییم که مقدس‌تر خواهد بود که بلافاصله پس از گفتن به‌موقع عمل درآمده و در محیط خود عامل یک نوع تأثیرات نوینی واقع گردند...

مجلهٔ ما دارای یک روح جوان و فکر آزاد متجددی است که در ضمن مقالات تاریخی و تمثیلی و سرگذشتی و آثار ادبی شعری و نثری خود و در

تلو نمونه‌های ادبیات ملل متنوعه و تجدد آثار اساتید قدیم ایرانی و غیره مقاصد خود را بدون چکش و سوزنی در میان افکار و پرده‌های دماغ متذوقین و جوانان و کلیهٔ هوشمندان وطن فرو برده و تزریق می‌نماید».

ملاحظه می‌کنید که مدتی قبل از انتشار منظومهٔ افسانهٔ نیما و دو سال پیش از نشر مجلهٔ «آزادیستان» به وسیلهٔ تقی رفعت که بعد از آن یاد می‌کنم همکاران جوان و تازه جوی «دانشکده» که عده‌ای از آنها با ادبیات اروپایی آشنایی خوبی داشتند و آنان را باید از گروه مروّجان ادبیات غربی دانست، شعر ناموزون اروپایی را نمی‌پسندیده‌اند و اگر چه در خط فارسی نقص می‌دیده‌اند تلویحاً رواج خط لاتین (مقطعه) را مضر می‌دانسته‌اند و زمان را برای نقد ادبی از سعدی و شعرای قدیم زود می‌دیده‌اند. اما در عین حال هر عقیده‌ای را مقدس و خود را دارای روح جوان و فکر آزاد می‌دانسته‌اند. مقصودشان آن بوده است که روش ادبی مختار خود را بدون توسل به «انژکسیون» و اعمال تزریق در جامعه رواج دهند.

مجلهٔ دانشکده که نامی بلند یافت و مجله‌ای بسیار مؤثر بود و در عین حال تازه‌جوی هم بود، معتقد به حفظ ادب سنتی و تلفیق تدریجی آن با تحولات ادبی نو بود. به همین ملاحظات در همان سرمقاله نوشته‌اند:

«مجلهٔ دانشکده برای ترویج روح ادبی و تعیین خط مشی جدیدی در ادبیات ایران ایجاد می‌شود... در غرهٔ ماه ربیع الاول سنهٔ ۱۳۳٤ یک جلسهٔ کوچکی از یک عده جوانان ادیب خوش طبع در تهران تشکیل شد که آن جلسه را جز یک انجمن کوچک ادبی نمی‌توانستیم نامید. در آن انجمن فقط غزل‌هایی به روال متغزلین قدیم ایران طرح شد و اعضاء در روی آن اقتراحات

غزل می‌گفتند. رفته‌رفته اعضای آن زیادت شده در اوایل سال ۱۳۳۵ انجمن کوچک شعری ما خود را قادر دید که در روی اصول تازه‌تری که شامل تدقیقات نظمیه و نثریه و ترجمهٔ ادبیات خارجی باشد ورزش نماید».

این عبارات تلویحاً نقد گونه‌ای است نسبت به نحوه مرسوم و عادی برگذاری انجمن‌های ادبی. می‌دانیم در این نوع مجالس که مخصوصاً از زمان باب شده است غزلی طرح می‌شد و هر یک از ادبای خوش طبع غزلی می‌ساخت و این تسلسل وضع حالت خستگی‌آوری ایجاد کرده بود.

مقدمهٔ «دانشکده» بازگوکنندهٔ آن است که در آن زمان «تدقیقات» (یعنی تحقیقات ادبی) و ترجمهٔ ادبیات خارجی مورد توجه و احتیاج جامعه بود و انجمن دانشکده در آن ایام اعضای خود را به «ورزش» در آن موضوعات برمی‌انگیخت. حاصلش آن بود که ترجمه‌های متعدد آثار منظوم و منثور ادبا و شعرای اروپا در هر شماره از این مجلهٔ مشهور به چاپ می‌رسید و حقاً دانشکده را باید یکی از پیشقدمان انتشار چنان آثاری دانست. اما «ورزش» اعضای دانشکده در نثر قطعات ادبی منثور فارسی دلپذیر و به اصطلاح نامعقول امروزی‌ها «موفق» نبود.

به‌طور مثال قطعه‌ای که از ملک الشعرا به عنوان «چهار دختر» در دانشکده به چاپ رسیده قعطه‌ای کم‌مایه و در قبال اشعار بلند صاحب نثر حقیقتاً لوس و خنک است و نمونه‌ای است تقلیدی از ترجمه‌های آثار نویسندگان رومانتیک اروپا که ترجمه کردن آنها در آن عهد بسیار مرسوم شده بود. این است عباراتی از آن نوشته:

«گل سفید من! اندیشه مکن که نقاش طبیعت در روی عارض ملکوتی تو زحمات بیهوده تجملات و پیرایه‌ها و رنگ‌آمیزیهای نالایق را متحمل نشده است. رنگ‌آمیزیهای پرتکلف انتهایی ندارند. فقط سادگی است که همه جا به‌خودش انحصار دارد. تو ساده‌ای، تو به رنگ عشق هستی».

باید بی‌تعصب گفت که نه موضوع نوشته مهم است و نه آنکه لغات مورد استعمال و طرز نگارش آن زیبا. از این قبیل است قطعات ادبی دیگر مثل «اشک و خون». «خدنگ خون آلود» از نویسنده‌های دیگر مجله.

انجمن دانشکده در بند اول «مرام عملی» به اجمال رویهٔ خود را چنین توضیح کرده است: «تجدید نظر در رویهٔ ادبیات ایران بر روی احترام اسلوب لغوی و طرز ادای عبارات اساتید متقدم با مراعات سبک جدید و احتیاجات عمومی‌حال حاضر». اما به قدرت و بی هراس می‌توان گفت که اگر «تجدید نظر» دانشکده حاصلش آن گونه قطعات ادبی است که نمونه‌ای از آنها برخوانده شده اعضای دانشکده و احتیاجات عمومی، را برنیاوردند. به نظر من مهمترین توفیق دانشکده انتشار مقالات تحقیقی و نقدهای ادبی آن است که به قلم ملک‌الشعرا تحت عنوان «تأثیر محیط در ادبیات»، «شعر خوب»، «الفاظ و معانی» منتشر شد. سلسله مقالات عباس اقبال دربارهٔ «تاریخ ادبی ایران» که برای نخستین بار موجب عرضه کردن گوشه‌هایی از ادبیات گذشته به طرز و اسلوب جدید بود نیز چنان تأثیری داشت. مسائلی که اقبال برای شناخت ادبیات مطرح ساخت، از قبیل رابطهٔ ادبیات و نژاد، قضایای عمومی در ادبیات، همگی تازگی داشت و قطعاً موجب تجددی در نحوهٔ سنجش و نقد ادبیات قدیم شد.

مقالات رشید یاسمی دربارهٔ انقلاب ادبی قرن شانزدهم در فرانسه نشانی است از آنچه جامعهٔ منور آن روزگار را راهنمای خود در تجدد ادبی قرار می‌داده است.

پس از دانشکده، مجلهٔ معتبری دیگر که به فاصله‌ای کوتاه یعنی در سال ۱۲۹۸ آغاز به نشر کرد مجلهٔ «ارمغان» است. مجلهٔ ارمغان که هم اکنون نیز انتشار می‌یابد مجله‌ای است که در طول انتشار پنجاه و چند ساله هدف و روش بانی آن را ادامه داده است. این مجله از نخستین شماره الی حال، مجموعه‌ای جنگ مانند بوده است که مقالات مفید و ماندگارش تحقیقات ادبی و تاریخی آن است و البته مجموعه‌ای است که برای مطالعه در تاریخ غزل‌سرایی به سبک سنتی در شصت سال اخیر مأخذ و مرجع تواند بود.

مجلهٔ «پارس» که در استانبول به مدیریت ابوالقاسم لاهوتی با همکاری حسن مقدم (معروف به علی نوروز) از سال ۱۲۹۸ انشتار یافت یکی دیگر از واسطه‌های زودگذر تازه‌جویی در ادبیات فارسی است. رگه‌هایی باریک که از آثار تجدد ادبی در آن دیده می‌شد ناگزیر ناشی از جهش و بینشی بود که در اروپا عاید حسن مقدم شده بود.

حسن مقدم که ایرانیان تا حدودی او را به مناسبت نمایشنامهٔ «جعفرخان از فرنگ آمده است» می‌شناسد یکی از جوانانی بود که عمیقاً با ادبیات اروپایی آن روزگار آشنایی یافته بود و به علت زیستن مدتی دراز در اروپا با حوزه‌های ادبی فرانسه و نویسندگان سرشناسی چون آندره ژید مراوده داشت و مدتی هم در قاهره در نشر مجلهٔ Message d'orient اهتمام می‌کرد. او طبعاً سخنور شایسته‌ای بود که می‌توانست در انتشار مجلهٔ ادبی به سبک جدید مؤثر باشد و همکاریش با

لاهوتی در انتشار مجلهٔ ادبی می‌بایست مایهٔ امید باشد. اما این مجله دوامی نداشت و شش هفت شماره بیشتر انتشار نیافت. نیمی از مجله به زبان فرانسه بود و در سرآغاز شمارهٔ نخستین آن نوشته شده بود: «برای اینکه ملل غرب از آثار ادبی زبان پارسی و ملل شرق از افکار ادبی مغربیان بهره‌مند شوند نخستین‌بار مجله‌ای به زبان پارسی فرانسه در اسلامبول که چهار راه شرق و غرب است منتشر می‌شود».

یک سال پس از آن (سال ۱۲۹۹) مجلهٔ آزادیستان به مدیریت تقی رفعت در تبریز شروع به انتشار کرد. از این مجله که خود را «هواخواه تجدد در ادبیات» می‌دانست بیش از چهار شماره نشر نشد و به نحوی که یحیی آرین‌پور در «از صبا تا نیما» گفته است به علت از هم گسیختن قیام خیابانی از میان رفت و مدیرش هم خودکشی کرد. هواخواهی رفعت از تجدد ادبی ناشی از آشنایی او با ادبیات فرانسه و عثمانی بود.

نوشته‌های او اعم از آنچه در روزنامهٔ «تجدد» در مباحث ادبی عنوان کرد و آنچه بعداً در چهار شمارهٔ آزادیستان آورد در سراسر قلمرو فارسی آن عهد رواج نیافت و افکار رفعت تا حدودی در میان جوانان و منوّرین آن روزگار تبریز رایج شد ولی البته امروز به مناسبت روح تجددطلبی که در رفعت وجود داشت و پیشگامی بی‌پروای او که به بهترین وجه توسط یحیی آرین‌پور در «از صبا تا نیما» عنوان شده است نامش را در میان کسانی که جریان‌های ادبی را به وجود آورده‌اند نمی‌توان فراموش کرد.

در همین سال ۱۲۹۹ در رشت، مجله‌ای به نام «فرهنگ» منتشر شد و مدت چهار سال انتشار آن دوام یافت. قسمتی زیاد از مطالب این مجله به تحقیقات و

بحث‌های مختلف در زمینهٔ مسائل ادبی اختصاص داشت. نویسندگان آن سعی داشتند که در تجدد ادبی ایران سهمی و مقامی بیابند. از بازگویی بعضی عقاید عجیب خودداری نداشتند. فی‌المثل تحت عنوان «جامعهٔ نو زبان نو لازم دارد» (به‌امضای ذره» نوشته شده است:

> «برخلاف عقیدهٔ بعضی که تصور می‌کنند زبان پارسی قدیم را ممکن است از نو در ایران معمول نمود... موافق اصول علم السنه هر زبانی که قواعد صرف و نحو خود را حفظ کرده باشد یک زبان مستقل شناخته خواهد شد اگر چه هزاران لغت اجنبی عاریه کرده باشد».

یا آنکه تحت عنوان «یک درس ادبی» با امضای «م.ح.ص. آموخته» و با عبارات غیر سلیس آمده است:

> «و چون از اشکالات این زبان‌های مادری صرف نظر کنیم و زبان فارسی را زبان افصح فرس سعدی بشماریم در عین حال دچار مشکلات لاینحل الفبا و معایب خط نسخ و نستعلیق و از همه بی‌اختیارتر و از هر کتک‌خوردهٔ اجتماعات پارسال ایمبری و حادثه دیروزی شکسته‌تر خط شکسته تحریری ماست».

نویسنده با این تعریض و استدلال سست می‌خواسته است خواننده را به تغییر خط معتقد کند. کما اینکه در سال چهارم مجله صراحتاً مقاله‌ای در آن باب دارد. می‌دانیم تغییر خط موضوعی بوده است که هر چند یک بار در مجلات طرح می‌شد. اما همیشه در قبال قدرت و سنت و سابقهٔ هنری خط فارسی و

میراث علمی بسیار گرانقدر و گرانباری که به وسیلهٔ آن از یک هزار سال پیش به جا مانده است مسکوت و مغلوب می‌ماند.

از عقاید عجیب و تجددطلبانهٔ فرهنگ یکی هم آن بود که در همان مقاله «یک درس ادبی» پیشنهاد شده بود که باید به آسان‌سازی عبارات گلستان کوشید. یعنی گلستانی از نو پرداخت. از بدیهیات است که چنین نیتی تا چه حد عبث و دور از منطق و مضر به حال ادبیات فارسی است.

در سال ۱۳۰۰ یکی از مجله‌های مشهور زبان فارسی آغاز به انتشار کرد. این مجله که در شهر برلین به چاپ می‌رسید «ایرانشهر» نام داشت. در حقیقت نشریه‌ای بود که یاد فعالیت‌های نویسندگان کاوه را در اذهان تجدید کرد، به خصوص از این‌جهت که چند تن از همکاران ایرانشهر همان کسانی بودند که در جریان جنگ بین‌المللی و کمیتهٔ ایرانی برلین با تقی‌زاده کار می‌کردند.

مدیر مجله حسین کاظم‌زادهٔ ایرانشهر بود که بی‌تردید یکی از وطن‌پرستان و مردم ایده‌آلیست عصر خود بود. اهتمامش در آن بود که موجبات اعتقاد به «وحدت ملی» را در میان ایرانیان به وجود آورد. همچنین سعی تام و تمامی در معرفی فرهنگ و هنر معماری دوران پیش از اسلام – که تا آن زمان در مطبوعات ایران به طور چندان وسیع عنوان نمی‌شد – مبذول می‌کرد. یکی دیگر از مباحث مورد توجه ایرانشهر که مقالات متعددی، در آن زمینه‌ها دیده می‌شود مواضیع تربیتی، اخلاقی و اجتماعی و قسمت‌های خاص زنان و طرح مسائل مربوط به معنویات است. این مطالب، بعدها به طور راسخ‌تری ذهن کاظم‌زادهٔ ایرانشهر را به خود معطوف کرد تا بدانجا که موجبات مسلکی و رویه‌ای خاص را برای او به‌وجود آورد.

باری ایرانشهر در نخستین شماره هدف مجله را چنین نوشت:

«مسلک ما عشق، و معشوق ما ایران جوان و آزادست... مجلهٔ ایرانشهر کوشش خواهد نمود که یک محیط پاک و آزاد برای نشو و نمای قوای معنوی نژاد تازهٔ ایران به وجود بیاورد... مجلهٔ ایرانشهر هرگونه مقاله را که موافق مسلک و شیوهٔ مجله است قبول می‌کند».

همیشه مباحث ادبی و تحقیقات مربوط به ادبیات فارسی و نیز نشر شعر معاصران صفحاتی چند از مجله را در بر می‌گرفت. در شمارهٔ اول آن تحت سؤال‌های علمی و ادبی این دو سؤال دیده می‌شود «بهترین غزلیات حافظ کدام است؟» که تا حدود زیادی سؤال عجیبی به نظر می‌آید و دیگر «بهترین کتاب‌های خارجه برای ترجمه کردن به فارسی کدام است». اگر چه پیش از این «ایرانشهر» در مجلهٔ «کاوه» بحثی به معرفی بهترین کتاب‌های خارجی دربارهٔ ایران اختصاص یافته بود، سؤال مجلهٔ ایرانشهر جنبهٔ کلی‌تر و اساسی‌تر داشت. تقریباً می‌توان گفت که برای اولین بار بود که در مجله‌ای فارسی مسئلهٔ مهم ترجمه و اینکه چه نوع آثاری برای ترجمه ضرورت دارد مورد توجه قرار می‌گرفت.

موضوع مهم دیگری که در شمارهٔ اول ایرانشهر توجه را به خود جلب می‌کند مقاله‌ای است کوتاه تحت عنوان «شرق‌شناسی و غرب‌شناسی» و گواه اینکه دسته‌ای از منوّرین ایران که با تمدن اروپایی به طور عملی و کافی آشنا بودند در قبال وجود «شرق‌شناسی» به لزوم «غرب‌شناسی» اعتقاد داشتند و در این مورد باید ذهن کاظم‌زادهٔ ایرانشهر را بیدار شمرد که بیش از پنجاه سال پیش به چنین مطلب مهمی اشاره کرده است. پس می‌توان گفت که توجه عده‌ای از

متفکران امروز به مسئلهٔ غرب و غرب‌زدگی تازگی ندارد. پیشنهاد کاظم‌زاده چنین بوده:

«امروزه که ممالک شرقی محتاج به اخذ تمدن غرب است و شرایط و عناصر این تمدن نیز زیاد و مختلف است به نظر ما چنین می‌رسد که لازم است اشخاصی که از اوضاع ممالک غربی و تمدن آنها اطلاعی داشته و یا در ضمن مباحث سیاحت معلوماتی کسب نموده و یا تحصیلات خود را در آن ممالک کرده و یا در خود ممالک شرقی به وسیلهٔ مطالعه و تحقیق معلومات کافی در احوال سیاسی و اجتماعی و حیات ادبی و اقتصادی و ترقیات صنعتی و فنی ملت‌های غرب تحصیل کرده‌اند هیأتی به نام انجمن غرب‌شناسان تشکیل و نتیجهٔ افکار و زحمات و ثمرهٔ تحصیلات و اطلاعات و تجربیات خودشان را بدان وسیله به نظر هموطنان خود برسانند.

فایدهٔ چنین هیأتهای غرب شناس برای ممالک شرقی بیشتر از فایده‌ای خواهد بود که ملت‌های فرنگ از شرق‌شناسان خود می‌برند، زیرا که شرق احتیاج فوری به شناختن و کسب کردن تمدن غربی دارد».

در شمارهٔ سوم ایرانشهر تحت عنوان «ادبیات چیست؟» نوشته شده است:

«در قلمرو ادبیات نیز مانند امور سیاسی و اقتصادی ایران یک افراط و تفریط و یک تضاد همواره مشهود و عقاید مختلف در جریان است...

در ایران ادبیات را عبارات از اشعار می‌دانند و هر کسی که شعر و غزلی نگفته باشد او را ادیب و شاعر نمی‌شمارند. ادبا و شعرای ایران هم به استثنای کمی آثار خود را منحصر به شعر و غزل کرده‌اند و این مسئله طوری در ذهن مردم ایران رسوخ و نفوذ پیدا کرده است که شعر و غزل منثور در ذهن ایرانی مفهومی ندارد و بدین سبب قسمت منثور ادبیات در زبان فارسی کم و بلکه

حکم معدوم را دارد. ادبیات منثور در قرن‌های اخیر در ممالک فرنگ خیلی رواج و رونق پیدا کرده است و در صدی نود از شعرا و ادبا آثار قلمی خود را در شکل حکایت و افسانه و تئاتر و مخصوصاً به شکل رمان انتشار می‌دهند.

اگر چه در ادبیات منظوم نیز بسیاری از قیود دورهٔ کلاسیک را به کنار گذاشته و شعر را از دایرهٔ تنگ قافیه تا یک درجه بیرون و آزاد کرده‌اند با وجود این میزان جولان فکر در قلمرو نظم به قدر مساحت نثر واسع نیست...»

ملاحظه می‌کنید که کاظم زاده در این نوشته چند مطلب تازه را به ایرانیان عرضه می‌دارد. مانند «شعر و غزل منثور» که نمونه‌های آن در مجلات آن زمان ایران به عنوان «نثر شاعرانه» و نظایر آن دیده می‌شود، و یا آزاد شدن اروپاییان از قید قافیه.

کاظم‌زاده در مجلهٔ خود به بسیاری از مسائل مربوط به فرهنگ جدید هم پرداخته است. فی‌المثل مقاله‌ای دارد تحت عنوان «مقاله نویسی چیست؟» (سال‌اول) و یا مقاله‌ای در سال چهارم به عنوان «انجمن اصطلاحات». نوشته در این مقاله است:

«از آنجا که نفوذ تمدن غرب در ایران روز به روز بیشتر می‌شود و احتیاج ایران به اطلاعات علمی و فنی و به اجناس و امتعهٔ خارجی زیادتر می‌گردد به‌ناچار این احتیاجات استعمال لغات جدید و اصطلاحات تازه را ضرور می‌سازد... ولی بدبختی در اینجاست که در موضوع زبان ما اولاً مردمانی که این کلمات و لغات را وارد می‌کنند از مبادی قواعد لسانی بی‌اطلاع هستند و ثانیاً این کلمات و لغات فقط از یک زبان مشخص معینی وارد نمی‌شود... سختی این مسئله فقط منحصر بدین ترتیب و ورود این لغات بیگانه نیست که بدون تذکرهٔ مرور وارد حدود زبان ما شده و در تمام قلمرو آن آزادانه سیاحت

می‌کنند و مسکن می‌گزینند بلکه بیشتر سختی کار در ترجمهٔ لغات و اصطلاحات علمی و فنی است از کتب اروپا...»

افسوس که کاظم‌زاده زنده نیست تا بداند که آنچه مردم عادی و عاری از رموز «مبادی قواعد لسانی» ساخته‌اند همه خوش‌آهنگ و ظریف و مطلوب واقع شده و رواج یافته است. اما آنچه به دست آشنایان به مبادی قواعد لسانی کارخانه‌وار فرهنگستان پرداخته می‌شود سست و ناخوشایند است و به کار مسخرگان می‌آید.

یک سال پس از انتشار ایرانشهر در برلین انتشار سیزده مجله در ایران آغاز شد که سه تا از آنها از جهت آنکه مدیرانشان شاعر و ادیب و دانشمند بودند واجد اهمیت بیشتر بوده است. گنجینهٔ معارف به مدیریت محمدعلی تربیت در تبریز که یک سال بیشتر دوام نیافت. سپیده‌دم به مدیری لطفعلی صورتگر که در شیراز به‌مدت دو سال منتشر شد. دبستان به مدیری مشکان طبسی که در مشهد به مدت یک‌سال به چاپ رسید.

مشکان طبسی که ابتدا طلبه بود و به طور عمیق بر معارف اسلامی و علوم قدیم تسلط داشت، توفیق یافت که سفری به اروپا برود. چون بازگشت به انتشار مجلهٔ دبستان پرداخت. و از سراپای دبستان برمی‌آمد که مدیر مجله تحت تأثیر مجلات اروپایی و مصری آن را تنظیم و نشر می‌کرده. لذا نخستین مجلهٔ باارزشی بود که در شهر مشهد به چاپ می‌رسید. در شمارهٔ اول آن نوشته شده است:

«مجله‌ای است علمی و ادبی که نظر نویسنده به ترویج زبان فارسی امروزی است و بحث در چگونگی تکمیل و تهذیب آن... دبستان بر ضد این عقیده است که باید در زبان فارسی تصرفی شود و به فرس قدیم مثلاً رجوع

شود. بلکه اصرار می‌کند که همین زبان ادبی امروزی با تمام الفاظ و ترکیباتش ضبط و تدوین شود و همین سبک از انشاء که نویسندگان فاضل این عصر پیش گرفته‌اند تعقیب و تکمیل گردد».

و در باب نحوه انقلابی که باید در شعر و ادب فارسی به وجود آید چنین نوشته است:

«ایران محتاج است به انقلابی ادبی... و لکن انقلاب ادبی این نیست که در اوزان اشعار تغییری بدهند و بحور شعری را با بحور فرانسوی و انگلیسی مثلاً مطابق کنند یا آنکه قوافی را بر طبق قوافی اشعار اروپایی بسازند یا در مقررات و تراکیب لغت تصرفی کنند.

انقلاب ادبی عبارت از هیچ یک از اینها نیست، بلکه مثل سایر انقلابات عبارت است از رفع نواقص و تطبیق با مقتضیات عصر و خروج از مضایق تقلید سابقین نه به آنکه مقید باشند که هر چه پیشینیان گفته‌اند خراب کنند، بلکه آنچه خوب و مطابق مقتضای عصر حاضرست اخذ کنند و آنچه رکیک و نحیف است و برخلاف مقتضای وقت است ترک نمایند یعنی از آنها تقلید نکنند».

پس عمده و لب عقیدهٔ مشکان طبسی آن است که آنچه تجدد ادبی را متوقف می‌کند تقلید از گذشتگان است، تقلیدی که در زمان او میان اکثر ادبا و شعرای ایران رایج و در مجمع ادبی مشهد سیره مرسوم و مطاع بود.

در مجلهٔ دبستان سرمقاله‌های خواندنی و مهم دیگری که به مسائل ادبی و جریان‌های مربوط بدان اختصاص داشت، مانند «زبان‌های محلی»، «زبان فارسی امروزی»، «نویسندگی»، «ادبیات فارسی»، «سخن‌شناسی»، «انقلاب ادبی»، «فضل و

ادب»، «علوم و خرافات» وجود دارد که به راستی هر یک از آنها در محیط مشهد آن روزگار از تازگی تمام برخوردار بود و گویای آن است که ذهن مشکان طبسی مسائل تجدد ادبی را کاملاً پذیرفته و جذب کرده بود.

این مجله دارای هیأت تحریریه بوده و در نخستین شمارهٔ آن آمده است که:

> «قسمت‌های اجتماعی و اخلاقی رکن اعظم مجلهٔ ما خواهد بود... در همان حین هم قائل هستیم که مراتب ادبی و علمی از نقطه نظر حیاتی به منزلهٔ رکن ثانوی هستند و مخصوصاً در مملکتی که سابقاً بیش از همه مهد ادب بوده است صرف‌نظر کردن از ادبیات یک تصور مهم شمرده می‌شود».

علی دشتی، نصرالله فلسفی، سعید نفیسی، محمدضیاء هشترودی، رشید یاسمی، نویسندگان نخستین شمارهٔ آنند. احوال شاعران اروپایی و ترجمهٔ نمونهٔ آثار آنها مباحث مندرج در مجله است. در قسمتی تحت عنوان کلی «انتقادات ادبی» گفته شده است: «خیال داریم در آثار ادبی متقدمین نظر افکنده و مجازیات آنها را انتقاد نماییم» بدان مناسبت نظریات محمدضیاء هشترودی دربارهٔ «استعاره» به نقل از کتابی از تألیفات او در باب معانی و بیان و بدیع نقل شده است. در همین شماره محمد ضیاء هشترودی مقاله‌ای دارد به عنوان «مقصد و مقصود ادبیات و حدود آزادی آن» که مقتبس از نوشته‌های فرانسوی است. می‌نویسد ادبا و حکما به دو دسته تقسیم گردیده‌اند: یک قسمت در تحت ریاست ارسطو و قسمت دیگر در زیر لواء مخالفت افلاطون قرار گرفته‌اند. اولی دستور «صنعت برای صنعت است» و دومی نظریه «صنعت برای فائده است» را قبول و التزام می‌کنند.

در این مجله ضمن مقالات کوتاهی از فلسفهٔ لوتر و روسو و لاک صحبت به میان آمده است و همه مطالبی است که برای آن موقع تازگی داشته است.

روزنامهٔ هفتگی نوبهار به مدیریت ملک‌الشعراء که در سال ۱۳۰۱ آغاز شده از نشریاتی است که در جریان‌های ادبی بسیار مؤثر واقع شد.

در سال ۱۳۰۲ چند مجله در ایران و خارج از ایران به وجود آمد همچون صنایع آلمان و شرق در برلین، نسیم صبا در تهران، رستاخیز در قاهره، علوم مالیه و اقتصاد در تهران که در هر یک از آنها مباحث و مقالات ادبی نیز چاپ می‌شد. ولی هیچ‌کدام نتوانست که بیش از یک یا دو سال انتشار یابد و در حرکات و جهش ادبیات مؤثر واقع شود.

مجله‌هایی که در سال ۱۳۰۳ آغاز شد مانند دانشکده (اصفهان)، خاور (استانبول)، عرفان (اصفهان)، هر یک مجموعه‌ای بود هم‌شکل و هم‌طراز با اغلب مجله‌هایی که آن زمان در ایران انتشار می‌یافت و حاوی مقالات در رشته‌ها و زمینه‌های مختلف بود. گویی که مجله‌نویسی قالبی دارد که پا از آن فراگذاشتنی نیست. تقلید و دنباله‌روی در همهٔ آنها دیده می‌شد. در این میان اشارهٔ تفصیلی به دو مجلهٔ فرنگستان و شرق که در این سال آغاز شد لازم است.

گویی تقدیر بر آن بود که شهر برلین، از میان شهرهای اروپایی، چندین سال محل انتشار چند نمونه از بهترین مجله‌های زبان فارسی باشد. چه از وقتی که تقی‌زاده انتشار کاوه را در برلین شروع کرد تا روزگاری که علم و هنر در سال ۱۳۰٦ درآن شهر از انتشار بازماند. برلین مدت دوازده سال پیاپی محل انتشار چند مجله از بهترین و زیباترین مجله‌های زبان فارسی بود. به ترتیب کاوه، ایرانشهر،

صنایع ایران وآلمان، رهنمای دهقان، فرنگستان و علم و هنر در آنجا به چاپ می‌رسید.

*

فرنگستان یکی از مجلاتی است که قدر آن مجهول و تا حدود زیادی ناشناخته مانده است. نویسندگان مجله تنی چند از جوانان ایرانی آن روزگار بودند که در شهرهای آلمان کار یا تحصیل می‌کردند: جمال‌زاده، مشفق کاظمی، پرویز کاظمی، احمد فرهاد، مرتضی یزدی، تقی ارانی. البته بعدها به شهرت رسیدند و بعضی هم به مقامات عالی مملکتی. همه در روزگاری که فرنگستان را نشر می‌کردند سری پرشور داشتند: ایران را آباد می‌خواستند و ترقی ایران را موکول به تغییر ظاهری و باطنی آن می‌دانستند. جداً معتقد بودند که ایرانی باید فرهنگی شود (شاید تندتر از تقی‌زاده). نام مجله را به همین ملاحظه فرنگستان گذاشته بودند تا ضمن بیان حالات ایران، ایرانیان را به پیشرفتها و ترقیات علمی و درجات و اوضاع اجتماعی اروپا مطلع کنند. یکی از نکات مهم که در این مجله عنوان می‌شد و حتی در مجلهٔ کاوه دیده نشده بود انتقادهای تصویری و نوشتنی و به لحنی تند از خرافات و ارتجاع فکری بود و طبعاً نویسندگان آن مجله به علت دور بودن و وجود محیط آزاد در اروپا می‌توانستند بدان مطالب بپردازند.

فرنگستان در سرمقالهٔ نخستین شماره‌اش به عقیدهٔ تقی‌زاده (بدون نام بردن از او) در باب فرنگی شدن ظاهری و باطنی ایرانی اتکا کرده بود و بی هیچ قیدی مدافع آن عقیده بود.

نویسندگان فرنگستان در نخستین شماره تحت عنوان «ما چه می‌خواهیم» نوشته‌اند:

«خوشبختانه یا بدبختانه ما امروز در محیط آزادی زندگانی می‌نماییم که در آنجا خرافات سلطنت ندارد. مردمان جاهل پیشوا و قائد جمعیت نیستند... ما همه جوانیم، ما همه امید زندگانی داریم... و همه به طرف یک مقصود می‌رویم، سلطنت فکر جوان بر فکر پیر ...

ایران باید زندگی از سر گیرد، همه چیز باید نو گردد؛ ما ایران نو، فکر نو، مردم نو می‌خواهیم. می‌خواهیم ایران را اروپایی نماییم.

می‌خواهیم سیل تمدن جدید را به طرف ایران جریان دهیم. می‌خواهیم با حفظ مزایای اخلاقی ذاتی ایران این سخن بزرگ را به کار بندیم:

ایران باید روحاً جسماً ظاهراً باطناً فرنگی مآب شود».

نمایشنامه‌گونه‌ای که تحت عنوان «ایرانی بازی» از علی نوروز (حسن مقدم) در این مجله چاپ شده تلویحاً گویای آن است که بسیاری از آداب و عادات ایرانیان به نظر آن جوانان مناسب نمی‌آمده است.

باید گفت که نویسندگان فرنگستان با وجود تجددطلبی و اعتقاد به تمدن فرنگی در زمینهٔ ادبیات و زبان فارسی تابع و هم عقیده با کسانی چون محمد قزوینی بودند. به همین لحاظ است که قزوینی سخت پسند معتقد و حتی متعصب در حفظ زبان فارسی با آن مجله همکاری داشت و مقاله‌ای نظیر «طرز نگارش فارسی» را در آنجا به طبع رسانید. این مقاله در حقیقت «بیان نامهٔ» قزوینی بود در بیان آراء پابرجایش در خصوص آنچه دربارهٔ زبان فارسی می‌خواست. با وجود این می‌بینیم که این مجله یکی از نخستین نشریه‌هایی است که قصه‌ای از علی نوروز را که به زبان محاوره و عامیانه است به چاپ رسانید.

نویسندگان فرنگستان در یادداشت کوتاهی که تحت عنوان «زبان فارسی» در شمارهٔ پنجم خود به مناسبت مقاله‌ای که در مجلهٔ سودمند چاپ قاهره و مقالهٔ

دیگری که در مجلهٔ ایرانشهر به نام «تدقیقات لسانی» انتشار یافته بود تحت تـأثیر افکار فرنگی پسندی خود اما با ذوقی مطلوب چنین نوشته‌اند:

«از مادهٔ پنجم که به نظر ما خیلی غریب آمد چنین مستفاد مـی‌شـد کـه در موقع جستن لغات ابتدا باید به عربی رجوع کرد و حال آنکه خود زبـان عربـی هم محتاج لغت است، وانگهی اگر هم نباشد چرا اصطلاحات لاتینی را که میان تمام ملل متمدن دنیا قبولیت عامه دارند نگرفته به اصطلاحات عربی که اغلـب به‌طور مسامحه وضع شده و به نظر ما ایرانی‌ها مشکل‌تر و غریـب‌تـر از الفـاظ لاتینی و یونانی هستند متوسل گردیم و ما تصور می‌کنیم که اگر کسی با علـوم اروپایی آشنا باشد بلاتردید لزوم ادخال اصطلاحات علمی لاتینـی و یونـانی را قبول خواهد کرد. مثلاً هر کسی تصدیق می‌کند که کلمه «فسیل» بـرای کـودک ایرانی به مراتب آسانتر از کلمه ثقیل «مستحاث» است... به عـلاوه موافـق ایـن عقیده به جای اکسیژن و هیدروژن که در آنجا زده شده بایـد مولـدالحموضة و مولدالماء به کار برده شود.

اما در جواب ماده آخر که وضع لغـات جدیـده را قـدغن فرمـوده‌انـد لازم است خاطرنشان کنیم که احتیاج ما را به وضع لغات جدید مجبور خواهد کرد. این مسئله هم عملاً ثابت شده و عده‌ای از کلمات معمولهٔ امـروزی کـه سـابقاً وجود نداشته‌اند مـثلاً کلمـات دوچرخـه و هواپیمـا، بعـدها وضـع و مصـطلح شده‌اند و چنان که می‌بینیم با حفظ حیثیات ملی دارای لغات مستقله شـده‌ایـم. پس با این حال وضع و پیشنهاد لغات نه تنها خالی از عیـب بـوده بلکـه دایـرهٔ زبان را هم وسیع‌تر خواهد کرد».

یکی از نویسندگان فرنگستان (حسن نفیسـی) مقالـه‌ای دارد تحـت عنـوان «مقاله‌نویسی تقی‌خان با اصول محافظه‌کاری». نویسنده در این نوشته تقی‌خـان را که در فرنگ تحصیل می‌کنـد و ذوق نویسـندگی دارد و از دخیـل بـودن عوامـل

ارتجاعی در کارهای ایران و مؤثر بودنشان در افکار عامه رنج می‌برد، در نظر دارد.

این تقی‌خان مقاله‌ای می‌نویسد که عباراتی از آن چنین است:

«دنیای امروز با دنیای ملاباقر مجلسی خدا بیامرز فرق کرده. امروز در سرتاسر عالم، تمدن رونق فوق‌العاده یافته، اروپایی‌ها که خوشبختانه برای نوع بشر کتاب نحو زمخشری و جامع‌المقدمات نخواندند و از جنگ بدون انتهای زید و عمرو ایمن نشستند. اروپایی‌ها که خوشبختانه بیست سال عمر خود را تلف نکردند تا بدانند گنجایش دایره نون سه یا دو نقطه و نیم است... به واسطهٔ اختراعات علمی خود دنیا را دیگرگون کردند».

اما تقی‌خان از ترس آن که انتشار چنین مقاله‌ای موجب شود که پس از بازگشت به وطن در معرض انتقاد و شماتت خویشان قرار بگیرد جبههٔ عبوس افرادی را در خیال مجسم کرد که با لهجهٔ تازی خواهند گفت «عینها همه علاعم عاخر الضمان» است مقاله را از هم می‌درد و به نوشتن مقاله‌ای مبادرت می‌کند که ملایم است و سراپای آن مجامله و کلی‌بافی!

برای آنکه بر نظریهٔ نویسندگان فرنگستان بیشتر واقف شویم مناسب است تکه‌ای را که به طور طنز و مسخره از جراید آن وقت طهران تحت عنوان «مشتی شاهکار» نقل کرده‌اند بیاورم. فرنگستان می‌نویسد:

«اینک مقالهٔ ادبی به قلم ف. ک. ص. فاخته که با وجود اختصار آئینه سر تا پا نمای جریان ادبی امروزه ایران است و شاهکار بی‌نظیری است از شیوهٔ نگارش پارسی «مدارس»[1] ادبی کنونی مملکت سعدی و حافظ درست

بخوانید و به‌دقت تمام مطالعه فرمایید که چنین سلسبیل لذتی کمتر در جام می‌آید:

قطرهٔ نوحه بینوا

آه ای ستمدیده و محنت‌زده راز نهان غنچهٔ اسرار بهاری که سراچهٔ لوحهٔ وجود و استارگان دل خموش با پرتو افق واهی و فروغ شفق لایتناهی قطره قطره فام از روزنهٔ جفادیدهٔ قلب و وفانچشیدهٔ مژگان خونین به بستری بی‌آستر سوگواری جبههٔ حسرت و ماتم‌زدگی سرشک نیلگون خراشیده‌ای! آوخ از تو و افسوس از راز و نیاز فلک بوقلمون!!... الخ»

فرنگستان فقط دوازده شماره به چاپ رسید.

گفتیم یکی دیگر از مجلات با ارزش که در سال ۱۳۰۳ به انتشار پرداخت مجلهٔ شرق بود. همان‌طور که اشاره شد نخستین نشریه‌ای که به همت یک ناشر (محمد رمضانی) به چاپ رسید، ولی در این سال بیش از یک شماره انتشار نیافت و تعطیل شد. در سرمقالهٔ آن که به امضای علی دشتی است[۲] و گواه بر آنکه مجله زیر نظر او منتشر می‌شد آمده است:

«مجلهٔ شرق برای این تأسیس و منتشر می‌شود که مطبوعات ایران به یک مجلهٔ علمی و ادبی و فلسفی مزین باشد. مؤسسین و نویسندگان آن می‌خواهند و تصمیم دارند به قدری که محیط علمی و ادبی و مادی تهران اجازه می‌دهد یک مجلهٔ خوبی که حاوی اطلاعات عمیقه و معلومات جدیده و قدیمه باشد نشر دهند و به تنویر اذهان هموطنان خود کمک نمایند.

نکتهٔ تازه‌ای که در مرام مجلهٔ شرق دیده می‌شود این است که نویسندگان شرق خواسته‌اند مجله از مباحث فلسفی عاری نباشد. ذیل عنوان «قسمت‌های فلسفی» گفته شده است:

> «در سطور این قسمت ما سعی می‌کنیم آراء و عقاید مختلفهٔ فلاسفه را در تکوین و اجتماع و حیات ذکر کنیم و حتی‌الامکان فلسفه‌هایی را ترویج نماییم که به عمل و حس بیشتر تکیه داشته باشد و قدری از خیال و وهم که متأسفانه مرکز آن اول هند و بعد ایران شده است دور شویم».

در همین یک شماره مقالات «عقیده و برهان» از دشتی، «ارسطو و فلسفهٔ او» از رشید یاسمی، «تاریخ فسلفه» از محمود عرفان، از مباحث فلسفی و عمدهٔ مطالب مجله است.

در سال ۱۳۰٤ نه مجلهٔ تازه پیدا شد که از میان آنها مجلهٔ تعلیم و تربیت از طرف وزارت معارف و صنایع مستظرفه به چاپ می‌رسید و طبعاً مجله‌ای بود رسمی. همین جا مناسب است گفته شود که مجله‌های رسمی طبعاً به مناسبت آنکه تابع مقررات و مقید به رعایت احتیاط بوده‌اند هیچ یک از آنها نتوانسته است ناشر آنگونه از مسائل و مباحث ادبی و نظری باشد که احیاناً ممکن بود به علت تضاد عقیده در باب آن گفتگویی برخیزد مگر به ندرت. مجلهٔ تعلیم و تربیت هم که بعداً نامش به آموزش و پرورش بدل شد و تقریباً از زمان تأسیس الی حال در اغلب سالها نشر شده است از این اصل مستثنی نیست. فقط یک بار، در سال ۱۳۱۳ بود که انتشار مقالهٔ «جنبش ملی ادبی» به قلم تقی‌زاده (که در آن

تغییرات اجباری در زبان را ناستوده دانسته بود) موجب برانگیختن ارباب دولت و اصحاب قلم نسبت بدان مقاله شد.

مجلهٔ دیگری که در این سال آغاز به کار کرد آینده است به مدیریت دکتر محمود افشار که تحصیلات خود را در رشتهٔ علوم سیاسی در سویس به پایان برده بود.

این مجله اصولاً مجلهٔ سیاسی بود و به منظور ترویج فکر وحدت ملی در ایران به وجود آمد و لامحاله توجه به زبان و ادبیات فارسی یکی از اصول مرام آن بود و تقویت و توسعهٔ زبان فارسی در سراسر کشور را برای رسیدن به وحدت ملی از شروط اساسی برمی‌شمرد. نویسندگان این مجله مرکب از دو گروه بود. یک دسته همان نویسندگانی بودند که آثارشان در مجلات ادبی دیگر دیده می‌شد:

سعید نفیسی، نصرالله فلسفی، علی دشتی، حیدرعلی کمالی، علی‌اکبر سیاسی، رشید یاسمی، احمد کسروی، محمد سعیدی، مجتبی مینوی، عباس اقبال.

دستهٔ دیگر رجال سیاست درجهٔ اول آن روز چون ذکاءالملک فروغی، سید حسن تقی‌زاده، علی‌اکبر داور، صمصام‌الملک بیات، دکتر محمد مصدق السلطنه، و...

سرمقالهٔ نخستین شمارهٔ آینده اختصاص دارد به بیان علل پراکندگی‌ها و نابسامانی‌های قومی و دلایل لزوم وحدت ملی. چنان که دیدیم وحدت ملی موضوعی است که در آن دهه در اغلب مجلات مورد بحث واقع شده است و جملگی بر آن بوده‌اند که هم دولت باید به این مسئله متوجه باشد. آینده ضمن

سرمقالهٔ خود توجه عموم را نسبت به مظاهر و عناصر فرهنگ ملی که در حالت بدی قرار داشت جلب می‌کند و می‌نویسد:

«بسیاری از کتاب‌های نفیس به واسطهٔ بی توجهی از میان رفته، تمام ابنیهٔ قدیم خراب گردیده و اگر چیزی از آنها باقی مانده در کار نابود شدن است. باید کتب خطی قدیم را جمع‌آوری و چاپ کرد. کتابخانهٔ بزرگی تأسیس نمود. از مانند آقای میرزا محمدخان قزوینی که عمر خود را صرف احیاء کتب قدیمهٔ ایران می‌نمایند بهتر از این تشویق و نگاهداری کرد و از امثال پرفسور براون و مستشرقینی که زندگانی خود را به خدمت زنده کردن ادبیات ما وقف کرده نیکوتر قدردانی نمود. همه باید یک دل و یک صدا بخواهیم و کوشش کنیم که زبان فارسی در تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند... تدریس زبان فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت چارهٔ اصلی و قطعی است»...

در این مجله ترجمهٔ آثار ادبی اروپایی به چاپ می‌رسید. اقتراحات آن که در زمینهٔ ادبی بود از این قبیل بود که «برای نشر افکار نظم بهتر است یا نثر و دلیل آن چیست؟» یا «برای برانگیختن احساسات شعر مؤثرتر است یا موسیقی».

مجلهٔ آینده که به علت مقالات سیاسی مندرج در آن اعتبار و شهرت تامی پیدا کرده بود نتوانست در اوضاع سیاسی وقت پایدار بماند و در آن دوره بیست و چهار شماره در مدت دو سال انتشار یافت و تعطیل شد و مجدداً در سال ۱۳۲۳ تجدید شد که در جای خود بدان می‌پردازیم.

در سال ۱۳۰٤ مجلهٔ ندای قدس که مجله‌ای خاص نشر ترجمه‌های داستان بود به مدت یک سال نیز نشر شد.

در سال ۱۳۰۵ دوازده مجلهٔ ادبی ـ اجتماعی به وجود آمد ولی هیچ‌یک مقام والایی نیافت، مگر روزنامهٔ مجله مانند ایران جوان که ناشر افکار اعضای «حزب ایران جوان» بود و در آن مباحث و آثار ادبی هم چاپ می‌شد. چون نویسندگانش جوانان تحصیل‌کردهٔ اروپا بودند در میان طبقهٔ منور خواستارانی داشت.

ناگفته نگذریم که مجلهٔ شرق مجدداً در این سال شروع به انتشار کرد ولی فقط یک شماره از آن نشر شد. این بار سردبیری آن را نصرالله فلسفی بر عهده داشت. او در سرمقالهٔ خود نوشت:

> «مجلهٔ شرق به ترجمه بیشتر اهمیت می‌دهد واز آن میان ترجمهٔ تآترهای یونانی و اروپایی را برعکس آنچه تا به حال معمول جراید و مجلات ما بوده است بیشتر ترویج خواهد کرد. امروزه در دنیای متمدن تآتر یکی از مهمترین وسایل تهذیب اخلاقی ملی است و نمایشگاه (تماشاخانه .ا.ا.) بهترین مدرسهٔ اخلاقی به شمار می‌رود. ولی مع‌التأسف ما در این قسمت نیز از مرحلهٔ تمدن دوریم... نویسندگان ما هم به اقتضای محیط از ترجمهٔ تآترهای مفید و سودمند فرنگی یا تنظیم و نگارش تآترهایی بر طبق عقاید و آداب ملی خودداری می‌کنند. اینک ما مصمم شده‌ایم که به یاری دوستان هر شمارهٔ مجله را به ترجمهٔ یکی از تآترهای معروف عالم از قدیم و جدید یا درج پیس‌هایی که به قلم نویسندگان فارسی زبان نگارش یافته است زینت دهیم».

اگر بدانیم که سابقهٔ واقعی نمایشنامه نویسی و فن نمایش بر اساس روش اروپایی آن در همان سنوات آغاز شده بود و از نمایش جعفرخان از فرنگ آمده اثر علی نوروز و پخش آن مدتی بیش از چهار سال نمی‌گذشت می‌توان به

اهمیت هدفی که شرق در پیش گرفت واقف شد. اما مجلهٔ شرق در این سال بیش از یک شماره نشر نشد و در همان شماره هم اثری از نمایشنامه نیست.

همچنین شرق متذکر شده:

«ملل متمدنهٔ عالم در علوم و فنون از هر جهت بر ما سبقت جسته‌اند... از همین لحاظ است که ما بیشتر به ترجمهٔ آثار ملل متمدنهٔ دنیا اهمیت خواهیم گذاشت».

شرق در دنبالهٔ مرام خود نوشت:

«مجلهٔ شرق مخصوصاً به یک موضوع نیز علاقه‌مندست و آن عبارت است از انتقاد آثار نویسندگان از متقدم و متأخر و معاصر. جراید و مجلات کنونی و آثار نویسندگان را عموماً با نظر انتقاد نگریسته با نهایت احترام موارد انتقاد آن را گوشزد خواهیم کرد... چون انتقاد بهترین راهی است برای تربیت افکار خوانندگان، تفکیک خوب از زشت و برای سنجش و معرفی قریحه و فکر و معلومات اشخاص».

در سال ۱۳۰۶ نه مجلهٔ دیگر به وجود آمد. یک روزنامهٔ هفتگی ادبی هم در این سال به انتشار پرداخت که ذکر آن واجب است و آن طوفان هفتگی است از شاعر مشهور فرخی یزدی. مدیریت ادبی این روزنامه بر عهدهٔ عبدالحسین هژیر و سید فخرالدّین شادمان بود.

از میان مجلاتی که در این سال آغاز به کار کرد یکی مجلهٔ فروغ است که در رشت به چاپ می‌رسید. فروغ مجلهٔ ادبی و اجتماعی مفیدی بود که روش و سبکش تا حدود زیادی همان بود که در مجلهٔ فرهنگ چاپ رشت دیده شده بود.

مجلهٔ مهم دیگری که در این سال انتشار یافت تقدم نام داشت. این مجله را برادران فرامرزی، احمد و عبدالرحمن بنیاد نهادند و جنبهٔ مدنی و اجتماعی آن بر زمینهٔ ادبیش می‌چربید. نویسندگان مهمش چون سیدحسن تقی‌زاده و محمود محمود (به امضای قلمی رسول نخشبی) در این مجله مقالاتی در مباحث و مسائل اجتماعی و تربیتی انتشار دادند. این مجله در زمینهٔ نشر مباحث ادبی به مقام بلندی نرسید. مطالب ادبی آن از همان قبیل است که در مجلات دیگر دیده می‌شود. مع‌هذا مدیران مجله دقیقاً توجه داشته‌اند که توجه به زبان فارسی وظیفهٔ اصلی هر نشریه‌ای است و گفته‌اند:

«ما در این نامه گذشته از تنویر افکار وظیفهٔ مهم دیگری را به عهده خواهیم گرفت و آن عبارت از تجری انشاء صحیح و فصیح فارسی است که در بین دوطبقه در کار معدوم شدن است. یک طبقه که از قواعد لغت بی‌اطلاع و از اسلوب ادبی فارسی بی خبرند... طبقهٔ دیگر که در مقابل لجام گسیختگی طبقهٔ اولی به‌وجود آمده‌اند اصرار دارند که امروز هم به سبک نویسندگان قرن ششم هجری چیز بنویسند و به کلی از استعمال اصطلاحات و تعبیرات و الفاظ جدیده خودداری نمایند.

مسئلهٔ دیگری را که ما به آن اهمیت می‌دهیم اطلاع از ممالک همسایهٔ شرقی مخصوصاً اسلامی است که به عقیدهٔ ما نباید ایرانیان از آن بی‌اطلاع باشند. نیز باید دانست که ما به ترجمه خیلی بیشتر از تحریر اهمیت می‌دهیم زیرا ما هیچ نداریم و دیگران همه چیز دارند».

عقیدهٔ مجلهٔ تقدم در موضوع زبان فارسی و تقسیم روش نویسندگی آن عهد به دو گروه تقریباً دنبالهٔ عقاید سیدحسن تقی‌زاده و دنبالهٔ همان اعتقاداتی است که مجلهٔ کاوه در دورهٔ جدید انتشار خود مطرح کرده بود. باید دانست که

احمد فرامرزی در مسائل اجتماعی و مدنی از هم مشربان تقی‌زاده و هم فکر کامل با او بود.

نکتهٔ تازه و مهمی که ظاهراً برای اولین بار در اصول عقاید مدیران تقدم دیده می‌شود لزوم اطلاع از ممالک همسایهٔ شرقی است. می‌دانیم مقارن ایامی که تقدم نشر می‌شد و چند ده سال پیش از آن نظر منوّرین و نویسندگان ایران منحصراً به‌جانب اروپا معطوف و خیره شده بود تا بدان حد که کاوه و فرنگستان و بسیاری از نشریات خود ایران هم به فرنگی شدن ایرانیان اصرار داشتند. آنچه ترجمه می‌شد بیشتر از آثار اروپایی بود. نویسندگان سعی می‌کردند که در بیان مباحث ادبی اگرچه به قدر خردلی باشد از ادبیات اروپایی و سبک‌های رایج در ممالک مغرب به‌نوشته‌های خود چاشنی بزنند! البته خوانندگان هم طالب چنین «پخته واره‌ها» بودند.

پس توجهی که نویسندگان تقدم به لزوم شناخت ممالک شرقی ایران مبذول کردند قابل دقت نظر است. تردید نیست که افکار و ادبیات دیرپا و عالی هندی و چینی که در قرون قدیم امتزاج و رابطه‌ای با افکار ایرانیان یافته بود می‌بایست که در میان ما مقام و جای شایستهٔ خود را به دست آورد.

مجلهٔ معتبر دیگری که در سال ۱۳۰۶ آغاز شد علم و هنر است که شمارهٔ اول آن با نام صنایع آلمان و شرق منتشر شد. این مجله به مدیریت سید محمدعلی جمال‌زاده در برلین به چاپ می‌رسید و فقط هشت شماره انتشار یافت. جمال‌زاده که هنر و شیوهٔ نویسندگی و ذوق تحقیق خود را در مجله‌های کاوه و فرنگستان نشان داده بود در این مجله جدید همان اسلوب را دنبال کرد. به جز آنکه چون در انتشار مجله مهندس ابوالقاسم وثوق مشارکت داشت اصولاً

مجله به نشر و توجیه مسائل تجاری و اقتصادی و علمی و نشر علوم اروپایی اختصاص یافت. مع‌هذا می‌بینیم که نام مجله در پیشانی تذهیب شدهٔ زیبایی که یادآور معارف و هنر اصیل ایرانی است قرار دارد.

جمال‌زاده در مقالهٔ مفصل «مقصود ما» مندرج در شمارهٔ اول تقریبا برای اولین بار مسئلهٔ تعارض میان افکار شرق و غرب و روش متعادلی را که می‌بایست در اخذ علوم و فنون اروپایی پیش گرفت مطرح می‌کند. او به راستی متوجه ضررهای غرب‌زدگی است. می‌توان گفت آرام آرام، به مانند تقی‌زاده که از عقاید تند خود تدریجاً عدول کرده بود، از پیروی آنچه در کاوه و فرنگستان عنوان شده بود تن زده است. جمال‌زاده در این مقاله از زبان فرنگی دلایل و مظاهر رجحان علوم فرنگی و لزوم اخذ آنها را توضیح می‌دهد و می‌نویسد:

«فرنگی با این بیانات در ظاهر خوش و در باطن ترش خود در محکمهٔ بی‌بدایت و بی‌نهایت دنیا هیاهویی راه انداخته داد فصاحت می‌دهد و تماشاچیان و اطرافیان نیز برای گرمی بازار پاکوبان و غلغله کنان آواز احسنت و آفرین را به فلک می‌رسانند و در این صورت آنچه البته به جایی نرسد فریاد و فغان بیچارگانی است که از دست بیداد فرنگی به جان آمده از دنیای بیدادگر داوری می‌جویند.

شکی نیست که ما نیز در مقابل سخنان اروپاییان حرف‌های زدنی بسیار داریم. ولی چه فایده که فریاد ما درد دل زندانیان خواهد بود و آنهایی که کلید آزادی ما را ربوده‌اند نه گوش شنوا و نه مجال استماعی دارند. پس چاره چیست؟ با نظری به اوضاع کنونی دنیا و صفحات تاریخ چاره ظاهراً جز اختیار یکی از شقوق سه گانهٔ ذیل نخواهد بود:

۱ـ خیره سری و نبرد و مبارزه با فرنگی‌ها.

۲ـ تسلیم صرف به فرنگی‌ها.

۳ـ کار و عمل و رفع و دفع تدریجی فرنگی‌ها».

جمال‌زاده پس از تحلیل نظر خود در باب هر یک از این سه شق می‌نویسد:

«کارکنان مجلهٔ علم و هنر... تصمیم قطعی گرفته‌اند که حتی‌المقدور از جادهٔ مدارا خارج نشده و در میان انواع مداراها مدارای عقلی و عملی را که فرنگی‌ها را سیونل می‌نامند اختیار نموده‌اند، یعنی هر کاری می‌کنند و هر چیزی می‌نویسند موافق با علم و تجربه باشد»...

از خلال بعضی نوشته‌های مندرج در آن مجله می‌توان بر عقاید نویسندگان علم و هنر در باب ادبیات فارسی دست یافت. در تقریظی که برای بیست مقالهٔ [قزوینی] چاپ ابراهیم پورداود نوشته شده است می‌نویسند:

«بر ما فرض است که از جانب خود و از طرف تمام ایرانیانی که به ادبیات فارسی تعلق خاطر دارند وجود و ترویج این گونه تألیفات را برای حفظ و حراست زبان فارسی که حکم شیرازهٔ ملیت ما را پیدا نموده... تشکر نماییم... کسانی که به طرز تحریر و شیوهٔ انتقادات آقا میرزا محمدخان آشنا هستند و می‌دانند که هر سطری از تحریرات ایشان حاوی نکات پربهایی راجع به انشاء و املاء فارسی است در این زمان که انشاء فارسی دستخوش هجوم فوج بی‌مایه و پر مدعای پاره‌ای سردبیران شرب الیهودپرور گردیده کتاب مذکور را گنج شایگانی دانسته حرز جان و خضر راه خود خواهند ساخت... بر ما جوانانی که با خامه و نامه سر و کار داریم لازم است... اینک که مقالات ایشان در یک جا جمع و طبع شده در پهلوی نثر سعدی و شعر حافظ در کتابخانه‌های خود جای داده...» (ش. مرداد ـ بهمن ۱۳۰۷).

گفتنی است که مجلهٔ علم و هنر پس از انتشار ترجمهٔ گاتها به وسیلهٔ پورداود، به‌مناسبت آن که آن کتاب سرودهای آیین ایرانیان زردشتی بود به صورت مسابقهٔ ادبی، پیشنهاد کرده است «چه خوب است که هر یک از شعرای فاضل ایران به‌اندازهٔ قوهٔ خویش طبع‌آزمایی نموده مندرجات آن را به رشتهٔ نظم کشد»...

باز در اینجا آن رگهٔ شوق به ایران پیش از اسلام مشاهده می‌شود. در علم و هنر چند داستان از جمال‌زاده چاپ شده است.

یکی از کوشش‌های باارزش این مجله که در تمام شماره‌های آن دنبال شد انتشار فرهنگ صنایع و فنون بود بدین معنی که در قبال الفاظ و اصطلاحات علمی به زبان‌های آلمانی و انگلیسی و فرانسه معادل‌های فارسی «پیشنهاد» شده بود و عکس ابزار آلات را هم چاپ کرده بودند تا مطلب بهتر مفهوم شود. این فرهنگ به‌طور موضوعی و به هشت قسمت منقسم شده است.

مجلهٔ علم و هنر در زمینهٔ طبع آزمایی ادبی، دو قطعه شعر فرنگی را به‌طور تحت‌اللفظ به نثر ترجمه کرد و منظوم ساختن آن را به صاحبان قریحهٔ ادبی پیشنهاد کرد و البته این نوع تجددطلبی ادبی تازگی نداشت و مجلات دیگر هم آن را باب کرده بودند. شعرایی نظیر یحیی دولت‌آبادی و ایرج میرزا در این کار پیشگام شده بودند.

ارزش مجلاتی که در سال‌های ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ نشر شد و تعداد آنها بالغ بر هفت تاست بدان میزان نیست که حاجت به معرفی تفصیلی آنها باشد.

در سال ۱۳۰۹ مجله‌های آرمان و شرق انتشار یافت و هر یک از آنها بیش از یک سال دوام نکرد. اما هر دو از مجله‌هایی بود که مورد توجه طبقهٔ فاضل و ادب‌دوست قرار گرفت.

شرق که قبلاً هم دو بار منتشر شده بود ولی هیچ بار بیش از یک شماره انتشار نیافت (۱۳۰۳ و ۱۳۰۵) در دورهٔ جدید نشریه‌ای بود که بیشتر به تحقیقات ادبی و ترجمهٔ ادبیات اروپایی توجه می‌کرد؛ مانند ترجمهٔ ماری استوارت اثر شیللر، آثاری از تنیسون شاعر قرن نوزدهم انگلیس و رابرت برونینگ.

این بار مدیر شرق سعید نفیسی بود. او در نخستین شمارهٔ آن نوشت:

> «به تصویب ایشان (یعنی محمد رمضانی مدیر کتابفروشی خاور و ناشر مجله) رسیده است که این مجله نمایندهٔ حال کنونی ادبیات ایران خواهد بود. به این معنی که تحقیقات و تتبعات ادبی و تاریخی ادبای متجدد ایران را انتشار خواهد داد و سعی خواهد کرد به دنیای معاصر ثابت کند که در زمان حاضر ادبیات تمام فروع مصداق جدید را پذیرفته و ایرانی امروز در ادبیات خود همان شور و شوقی را دارد که ملل متمدن در ادبیات خود دارند و آن عصری که محققین در ادبیات و تاریخ ایران فقط عدهٔ معدودی از مستشرقین بودند سپری شده و امروز ایران بدان مرحله رسیده است که مستشرقین هم باید از تحقیقات ایرانیان بهره‌مند شوند... .
>
> وظیفهٔ سوم شرق آن است که ارکان زبان فارسی را مطابق اصول قیاسی و سماعی و سوابق ادبی این زبان مخصوصاً در نثر استوار سازد».

اما آرمان. این مجله در سال ۱۳۰۹ به مدیریت علی شیرازپور آغاز به انتشار کرد. شیرازپور که از دوستان و همنشینان صادق هدایت بود بعدها نام قلمی «شین پرتو» را انتخاب کرد و بدین نام مشهورتر شد از نامی که در مجلهٔ

آرمان داشت. بعدها همهٔ تألیفات و نوشته‌های خود را به نام شین پرتو نشر کرد. او دربارهٔ تاریخ ایران و زبان فارسی عقایدی دارد که خاص خود اوست و قسمتی را در کتابی که تحت عنوان Parashina به انگلیسی در تهران نشر کرده است (حدود سال ۱۳۳۸) انتشار داده است.

مجلهٔ آرمان در زمانی نشر شد که مجلهٔ معتبر دیگری نشر نمی‌شد. طبعاً محل و مقام خوبی بود برای انتشار مقالات ادبای درجهٔ اول مانند ملک‌الشعرا، کسروی، بدیع‌الزمان و اقبال آشتیانی و...

مدیر مجله در نخستین شمارهٔ آن سرمقاله‌ای دارد و در آن نوشته است:

> «اما گذشته از دولت، جوانان و علاقه‌مندان به ترقی و سربلندی ایران به نوبه آن طوری که بایسته است ادای وظیفه نمی‌کنند. جنبش احساسات ملی، تبلیغ وطن‌پرستی، وحدت ملی، ترویج و تجدید غرور ملی، حفظ و تکمیل زبان فارسی و اصلاح اخلاق جامعه وظیفهٔ نویسندگان شعرا و متفکرین ماست».

می‌بینیم که در این مجله، به مانند اغلب مجله‌هایی که پیش از آن انتشار می‌یافت موضوع زبان فارسی، وحدت ملی و تجدید غرور ملی مطرح است و تلویحاً جوانان را موظف به حل و فصل این گونه مباحث می‌داند. نویسنده در باب زبان فارسی مطلب را بیشتر می‌شکافد و می‌نویسد:

> «... زبان فارسی از دست آخوندهای آب فرات خورده به زحمت نجات یافته، به دست فرنگی مآبهای آب سن دیده افتاده. به جای آن کلمات عربی که دستهٔ اولی بی باکانه داخل زبان فارسی نمودند بدبختانه دستهٔ دومی بدتر می‌کنند. هیچ سرحدی برای گرفتن و به کار بردن لغتهای بیگانه نبوده و کسی

نیز فکر و اقدامی نمی‌کند. پس هنگامی که زبان و ادبیات فارسی مدافع و رونقی نداشته حتی یک مجلهٔ آبرومندی که معرف کار و ناشر افکار معاصرین باشد وجود ندارد، آرمان را برای خدمت به ایران به زبان فارسی و ادبیات معاصر ایجاد می‌کنیم. می‌خواهیم با نشر مهمترین آثار ادبی معاصر گزیده و نیکو تا آنجایی که برایمان ممکن است سرمشق نو و راهبر ترقی ایران و جوانان بشویم... نشر کتابهای خوب، ترجمه‌های منتخب، مطالب سودمند، فکرهای نویسندگان و متفکرین معاصر، مقالات مفید، حقایق تمدن غرب در این ماهانهٔ آرمان پیش‌بینی شده است. داستان‌های کوچک، نمایش‌های اخلاقی، مطالعات ادبی و اجتماعی، تحقیقات تاریخی و موضوعات علمی چیزهایی هستند که این مجله پذیرفته و انتشار خواهد داد».

می‌بینیم آرمان مسئلهٔ زبان فارسی را به همان نحو مطرح می‌کند که هم اکنون نیز مورد بحث است. همان عیبی را بزرگ کرده است که هنوز به صورت عیب بزرگی باقی است و آن بی‌باکی و بی‌اعتنایی و بی‌فرهنگی دسته‌ای است که به آوردن و استعمال کلمات خارجی کمک می‌کنند.

آرمان، اگرچه می‌خواست ناشر مهمترین آثار ادبی معاصر قرار گیرد بیشتر به طرف تحقیقات تاریخی و ادبی کشیده شد. مقالاتش از حیث کیفیت و ماهیت به مانند مقالاتی بود که پیش از آن در شرق و کمی بعدتر در مهر دیده شد. آنچه در این مجله بیشتر جلب توجه کرد مجادلات قلمی میان کسروی و بهار و همچنین میان بدیع‌الزمان فروزانفر و عباس اقبال آشتیانی بود.

آرمان، نشر «حقایق تمدن غرب» را هم از زمرهٔ هدف‌های خود شمرده است و این نکته‌ای است که در مجلات دیگر تا آن زمان کمتر دیده می‌شد.

در آرمان اقتراحی تحت عنوان «شاهکار ادبیات معاصر کدام است؟» طرح گردید. ولی جوابی دربارهٔ آن در مجله به چاپ نرسید. زیرا مجله بیش از یک سال دوام نیافت. اما طرح همین مطلب خود دلالت دارد بر اینکه مدیر مجله و حوزه مجله‌خوان، طرح چنین مطلبی را ضروری می‌دانسته‌اند. هیأت داوری این اقتراح تیمورتاش، وثوق‌الدوله، مشیرالدوله، دکتر مصدق (مصدق‌السلطنه)، سید حسن تقی‌زاده، ملک‌الشعراء بهار، شیخ‌الرئیس افسر، محمد قزوینی، علی‌اکبر دهخدا، سید نصرالله تقوی معین شده بود، که بعضی از آنها در سیاست مشهورتر بودند تا در ادب.

در آرمان نوشته‌ای از ذبیح بهروز در طعن و طنز شرق‌شناسی چاپ شد؛ نوشته‌ای که خوشمزه و شیرین است و طنز ظریفی است در باب شرق‌شناسان مشهور، اما آیا می‌توان گفت که در آن عهد ایرانیان از شرق‌شناسی فرنگ بی‌نیاز بودند؟

یادداشت‌ها:

۱. مراد مکتب ادبی است.

۲. اما روی امضا و چند سطر پیش از آن را سیاه کرده‌اند. در این قسمت ذکر شده است که هیأت مؤسس مجله عبارت است از محمود عرفان، نصرالله فلسفی، سعید نفیسی، رشید یاسمی یعنی همان نویسندگانی‌که صفحات مجلات و جراید در طول نزدیک به سی سال مشحون از آثار آنان بوده است.

آسیبهای طبیعی و سنتی نسخه‌های خطی*

ایرج افشار

اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است
(کلیم کاشانی)

کتابخانه‌ها – خصوصی یا عمومی – در طول تاریخ گذشته راه پراکندگی یا نیستی را سپرده‌اند. کدام کتابخانه است که بی هیچ‌گونه دگرگونی از قرون پیشین، حتّی از صد سال گذشته بی‌هیچ پس و پیشی برجای مانده باشد و بتوان گفت این همان کتابخانه‌ای است که مالکش، واقفش، مؤسسش به وجود آورده

---

* مقالهٔ حاضر را محقق و ایرانشناس بزرگ معاصر، دانشمند گرامی جناب آقای ایرج افشار، به مناسبت آیین بزرگداشت حامیان نسخ خطی در تقدیم به والد بزرگوارم علامه محقق سیداحمد حسینی اشکوری دام‌ظله ارسال داشتند. بنا بود این نیکو مقال در حدیث عشق چاپ شود که فرصت از کف رفت ولی توفیق شد کتاب حاضر را بدان آراسته نماییم.

این مقاله هنگامی به دست ما رسید که مقارن آن، خبر تأسف‌بار فوت والدهٔ گرامی استاد افشار را شنیدیم. جا دارد مراتب همدردی خود را در همین‌جا اعلام داشته از خداوند منّان بقای عمر، نشاط و شادابی را برای استاد افشار آرزو نماییم. (نقل از رنج و گنج، یادمان میراث‌شناسی... سید احمد حسینی اشکوری، به اهتمام سید صادق حسینی اشکوری، تهران، ۱۳۸٤، صص ۸۵ تا ۹۵).

بوده است و هیچ‌گونه تصرّفی در آن نشده باشد. من که نمی‌شناسم. خودم از دوران آشنایی با کتابخانه‌های افراد، شاهد بوده‌ام که چگونه بسیاری از آنها دچار فروش و تقسیم و تفریط و پراکندگی شده است و به چهار گوشهٔ جهان رفته است، که گفته‌اند:

می‌رود این کتاب البته
تا به بغداد و روم و کلکته

حتی شاهد بودم دکتر منوچهر گنجی – رئیس دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران – کتابدار کتابخانهٔ آنجا را وادار کرد مجموعهٔ گران‌بهای کم‌مانند آن کتابخانه را که حاوی کتابخانه‌های وقفی دکتر محمد مصدق و خریداری از ورثهٔ محمّدعلی فروغی، دکتر صادق رضازادهٔ شفق و مجید موقّر و دیگران بود «وجین» کند. در این شیوهٔ کتابداری آنچه را متناسب با مباحث حقوق و اقتصاد و علوم سیاسی ندانستند بی‌هیچ تعقّلی به زیرزمین آن دانشکده ریختند و به دست رطوبت و حشرات سپرده شد.

در تواریخ، بعضی از حوادثی که بر سرکتاب‌ها آمده است جسته گریخته ضبط شده است. من یادداشت‌هایی به تفاریق از متون دارم که بعضی را در این گفتار نمونه‌وار در چند دسته برایتان نقل می‌کنم.

مقدمةً بنویسم که کتاب‌های بسیاری در مدت چند قرنی که به کتب خطی اختصاص داشته است به وسیلهٔ انتقال این دست آن دست شده است. گاهی از یادداشت‌های کتاب‌های خطی کتابخانه‌ها می‌توان پی‌برد که فلان کتاب در چه عهدی به فروش رسیده و متعلق به کی بوده و یا به سبب بخشش وارث به کی رسیده و یا از کی خریده شده و یا به همّت کی به وقف درآمده است. فروش و

هبه و توارث و وقف از نحوه‌های انتقال و تملّک شرعی کتاب بوده است. اما این کتاب‌ها هم در حوادث و حالات زمانه مورد تصرّفات و تغییراتی قرار گرفته‌اند که اصطلاح «آسیب» را بر آنها اطلاق می‌کنم و در دسته‌بندی‌های ذیل آنها را می‌شناسانم.

آسیب‌های آب

آب به سه گونه کتاب‌ها را فاسد و امحاء می‌کند:

۱) یکی رطوبت (آبدیدگی) است که صفحات را ضایع می‌سازد و گاه اوراق به هم می‌چسباند به طوری که موجب می‌شود کتاب از حیز انتفاع بیفتد. آبدیدگی‌های کمتر، سطر نوشته‌ها را کمرنگ و ناخوانا می‌سازد. نمونه‌ای که می‌توانم مثال بیاورم نسخهٔ جواهرنامهٔ نظامی قرن هفتم هجری متعلّق به کتابخانهٔ ملی ملک است که چون نوشته‌های آن به مناسبت آبدیدگی کمرنگ شده بود شخص کم‌مایه‌ای چون خواسته با قلم، سطور قدیمی را پررنگ و خوانا سازد توفیق نیافته و بسیاری از کلمات را به نادرستی خوانده و سیاه کرده است.

هوای شهرهای بسیار مرطوب کنار دریا طبعاً موجب آسیب به کتاب می‌شده است. کلیم کاشانی در بیتی اشاره به اوراق آب دیده گفته است:

خوشم که دفتر دل نم کشیده بود ز خون
به تیغ، هر ورقش را ز هم جدا کردی[۱]

۲) دیگر سیل است که چون به آبادیی می‌رسید آن را ویران می‌کرد و کتاب‌ها را مانند سایر اسباب خانه به خود می‌برد. دیگر نشانی از آنها باز نمی‌ماند.

۳) نوع دیگر به سبب غرق کشتی است. از جمله مصلح‌الدّین لاری (د:۹۸۰ق) چون از هند متوجه زیارت حرمین شد کشتی شکست و کتابهایش در دریا غرق شد:

و هم در این سال [۹۵۰]... مولانا سطح‌الدّین لاری... وفات یافت. وی بعد از تحصیل به بلاد هند رفته صدر پادشاه مرحوم همایون گشت. بعد از فوت آن پادشاه عالیجاه متوجه زیارت حرمین شریفین گردید در اثنای راه کشتی وی شکسته قرب چهارصد جلد کتابش به آب رفت[۲].

آسیب‌های آتش

آتش به دو صورت کتاب‌ها را امحاء می‌کند:

۱) آتش سوزی (حریق) غیرعمد که چون به خانه‌ای در می‌گرفت کتاب‌های موجود در آن خانه را می‌سوزاند. مانند سوختن کتابخانهٔ نوح‌بن منصور سامانی، اگرچه معاندینی گفتند ابن‌سینا آن را آتش زده است.

ـ دربارهٔ کتابخانهٔ قاضی عمربن سهلان ساوجی، دانشمند مشهور قرن ششم آمده است:

او را تصانیف بسیار بود که با کتابخانه‌ای که در ساوه داشت آتش افتاد و سوخت.[۳]

ـ بنا بر نوشتهٔ رشیدالدّین فضل‌الله همدانی:

[زمان آباقاخان] لشکر در بخارا رفت در ... اول رجب سنهٔ احدی و سبعین و ستمائة هجری، و دست به قتل و نهب و سبی دراز کردند ... و مدرسهٔ مسعود بیک را که معظم‌ترین و معمورترین مدارس آنجا بود آتش در زدند و آن را با نفایس کتب بسوختند[٤].

۲) آتش زدن دستی. خبر این نوع آتش‌سوزی در عده‌ای از منابع قدیم مندرج است. به‌طور نمونه چند مورد یاد می‌شود:

ـ سوزاندن کتابخانهٔ ابوالقاسم عمر خَرَقی، از دانشمندان قرن چهارم مقیم بغداد، به نقل از سمعانی:

قال القاضی ابویعلی بن الفراء کانت له]= الخرقی[مصنفات کثیرهٔ و تخریجات علی المذهب لم تظهر لانه خرج عن مدینهٔ السلام لما ظهر سب الصحابهٔ. وأودع کتبه، قال فحکی لی عن ابی الحسن التمیمی أنّه قال: کانت کتبه مودعهٔ فی درب سلیمان. و احترقت الکتب أیضاً، ولم تکن قد انتشرت لبعده عن‌البلد...[۵].

-یا سوزاندن کتاب‌های اسمعیلی در ری به دستور سلطان محمود:

سلطان محمدبن سبکتکین... به ری آمد با سپاه و روز دوشنبه تاسع جمادی الاولی سنه عشرین و اربعمائة ایشان را جمله قبض کرد... و بسیار دارها بفرمود زدن و بزرگان دیلم را بر درخت کشیدند... و مقدار پنجاه خروار دفتر روافض و باطنیان و فلاسفه، از سراهای ایشان بیرون آورد و زیر درخت‌های آویختگان بفرمود سوختن....[٦].

ـ سوزاندن کتاب‌های کتابخانهٔ ابن‌سینا در اصفهان:

بعد از آن شیخ عمید ابوسهل حمدونی و لشکر کُرد بر خانه شیخ هجوم کردند و امتعه و کتبش را غارت نمودند و اما کتاب حکمت (قدسیه) در کتب‌خانهٔ سلطان مسعود ابن محمود در غزنین بود تا لشکر غُز در سنهٔ ست و اربعین و خمسائة به اشارت ملک حسین غوری بسوختند[۷].

ـ و یا به نوشتهٔ شهرزوری (د: ٦٨٧) در تاریخ‌الحکماء:

ابوسهل حمدونی امتعه و اسباب و کتب شیخ را همه تاراج نمود... اما حکمت مشرقیه و حکمت قدسیه، ابواسماعیل باخرزی می‌گوید که این هر دو کتابخانهٔ سلطان مسعود بن محمود بود و در غزنی. تا آنکه آنها را ملک کوه‌نشین و لشکر غور سوختند.[۸]

ـ کتابخانهٔ ابن رشد (۵۹۵-۵۲۰ ق) را در میان غرناطه آتش زدند.

ـ قطب‌الدّین اشکوری (سده ۱۲ ق) در محبوب‌القلوب نوشته است:

حدود سال یکهزار و پنجاه و هشت از هجرت، آتش در شهر لاهیجان افتاد و قریب ششصد مجلّد کتاب من با خانه و اسباب خانه تمام سوخت، و آن کتب بعضی به خط خواجه نصیرالدّین و علامه حلّی بود و بسیاری از مکتوبات پدر و برادر و خودم در آن میان بود...[۹].

آسیب‌های خاک

خاک از دو راه موجب اتلاف کتاب بوده است:

۱) چون کتاب را در خاک دفن می‌کردند طبعاً نابود می‌شد.

ـ مؤلف فضائل بلخ (تألیف قرن ششم) از قول ابراهیم ادهم نوشته است:

هیچ ریاضتی از ترک وطن و دفن کتب دشوارتر نیست.[۱۰]

ـ جز آن فرو ریختن خانه‌ها از جمله صدماتی بود که به کتاب وارد می‌شد. در تاریخ قم (تألیف: ۳۷۸ ق) آمده است:

چنین رسانیدند به من که کتابی مشتمل بر مجموع اخبار قم به نزدیک مردی از عرب که به شهر قم متوطن بود نام او علی بن حسین بن محمد بن عامر بوده است در سنه ثمان و عشرین و ثلثمائة برسید به شهر قم و آن کتاب در خانه نهاده بود و آن خانه فرود آمد و آن کتاب در آن میان تلف شد.[۱۱]

۲) البته بسیاری از کتاب‌ها در طول تاریخ بر اثر زلزله‌های سخت از میان رفته است.

آسیب‌های آدمی

۱) ربودن کتاب از کتابخانه‌های شخصی یا عمومی، حتّی اگر کتابخانه وقفی بود. به همین مناسبت بر قرآن خطی وقفی مورخ ۲۲۱ ق آستان قدس رضوی مشهد این بیت را نوشته‌اند:

ای هر که بدزدد این کراسه
ایزدش بدهد مرگ به تاسه[۱۲]

۲) غارت کردن کتاب در راه‌ها توسط قطّاع الطریق. به‌طور مثال بخوانید از قول فراهم آورنده تجارب السلف در مورد سخنان سید نصیرالدّین بن مهدی وزیر:

در آن وقت که از بلاد عجم به بغداد می‌آمدیم حرامیان راه را قطع کردند و تمامت آن کتب بردند. اکنون حسرت می‌خورم که کاش آن کتب در ترکهٔ من مانده بودی...[۱۳].

حتّی کتابداری مانند لسان‌الدوله عده‌ای از کتاب‌های نفیس را به خانه بـرده و به فروش رسانیده بود. اسناد آن بی‌صفتی اخیراً در شـماره ۹ و ۱۰ مجلـهٔ نامـهٔ بهارستان چاپ شده است.

در واقعات اتفاقیه در روزگار، تألیف محمد مهـدی شـریف کاشـانی ذکـر شده است:

> بعضی کتاب‌های خطی قدیمه که آلاف و الوف قیمت داشته به قیمت سهل از کتابدارباشی خریده‌اند با کمال سهولت گرفته... و جلدهای کتـاب اعلـی... و کتب قدیمه مصور به خط خوشـنویس بـه خـط یـاقوت کـه قابـل در خزانـه سلطنت بود(۱٤).

۳) پاره کردن کتاب از سرخشونت و در جنگ و ستیزها از جمله است:

> چون امیر چوپـان بـه خراسـان رسـید... در مـزار سـلطان غـازی محمـود سبکتکین ... به غزنین بی‌رسمی‌ها کردند و گور او بشکافتند و مصـاحف پـاره کردند(۱۵).

٤) پاره و آشفته شدن کتاب به مناسبت ورق زدن بد. صائب گفته است:

ـ دل پریشان از پریشان گردی نظاره شد
از ورق گردانی آخر مصحفم سی پاره شد
ـ از ورق گردانی بال هما غافل مشو
ای که مغروری به تاج زرفشان اعتبار

۵) تبدیل کتاب به مقوا و مصرف کردنش در جلد سازی و کلاه‌دوزی و به‌طور ورق‌پاره برای پیچیدن متاع عطاری. مثال:

> پیش ازین جهّال این علم بر کتب مشایخ همین کردند. چون آن خزانه‌های اسرار خداوند به دست ایشان افتاد معنی آن ندانستند و به دست کلاه‌دوزان جاهل فکندند و به مجلدان ناپاک دادند تا آن را آستر کلاه و جلد دواوین شعر ابونواس و غزل جاحظ گردانیدند[۱۶].

ـ مثال دیگر اوراقی است از منظومهٔ وامق و عذرای عنصری که نسخه‌ای از آن شناخته نبود تا اینکه پروفسور محمد شفیع لاهوری از لای جلدی فرسوده مقداری از اوراق نسخهٔ قدیمی آن متن نامدار را به دست آورد و چاپ کرد. به خط کهنه و فرسوده و بازیافته‌ای حیرت‌آور است.

٦) تاراج و غارت کردن بر اثر دشمنی فکری یا در مواقع هجوم‌های جنگی که امری عادی و مرسوم بود و موارد بسیار زیاد اتفاق افتاده است. مانند:

> کتابی چند به نشابور که مانده بود در مدرسهٔ صندلی نهاده بودم که آن موضع به سلامت‌تر دانستم. درین ماهی دو آن نیز در تعصب فریقین در نهب و غارت افتاد و فراغتی به یکبارگی پدید آمد[۱۸].

ـ ابن فندق (قرن ششم) دربارهٔ مفسّری از ده دلقند به نام ابوالعباس احمد بن محمد دلقندی می‌نویسد:

> من تفسیری داشتم از تفسیر وی به خط وی سه مجلّد، در فترت نیشابور به تاراج مبتلی شد[۱۸].

ـ راوندی می‌نویسد که در عهد طغرل بن ارسلان اتابک پهلوان را دیدم که گفت:

مصاحف و کتب وقفی که از مدارس و دارالکتب‌ها غارت کرده بودند در همدان به نقاشان می‌فرستادند و ذکر وقف محو می‌کردند و نام و القاب آن ظالمان بر آن نقش می‌زدند و به یکدیگر تحفه می‌ساختند[۲۰].

ـ نظام الدّین یحیی، وزیر خراسان که در سال ٦۹۹ برای جمع‌آوری مال به روم رفت کتاب‌هایی را به غارت تصرف کرد:

در توقات عورات قاضی صدرالدّین مقتول را به دست عوانان ظلمه.... باز داد. بعد از آن که دویست مجلد کتب نفیس او را به غارت برد[۲۰].

ـ در مواقع هجوم و دست زدن به غارت مقداری از کتاب‌ها زیر دست و پا لگد می‌شده است. عطاملک جوینی (د: ٦۸۱ ق) می‌نویسد:

چنگیز ... به نفس خویش به ابتدا قاصد بخارا شد ... و در اوایل محرم سنه سبع عشرة و ستمائة به دروازهٔ قلعه نزول فرمود،... و ائمه و معارف شهر بخارا به نزدیک چنگیزخان رفتند... و در مسجد جامع راند... و صنادیق مصاحف به میان صحن مسجد می‌آوردند و مصاحف را در دست و پای می‌انداخت و صندوق‌ها را آخور اسبان می‌ساخت... بعد از یکی دو ساعت چنگیزخان بر عزیمت مراجعه یا بارگاه برخاست و جماعتی که آنجا بودند روان می‌شدند و اوراق قرآن در میان قاذورات لگدکوب اقدام و قوایم گشته...[۲۱].

همین موضوع را حافظ ابرو (د: ۸۳٤ق) بدین عبارت نقل کرده است:

اوراق و مصاحف و کتب در زیر دست و پای آوردند.[۲۲]

در مورد غارت کتاب‌های رَبع رشیدی پس از قتل خواجه غیاث‌الدّین محمد وزیر در سال ۷۳٦ ق این گواه را داریم:

مرا با دو امیر به تحصیل اموال وزیر – طاب‌ثراه – و اقربا و اتباع او به تبریز فرستادند. رنود و اوباش چنین حالتی را از خداوند می‌خواستند. به بهانهٔ ایشان به تاراج برخاستند و زیادت از هزار خانه که بدیشان منسوب بودند نیز غارت کردند و از رَبع رشیدی و خانه‌های وزیران چندان مرصَعات و نقود و اقمشه و امتعه و کتب نفیس بیرون آوردند.که شرح آن را مدتی مدید باید...[۲۳].

در سال ۸۷۵ ق کتب نفیسه‌ای که در باغ غازان هرات بود غارت شد.

باغ غازان که مشحون بود به نقره ... و کتب نفیسه .... و اسپان راهوار و بدویهای شاهوار و زین‌های زرنگار غارت تمام یافت و آن همه نفایس به صرصر تاراج رفت[۲٤].

حزین لاهیجی (۱۱۸۰ – ۱۱۰۳ ق) شاعر در تاریخ زندگی خود نوشته است که در واقعهٔ اصفهان کتاب‌هایش به غارت می‌رود:

در بین مطالعهٔ کتب... به خاطر قاصر نیز بسیاری از فواید و نکات شریفه... می‌رسید خواستم که مجموع مرتب سازم که مشتمل بر نفایس و نوادر باشد... پس شروع در تحریر آن کردم... در سفر فارس مقداری از آن نوشته شد و همچنین تا ابتدای سال خمس و ثلثین و مائة بعد الف تخمیناً به هفت هزار

رسیده بود که در آن سال سانحهٔ اصفهان روی داد و کتابخانه فقیر و آنچه بود به غارت رفت و مرا بر تلف شدن آن نسخه تأسف است[۲۵].

و در جای دیگر به همین موضوع اشارتی دارد و نوشته است:

بر من در آن احوال روزگاری گذشت که در عالم السرایر بدان آگاه است و بر آنچه دست قدرتم می‌رسید صرف می‌کردم و به غیر از کتابخانه چنان چیزی در منزل من باقی نمانده بود و با وجود بی‌مصرفی قریب به دوهزار مجلّد کتاب را نیز متفرق ساخته بودم و تتمه در آن خانه به غارت رفت[۲۶].

۸) برنگرداندن کتاب امانتی به همین مناسبت به طعنه مثل شده است که «هر کس کتابش را به امانت بدهد یک دستش را باید برید و آن که کتاب را برمی‌گرداند دو دستش را»، یا گفته‌اند:

ناکس بود آن کس که کتابش بدهد کس
ناکس‌تر از آن کس که کتابش بدهد پس

۹) بی مبالاتی در نگاه‌داری کتاب، مانند آنکه بر روی کتاب غذا خورده شود، یا آن را پرتاب کنند و... به همین مناسبت گفته‌اند: دوستی از دوستی کتابی به امانت خواست و آن دوست اکراه از آن داشت که درخواست دوست خود را اجابت کند. بالأخره پس از تکرار درخواست کتاب را همراه نامه‌ای به دوست خود فرستاد به همراه یک چماق، یک بالش و یک سفره و در آن نامه نوشت اگر با دوست خود خواستید دعوا کنید کتاب را بر سر او نزنید؛ چماق را برای آن فرستادم که از آن استفاده کنید. اگر خواستید بخوابید از بالشی که فرستادم استفاده

کنید. اگر خواستید خوراک بخورید کتاب را سفره نکنید؛ سفره‌ای برایتان فرستادم.

از همین‌گونه آسیب‌ها است ورق نسخه با تر کردن انگشت به دهان برای تسهیل کار.

۱۰) شستن اوراق نسخه‌ها یکی از وجوهی است که کتاب قدیمی امحاء می‌شده است. البته گاهی این عمل برای استفاده کردن از کاغذ کتاب بوده است و گاهی از سر تعصّب و حمق فکری، مانند اطلاعی که شادروان محمدتقی دانش‌پژوه دربارهٔ شستن متون فلسفی به دست آورد و در مجلهٔ راهنمای کتاب به چاپ رسانیده است. باید دانست که در مورد اخیر پاره کردن و آتش زدن کتاب هم مرسوم می‌بوده است.

۱۱) اوراق شدن تدریجی و صحافی نکردن کتاب موجب پریشانی اجزاء نسخه‌ها می‌شده.

آسیب‌های جانوری

موش خوردگی، کرم خوردگی، خانه سازی حشرات از جمله موریانه که در درون اوراق لعاب گلینی از دهان او بر سطح کتاب‌ها ماسیده می‌شود و این‌خطر بیشتر متوجه مجموعه‌هایی بوده است که به آنها مراجعه‌ای نمی‌شد و معمولاً کتاب‌ها را در جاهای تاریک و انبارهای متروکه روی هم تلنبار می‌کرده‌اند.

در عجائب المخلوقات طوسی آمده است: «موش پلید است... دفترها و قباله‌ها درد».[۲۷]

بعضی از قدما بر بعضی از نسخه‌ها کلمه «یا کبیکج» را می‌نوشته و معتقد بودند که با توسّل بدان، حشرات و هوام از کتاب دور می‌شوند زیرا کبیکج را ملک موریانه‌ها می‌دانسته‌اند. در این باره آدام گاچک (A.Gacok) مقاله‌ای مبسوط نوشته و خانم نوش‌آفرین انصاری آن را ترجمه و نشر کرده است. این موارد برای تکمیل مقاله گاچک ذکر می‌شود:

ـ عکسی خوب در این باره از نسخهٔ شمارهٔ ۱۲۹۰ در جلد چهارم فهرست کتابخانهٔ گوهرشاد (مشهد) چاپ شده است.

ـ در نسخهٔ ظفرنامهٔ یزدی شمارهٔ ٥٢٩٤ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ذکر «یا حفیظ یا کبیکج» به صورتی قابل دیدن نوشته شده است.

ـ مرحوم محمد قزوینی هم در یادداشت‌های خود اشارتی به کبیکج کرده است.[۲۸]

ـ در فهرست کتابخانهٔ آیةالله مرعشی (قم) عکس خوبی از طرز نوشتن کبیکج چاپ شده است.[۲۹]

یادداشت‌ها:

۱. کلیم کاشانی، دیوان، به کوشش حسین پرتو بیضائی (تهران: خیام، ۱۳۳٦)، ص ۳۲۱.

۲. قاضی احمد قمی، خلاصةالتواریخ، به تصحیح اشراقی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹) ۱: ۵۸۰.

۳. شمس‌الدّین محمدبن محمود شهرزوری، نزهةالارواح و روضة الافراح (تاریخ الحکماء)، ترجمهٔ مقصودعلی تبریزی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، محمد سرور مولائی (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳٦۵) ص ۳۹۹.

٤. رشیدالدّین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ، به تصحیح و تحشیهٔ محمد روشن، مصطفی موسوی (تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳) ۳:۱٤۳.

۵. ابوسعد عبدالکریم بن محمد سمعانی، الانساب، اعتنی بتصحیحه و التعلیق علیه عبدالرحمن بن یحیی الیمانی (حیدرآباد دکن: دائرة المعارف العثمانیة، ۱۹٦٦/۱۳۸۵)، ۵: ۱۰۰.

٦. مُجمل التواریخ و القصص، تألیف ۵۲۰ هجری، به تصحیح ملک‌الشعراء بهار (طهران: کلالهٔ خاور، ۱۳۱۸)، صص ٤٠٥ – ٤٠٤.

۷. علی بن زید بیهقی، درةالاخبار و لمعةالانوار (ترجمهٔ متن عربی تتمه صوان الحکمه)، ترجمهٔ منتجب‌الدّین منشی یزدی، [به کوشش محمد مشکوة]. تهران: شرکت سهامی چاپ خودکار ایران، ۱۳۱۸، (ضمیمه سال پنجم مجله مهر)، ص ٤٢.

۸. شهرزوری، همان، ص ٤٥١.

۹. قطب‌الدّین اشکوری، محبوب‌القلوب، ترجمهٔ احمد اردکانی. تصحیح و تحقیق علی اوجبی (تهران: کتابخانهٔ موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰)، ص ۱۳۱؛ و نیز یادداشت‌های قزوینی به کوشش ایرج افشار (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳٤٥) ۸:۹۹.

۱۰. ابوبکر عبدالله بن عمر واعظ بلخی، ترجمهٔ عبدالله بن محمد بلخی. به تصحیح و تحشیهٔ عبدالحی حبیبی (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰)، ص ۱۰۱.

۱۱. حسن‌بن محمد قمی، تاریخ قم، ترجمهٔ حسن‌بن علی قمی، به تصحیح و تحشیهٔ جلال‌الدّین تهرانی (تهران: توس، ۱۳٦۱)، ص ۱۲.

۱۲. محمدجعفر یاحقی، نامهٔ آستان قدس رضوی، س ۹ (۱۳۵۱)، ش ۳۵: ۱۹– ۳۵.

۱۳. هندوشاه نخجوانی، تجارب‌السلف، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال)طهران: مطبعهٔ فردین، ۱۳۱۳)، ص ۳۳۲.

۱٤. محمدمهدی شریف کاشانی، واقعیات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصورهٔ اتحادیه، سیروس سعدونیان (تهران: نشر تاریخ ایران (۱۳٦۲)، ۲:٤۳۳.

۱۵. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوائی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۹)، ص ٦۱۷.

۱٦. علی بن عثمانی هجویری، کشف‌المحجوب، به تصحیح والنتین ژوکوفسکی (لنینگراد، ۱۹۲٦، افست کتابفروشی امیرکبیر، تهران، ۱۲۲٦، با مقدمه و فهارس محمدلوی عباسی)، ص ۸.

۱۷. منتجب‌الدّین جوینی، عتبةالکتبه، به تصحیح و اهتمام محمد قزوینی و عباس اقبال (تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۹)، ص ۱٦۰.

۱۸. علی‌بن زید بیهقی، ابن فندق، تاریخ بیهق، با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار (تهران: بنگاه دانش، ۱۳۱۷)، ص ۱۲۹.

۱۹. محمدبن علی راوندی، راحةالصدور و روایة السرور، به سعی و تصحیح محمد اقبال، با تصحیحات لازم مجتبی مینوی (اصفهان: کتابفروشی تأیید، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۳)، ص ۳۳٦.

۲۰. محمودبن محمد، کریم آقسرایی، مسامرةالاخبار و مسارة الاخیار، با مقدمه و تصحیح و حواشی عثمان توران (آنقره: انجمن تاریخ ترک، ۱۹٤٤)، ص ۲۵۹.

۲۱. عطاملک جوینی، تاریخ جهانگشای به سعی و اهتمام و تصحیح محمد قزوینی لیدن: مطبعهٔ بریل، (٦٣٢٩ / ٦٩٦٦) ۱: ۸۰-۸۱.

۲۲. حافظ ابرو، ذیل جامع‌التورایخ رشیدی، با مقدمه و حواشی و تعلیقات خانبابا بیانی، بخش نخستین (تهران: شرکت تضامنی علمی: ۱۳۱۷)، ص ۱۲۲.

۲۳. همان، ص ۷۹.

۲٤. عبدالرازق سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، به تصحیح محمد شفیع (لاهور، ۱۹۳۹ /۱۳٦۸)، ج۲، جزء ۲ و ۳: ۵۳۸ (ص. پیاپی ۱٤۲۸).

۲۵. حزین لاهیجی، تاریخ حزین (اصفهان: کتابفروشی تأیید، چاپ سوم، ۱۳۳۲)، ص ٤۲.

۲٦. همان، ص ۵۵.

۲۷. محمد بن محمود طوسی، عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، به اهتمام منوچهر ستوده (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳٤)، ص ۵۹۸.

۲۸. محمد قزوینی، یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار (تهران: دانشگاه تهران: ۱۳٤۱)، ٦: ۱۹۲.

۲۹. فهرست، ۳۱: ٦۵٤.

سخنانی اجمالی دربارهٔ مشروطیتی که پا نگرفت*

ایرج افشار

مطلبی برای گفتن ننوشتم. اما همان طور که به برگذارکنندگان گفتم، به طور گفتاری دو مطلب را طرح و عرض می‌کنم تا بتوانم بیشتر از نظرات کسانی که اینجا تشریف دارند و قطعاً علاقه‌مندی به پژوهش در مباحث مربوط به مشروطیت دارند، استفاده کنم.

در موضوع مشروطیت کتاب‌های زیاد نوشته شده است و مقداری هم خاطرات معاصرین عصر مشروطیت وجود دارد، ولی اغلب آنها بیشتر به مسائل‌آرمانی پرداخته‌اند. به هر حال از همین نوشته‌ها به کرات استفاده شده و خوانندگان بسیار یافته است.

من عده‌ای از پیران مشروطیت یا مشتاقان آن نهضت عالی را درک کرده‌ام. یا شخصاً از صحبت آنهابهره‌ور شدم یا در مجالسی که بوده‌اند و صحبت می‌کرده‌اند، عقاید و حرفهایشان را شنیده‌ام و هنوز مقداری را به یاد دارم. مثلاً

---

*. متن سخنرانی در نشر و پژوهش فرزان روز (چهارشنبه ۲۷ دی‌ماه ۱۳۸٤) ؛ به لطف خانم سپیدهٔ اسماعیلی از نوار به‌کاغذ آمده و این‌جانب آن را دیده است. (ا. ا.) به نقل از بخارا، شمارهٔ ٤۷ (بهمن و اسفند ۱۳۸٤)، صص ۱۷۹ تا ۱۹۰.

مستشارالدوله را زمانی که محصل دورهٔ حقوق بودم ملاقات کردم و در مورد مسایل مورد نظرم دربارهٔ سرگذشت رؤسای مجلس که مقاله می‌نوشتم سؤال می‌کردم. به یاد دارم که در یک جلسه رفت و آلبوم عکس هایی را که از آن روزگاران داشت آورد و یکی یکی را ورق می‌زد و برای من که چندان به چهره‌ها آشنا نبودم آنها را می‌شناساند. فردی که در آن زمان هفتاد ساله بود معلوم بود که از مشروطیت برایش یک تفکر آرمانی مانده است. او آن دوره‌ها را با دلپذیری گذرانده بود ولی نمی‌گفت و نمی‌دانست که آیا ما به مشروطیت رسیدیم یا نه. می‌خواهم بگویم که در ذهنش مشروطیت موجود زنده و ادامه یافته‌ای نبود. حکیم‌الملک همین طور، نصرالملک همین طور ولی همه هم رسوم و ترتیبات جاری مملکت را گردن می‌نهادند.

باری مطالبی را که می‌خواهم به استحضار برسانم در دو مبحث مطرح می‌کنم:

۱) نخست این است که اگر در جریان و سیر ۷۵ سال از تاریخمان که در سیستمی به اسم مشروطیت گذشت به قانون اساسی (سند آن) بنگریم و زیر و رو کنیم روشن‌تر می‌توان دریافت که چه موانعی موجب شد تا با مشروطه گونه‌ای زندگی کنیم که نتوانست پا بگیرد. همیشه حالتی داشت نه مرده نه زنده. اگر آن موانع و حوادث را در ذهن نداشته باشید فکر می‌کنید مشروطه داشته‌اید و ناچار حاق نظر من برای شما روشن نخواهد بود. پس شمه‌ای از اهمّ حوادث مربوط به‌هم خوردن استقرار مشروطیت در مدت ۷۵ سال رامرور می‌کنیم.

مجلس اول: با فرمان شاه و بدون خونریزی و اشکال عمده به وجود آمد ولی این مجلس دوران واقعی دو ساله خود را طی نکرده بود که توسط

محمدعلی شاه به‌توپ بسته شد (۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲٦) و با پیش آمد استبداد صغیر مدت ۱۲ ماه‌و ۲۰ روز تا فتح تهران فاصله افتاد. مطلبی راجع به مجلس اول از شخص تقی‌زاده که خودش عضو مؤثر و انقلابی آن مجلس بود چند بار شنیدم که باید نقل کنم. شاید حضار هم به تواتر این مطلب را شنیده باشند. یکی دو بار هم از مجتبی مینوی و عباس زریاب خویی شنیدم و معلوم بود تقی‌زاده به آنها هم گفته بوده است. تقی‌زاده بعد از چهل پنجاه سال که از آن قضایا گذشته بود می‌گفت: «اگر ما با محمدعلی شاه راه آمده بودیم و جوانی نکرده بودیم شاید مشروطه آن چنان که‌مطلوب بود می‌ماند». حرفی است که با تجربه و نگرش بر کل وقایع بعدی زده شده‌است.

به هر حال با عزل محمد علی شاه و گذشتن ۱۲ ماده و ۲۰ روز از مجلس اول **مجلس دوم** روی کار آمد. در زمان مجلس دوم که در ۲ ذی‌القعده ۱۳۲۷ افتتاح شد، شاهی نداشتیم زیرا احمد شاه بچه بود و عضدالملک نایب‌السلطنه او هم چند ماهی بیشتر زنده نبود. او البته آدم سلیم‌النفسی بود بعد از مردن او دچار تحصیل‌کردهٔ دانشگاه آکسفورد شدیم به نام ناصرالملک که یکی از مستبدهای ترسوی دودلهٔ دورهٔ مشروطیت بود. می‌خواست نایب‌السلطنه ایران باشد اما در خارج زندگی کند. حرف‌های دو پهلو می‌زد و عاقبت با بختیاری‌ها ساخت و به طوری شد که چند سال بختیاری‌ها همه کاره مملکت بودند.

باری، مجلس دوم به اولتیماتوم شدید روس برخورد کرد. اولتیماتوم روس به احتمال قوی نقشه‌ای بود که با توافق انگلیسی‌ها به بهانه بردن شوستر از ایران پیش‌آمد. و به آنجا کشید که مجلس توسط ناصرالملک خلاف قانون منفصل شد. ناصرالملک به پیرم آزادی‌خواه (رئیس نظمیه) دستور داد که در مجلس قشون

بگذارند و وکلا را راه ندهند و به همین آسانی مجلس دوم مختومه شد (۳ محرم۱۳۳۰) و حدوداً سه سال دولت به طور بلامنازع هر چه خواست کرد تا تشکیل مجلس سوم.

مجلس سوم که از ۱٦ محرم ۱۳۳۳ افتتاح شد دچار مسائل جنگ بین‌الملل شد و قضیه مهاجرت و حوادثی که به تبع آن پیش آمد و به قول تقی‌زاده به اضطرار پایان گرفت (٦ محرم ۱۳۳٤) زیرا عده‌ای از وکلا از ترس اشغال تهران توسط روس‌ها به قم رفتند و مآلاً به کرمانشاه و مجلس از اکثریت افتاد تا اینکه پس از پنج سال و نیمی **مجلس معروف چهارم** و به قول عشقی «محشر خر» در ۱۵ شوال ۱۳۳۹ دایر شد با عواقب ناگوار جنگ جهانی. بالأخره **مجلس پنجم** پس از فترت کوتاهی در ۵ رجب ۱۳۲٤ افتتاح شد و با تصویب قانون خلع سلسلهٔ قاجار اوضاع به رنگ و سامان دیگر آمد.

جمعاً در مدت هیجده سال که می‌توان آن را دورهٔ اول از تاریخ جدید ایران نامید بیش از ده سال مجلسی وجود نداشت، حکومتی داشتیم که قسمت عمده را ناصرالملک با بختیاری‌ها و سپس عمدتاً وثوق‌الدوله گرداننده بودند. از **مجلس ششم** تا دوازدهم به بعد فترتی نبود زیرا در دورهٔ رضا شاه مجلس‌های «ارشادی» دلخواه در جنگ بین‌الملل دوم شروع شد. قسمتی کوتاه از دورهٔ مجلس دوازده درجنگ بین‌الملل دوم قرار گرفت. بعد از اتفاق سوم شهریور مصلحت‌بینانه مجلس سیزدهم با انتخاباتی که به رویهٔ رضاشاه انجام شده بود به نام مجلس دورهٔ سیزدهم در آبان ۱۳۲۰ به کار پرداخت و چهره عوض کرد. این اتفاق به دلیل وجود قشون خارجی و گرفتاری هایی اضطراری چنان پیش آمد. این هم گذشت و با فترتی مجلس پانزدهم با تمهیدات قوام السلطنه به صورت

انتخابات حزبی (البته دولتی ونوعی ارشادی) پس از سرآمدن وقایع آذربایجان انجام شد. زیرا قانونی گذشته بودکه تا وقتی که قوای خارجی در کشور هست انتخابات نداریم. بنابراین یک سال و نیم فترت پیش آمد. مجلس شانزدهم دوره خود را گذراند و مجلس هفدهم پس ازآن در دورهٔ حکومت مصدق با عدهٔ غیر کامل آغاز به کار کرد تا به مناسبت استعفا دادن عده‌ای از وکلا از کار افتاد و به تمهید دکتر مصدق با رفراندم خاتمه گرفت. یادآور می‌شوم که با تغییراتی که در قانون اساسی در سال ۱۳۲۸ پیش آمد مجلس مؤسسان حق انحلال مجلس را به شاه داد و یک ماده را هم متغیر ساخت ولی دکتر مصدق مقدمهٔ انحلال را از شاه نخواست و به آراء عمومی مراجعه کرد و بر اساس‌آن آراء از شاه خواست فرمان صادر کند که نکرد. ولی پس از کودتای ۲۸ مرداد در۲۸ آبان ۳۲ فرمان انحلال مجلس صادر شد. از دکتر مصدق پرسیده بودند چرا چنان کردید، گفته بود که چون با تشکیل مؤسسان و واگذاری حق انحلال به شاه مخالف بودم. اگر از آن راه می‌رفتم تنفیذ قانون مجلس مؤسسان غیرآزاد می‌شد. مجلس بیستم هم پس از یک ماه و نیم به تقاضای دکتر امینی نخست وزیر و به فرمان شاه منحل شد برای مقاصدی که در نظرشان بود و پیش آمد.

این مقدار ماجراهای عمده مجلس هایی بود که هر کدام با یک جریان سیاسی رو به رو شدند و بعضی دچار تعطیلی.

عمر مجلس‌ها: شانزده سال دوره قاجارها (اما سه دوره مجلس داشتیم). بیست سال دوره رضاشاه از زمان کودتا (که سه دوره‌اش آزادگونه و از دوره هفتم تا دوازدهم مجلس حسب‌الامری بود). دوازده سال بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ آزادی نسبی ولی دچار مسایل مختلف سیاسی بودیم (که یک دوره‌اش

زادهٔ انتخابات حسب الامری بود (سیزدهم) و چهار دوره‌اش نیمه آزاد). بالأخره بیست و پنج سال دورهٔ مجلس‌های مطیع محمدرضاشاه.

اما در این فواصل در قانون اساسی چند بار تغییر داده شد و یک بار با کاری فرمایشی شبه قانون‌گذاری انجام شد به طور فرمان.

۱) متوقف گذاردن ماده انتخاب مجلس سنا از ابتدا.

۲) سلب فرماندهی کل قوا از احمدشاه و واگذار کردن به سردار سپه در بهمن ۱۳۰٤.

۳) تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی.

٤) تفسیر ماده استقلال قضاوت در وزارت علی اکبر داور.

۵) تفسیر ماده ایرانی‌الاصل بودن برای ازدواج با ولیعهد با بانویی از دربار مصر.

٦. الحاق اصل واگذاری حق انحلال مجلس به شاه و تغییر یک ماده از قانون اساسی در ۱۳۲۸.

۷) اعلام شش ماده معروف شاه و اجرای آن.

شاید اجرای قانون مجازات عمومی با تصویب منحصر کمیسیون عدلیه اگرچه ضرورت بود، هم نوعی بدعت بود.

زمانی که آن بحران‌های سیاسی و این جریان‌های قانون گذاری را کنار هم قرار می‌دهیم به سؤال اصلی می‌رسیم که آیا اگر تاریخ هفتاد و پنج ساله را می‌نویسیم امکان دارد آن را ذیل عنوان مشروطیت قرار بدهیم، یا اینکه مشروطیت واقعی ایران دوره کوتاهی داشت که جنبهٔ آرمان گرایی آن برای ما ارزش دارد و آن‌عبارت بود از دوره‌ای کوتاه که با استبداد شاهی مبارزه شد و بعد

هم چون تهران را مشروطه خواهان گرفتند دورهٔ کوتاه بازگشت به مشروطیت بود. ولی چیزی از بازگشت نگذشت که سه قتل سیاسی مهم وضع را دگرگون کرد. یکی اتابک و دیگری بهبهانی و سومی صنیع الدوله. این قتل‌ها و بی‌نظمی‌های بعدی پایه‌های مشروطیت را متزلزل کرد. دیگر اینکه احزاب نتوانستند راه مشروطگی را بپیمایند. حزب‌های دموکرات و اعتدال با مشروطیت به وجود آمدند و تمرین دموکراسی می‌کردند ولی از وقتی که نایب‌السلطنه به تقویت حزب اعتدالی پرداخت بساط دموکراسی را بر هم زد. تعجب می‌کنم از این که بعضی افراد جریان مشروطیت را می‌کشانند به تمام دوره هایی که به ظاهر مجلس وجود داشت و کل این دوران را روزگار مشروطیت می‌خوانند. البته به صورت ظاهر ایران دارای دو مجلس بود ولی از اصول آزادی، دموکراسی و مفهوم فلسفی مشروطیت خبری نبود.

۲) مسئله قابل بحث دیگر کتبی است که دربارهٔ مشروطیت داریم. ابتدا در دوره‌ای که وقایع صدور فرمان و تشکیل مجلس اول پیش آمد افرادی که صلاحیت و علاقه داشتند برای خود به ضبط وقایع پرداختند یکی از آنها ناظم‌الاسلام کرمانی‌است و دیگری شریف کاشانی است – که به چاپ رسیده – اینها وقایع نگاری می‌کردند، از روی چیزهایی که دیده و شنیده بودند و یا احیاناً در شب نامه‌ها و جراید می‌خواندند و خوشبختانه آنها در اختیار ماست.

حدود سی سال بعد مرحوم احمد کسروی (شایسته‌ترین فردی که می‌توانست کتابی بر اساس منش تاریخ‌نگاری بنویسد) کتاب دو جلدی خود را منتشر کرد. این کتاب مرجع نسبتاً اساسی برای شصت سال اخیر بوده است. اما وقتی عمیقاً به کتاب او نگاه کنیم می‌بینیم منابع عمده‌ای (برای یک کتاب تاریخی

شناختن منابع‌اش بسیار مهم است) در دست کسروی نبوده است، زیرا عمدتاً مطالبی به طور قوی اقتباسی بوده از بخشی از ناظم‌الاسلام. از دنبالهٔ آن هم که مرحوم سعیدی سیرجانی چاپ کرد، شاید کسروی بی‌اطلاع بوده است. منبع دیگر او روزنامه‌ها است. در دورهٔ مشروطیت روزنامه‌هایی که در خارج منتشر می‌شد مثل حبل‌المتین، تا مقاله‌ای به آنها می‌رسید و آماده و چاپ می‌کردند، چند ماه طول می‌کشید. عمده جرایدی که در تهران چاپ می‌شدند جنبهٔ بحثی و مجادلاتی داشتند و متأسفانه تا حدی »ولنگارانه« از مسایل برداشت می‌کردند. مثلاً یکی از اشتباهات همگی‌شان اصطلاح و شعار ملت شش هزار ساله بود که هیچ معلوم نبود مبنای تاریخی آن چیست و مردم از آنچه می‌فهمیدند حتی مبنای افسانه‌ای آن از کجاست؟ مقصودم این است که مندرجات این روزنامه‌ها آن مطالبی نیست که یک مورخ از آنها بتواند استفادهٔ اصولی کند. البته کسروی راهی نداشته است جز آنکه به شمّ مورخانه خود همان‌ها را مرجع بدهد. تا جایی که من استنباط می‌کنم چندان اعتقادی به نقل از افراد بازمانده از روزگار مشروطیت نداشت.

مهدی ملک‌زاده هم که پسر ملک‌المتکلمین بود کتابی نوشت که به اهمیت کتاب کسروی نمی‌رسد. او بیشتر آگاهی‌های شخصی را آورده و به روزنامه توجه چندانی نداشته است. می‌ماند کتاب‌هایی که خارجیان نوشته‌اند: یکی کتاب ادوارد براون است که جنبه وقایع‌نگاری دارد و جنبه تحلیل عمومی آن برای آن ایام است با مقدار مرجع که در اختیار داشت. خانم ژانت آفاری کتابی نوشته است که برای آگاهی دانشجویان دانشگاه‌ها و عمومی خوانی استفاده می‌شود.

مرادم این است که ما برای همان مشروطه‌ای که پا نگرفت کتاب‌های اساسی نداریم.

ماشاءالله آجودانی در لندن کتابی نوشت که به گوشه‌ای از این دوره اشاره و عمدتاً جریان روشنفکری ادیبانه را مطرح کرده ولی به مغز وقایع کمتر توجه داشته. در حالی که اگر رئوس وقایع را ندانیم که چه اتفاق هایی افتاده بود استنباط کاملی را نمی‌توان ارائه کرد. کتابش خوب و دلپسند است. البته منفردات دیگر هم هست.

می‌رسیم به این موضوع که چه می‌توان کرد؟ آن هم با توجه به اینکه افراد روزگار مشروطیت همه رفته‌اند و کسی نیست که بتواند دربارهٔ آن دوران اظهارنظری بکند. پس آنچه مانده است تعدادی اوراق و اسناد است که یا در خانه‌ها بوده و یا در دستگاه‌های دولتی. تعدادی از آنها به دلیل علاقه‌ای که مانده است چاپ می‌شوند ولی محتویات این اسناد و مدارک هنوز آن طور که باید وارد کتب نشده یاایجاد اشتباه کرده است.

بنده سه مورد را یادآور می‌شوم:

الف) نامه منسوب به ناصرالملک به سید محمد طباطبایی که نامه‌ای است تقریباً با این مضمون که مشروطیت زود بود و ملت بیمار با فکر ضعیف توانایی هضم آن را ندارد. این نامه را ابتدا ناظم‌الاسلام چاپ کرد و بعد هم در کتاب کسروی نقل شده است و چند جای دیگر. اما بعد از هفتاد و چند سال از خانه حسین علاء، داماد ناصرالملک، که نوشته‌هایش را به چنگ آورده‌اند نامه‌ای درآمد که عکسش را چاپ کردند و آن نامه‌ای است که ناصرالملک نوشته به سید محمد طباطبایی، به این مضمون که آیا من نامه‌ای برای شما فرستادم که چاپ کرده‌اند.

سید جواب داده است: «بین من و شما تاکنون نامه‌ای رد و بدل نشده.» ناصرالملک که به ترسویی معروف بود آن نامه را هیچ وقت منتشر نکرد و مانده بود در وسایل حسین علاء تا زمانی که در مجلهٔ تاریخ معاصر ایران چاپ شد. متأسفانه در کتاب پرخواننده همین سه چهار ساله هم باز آن سند مجعول سند قطعی دانسته شده است.

ب) موردی که خودم را گرفتار کرد این بود که مرحوم حسین ثقفی پسر اعلم‌الدوله (طبیب مظفرالدّین شاه و ظاهراً مؤثر در امضای فرمان مشروطه) مقادیری کاغذ آورد و نشانم داد. میان آنها نامه‌ای بود از قوام‌السلطنه خطاب به سید عبدالله بهبهانی که از آن مستفاد می‌شد که قوام‌السلطنه در جریان قضایا قرار داشته است. من آن زمان جوان بودم و علاقه‌مند. فکر کردم این «سند» خیلی معتبر است. عکسش را در راهنمای کتاب چاپ کردم و منتشر شد. یادم نیست کی به من گفت که اگر در این عکسی که چاپ کردی دقت می‌کردی می‌دیدی که گمراه کننده است. ملتفت شدم حق با اوست. زیرا دیدم نوشته احمد قوام. گفت: خوب این آدمی که آن وقت دبیر حضور بوده و هنوز اسمش احمد قوام نشده بود، چه طور احمد قوام‌امضا می‌کند؟ امضا بود احمد قوام، بنده هم توجه نکردم. بعدها دنبالش رفتم که چه بوده. معلوم شد یک میرزا ابراهیم قمی بوده است که از هنرهایش همین بود که‌خطوط رجال را تقلید می‌کرد. این نامه را هم او نوشته بوده و به ثقفی فروخته بود. حالا یا به تمایل قوام نوشته یا اینکه خود نوشته تا به ثقفی بفروشد و ثقفی هم آن را خریده چون اسم پدرش در آن بوده.

ج) سندی است که چاپ خواهد شد و راجع به اولتیماتوم روس‌ها است. اولتیماتوم سه ماده داشته و از جمله اینکه شوستر باید برود و ایران باید تعهد کند

که اگر کارکنان خارجی استخدام می‌کند مورد تأیید روس و انگلیس باشد. و بالأخره راجع به املاک شعاع‌السلطنه که او تبعهٔ ماست و چه و چه !

من در این موضوع سابقاً اسنادی از تقی‌زاده یافتم که چاپ شد و آنها خطاب به وثوق‌الدوله و سران مملکت است که اولتیماتوم را بپذیرید و نگذارید ایران اشغال شود. نامهٔ دیگری به دستم رسیده است که در اوراق تقی‌زاده بود. عبدالصمد ممتازالسلطنه که سفیر ایران در پاریس بوده به او نوشته است: روز پنج‌شنبه تلگراف رسید که با وزیر خارجهٔ روس (که در آن وقت به پاریس رفته بود) ملاقات کنم. بعد شرحی از اتفاقات اخیر و رفتار مأموریت روس در ایران در تلگراف نوشته بودند که سعی کنید که دولت روس سر شرط دوم که لزوم مشاوره با سفرا قبل از استخدام مستشار خارجی است ایستادگی نکند. چون تعهد علنی آن برای دولت مشکل است ولی در عمل تخلفی از آن نخواهد کرد. در این صورت اگر بر حذف این مورد موفق شوند باقی را قبول خواهند کرد. وزیر خارجه در آن وقت حسینقلی نواب از دموکرات‌ها بود.[۱]

چون آن زمان تقی‌زاده به انگلستان رفته بود می‌نویسد: «شما با لینچ و براون صحبت کنید بلکه بتوانند وزیر خارجهٔ انگلیس را متقاعد کنند که به فرانسه بپیوندد».

اما در کتاب‌ها و نوشته‌های مربوط به اولتیماتوم اصلاً اشاره‌ای به اینکه چه مسئله‌ای بوده است که دولت ایران مجبور شده به فرانسه متوسل شود مجهول مانده است.

باری پس برای داشتن تاریخ نسبتاً درست این دوره هفتاد و پنج ساله ناچاریم که جریان را با اسناد تازه‌یاب تازه‌تر کنیم. اسناد جدید توانایی جدید به مورخ می‌دهد.

نکتهٔ پایانی عرایض بنده که ان‌شاءالله دوستان به این مسئله جواب می‌دهند این است که متأسفانه در نوشتن تواریخ مان به جنبهٔ گزینشی می‌گراییم و اصولاً اغلب جنبهٔ آرمانی را در نظر داریم. کاری چندان به بیان تاریخ اتفاق افتاده نداریم. بیشتر برآوردن هوس آرمانی مورد نظرمان است و می‌کوشیم آن را با وقایع تاریخی‌جمع و جور کنیم. نکتهٔ دیگر این است که تربیت و نظام استفاده از اسناد را نداریم. البته استفاده از اسناد به طور مقوله‌ای و موردی انجام می‌شود ولی اینکه بتوانیم آنها را در یک سلسله متوالی قرار دهیم هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم.

این است نامهٔ ممتازالسلطنه به تقی‌زاده

۱۱ دسامبر ۱۹۱۱ [= ۱۹ محرم ۱۳۳۰]

آقای عزیز و دوست محترم من رقیمهٔ شریفه در موقع بسیار سخت زیارت شد. کلیتاً خیلی از حرکت جنابعالی از پاریس در این موقع متأسف بودم. رقیمهٔ شریفه تا یک درجه اسباب تسلی شد. تعجب خواهید فرمود که جواب دیر عرض می‌شود. به سر عزیزتان قسم است که در این چند روز شبها به جز چهار ساعت آن هم به چه قسم نتوانسته راحت بکنم. چون محسوسات مرا تصور می‌فرمایید عقیده‌ام این است که لازم به تذکار نیست.

روز پنجشنبه از تهران تلگراف رسید که با وزیر امور خارجه روس ملاقات بکنم. بعد از شرحی از اتفاقات اخیر و رفتار مأمورین روس در ایران در

این تلگراف نوشته بودند که سعی بکنید که دولت روس در سر شرط دویم (که لزوم مشاوره با سفرا قبل از استخدام خارجه است) ایستادگی نکنند، چون تعهد علنی آن برای دولت مشکل است. ولی در عمل تخلفی ایران نخواهد کرد. در این صورت اگر برحذف آن موفق بشود باقی را قبول خواهد فرمود. معلوم است به هیچ قسم نشان دادن این تلگراف یا مذاکره آن صلاح نبود.

اجمالاً اینکه دولت فرانسه را خیلی با خود همراه کرده بودم، یعنی به دولت فرانسه بالأخره ثابت شده است که اعمال روس در ایران اسباب برودت انگلیسی‌ها و پیشرفت مقاصد آلمان در به هم زدن اتفاق ثلاثه خواهد شد. این است که حقیقت خیلی همراهیم کردند.

سپردم سواد تلگراف تهران و جواب هایی که داده‌ام حاضر بکنند که لفاً تقدیم نمایم. مقصود از این سواد فرستادن محرمانه نه فقط این است که خاطر شریف مسبوق باشد بلکه برای این است که بلکه یک تلگرافی به تهران بکنید که اگر چاره بهتر ندارند اقلاً آنچه را من کرده‌ام بی‌مصرف نفرمایند.

چون روز جمعه که این تلگراف‌ها رفته‌اند یعنی تلگراف، مفصل، روز یکشنبه تلگرافی رسید که هنوز قبل از وصول آن گویا مخابره کرده بوده‌اند و از این تلگراف معلوم می‌شود که در تهران مشغول هستند و در حقیقت هر سه شرط را دارند قبول می‌کنند.

شرط اول را که قبول کرده بوده‌اند. شرط دویم را حالا گویا دولت ایران تکلیف کرده است که این طور بنویسند که دولت ایران در استخدام مستشارها (و حال اینکه حرف مستشار نباید زد و مقصود مستخدمین اداره‌ای است و اقلاً

مستشارها را نباید داخل کرد) طوری خواهد کرد که برخلاف منافع دول روس و انگلیس نشود. در این صورت هر روز گرفتار مذلت و هزار درد سر خواهیم بود.

چون از تلگراف‌ها که سواد می‌فرستم مطلب معلوم خواهد شد این است که دیگر تفصیل را عرض نمی‌کنم و می‌ترسم که کار را ضایع بکنند و فرصت را از دست بدهند و کم کم هر سه شرط را قبول نمایند. و اگر فوراً اقدام نکنند به کلی شکل ترتیبات من به هم خواهد خورد. این است که اصراراً در تلگراف‌ها گفته‌ام که اگر چاره بهتر ندارند اقلاً فوراً این اقدام را بکنند.

حالا چه باید کرد که بد بدتر نشود؟ دیروز به سفارت پطرزبورغ و امروز به‌سفارت لندن از همین سوادها خواهم فرستاد.

اولاً عقیده خودتان را مرقوم بفرمایید. ثانیاً اگر می‌توانید خیلی زود دو کلمه به نواب یا به کس دیگر همین قدر زود تلگراف بفرمایید که تلگراف‌های نمرهٔ فلان و فلان مرا خطاب به وزارت خارجه ملاحظه نمایند. اگر چاره بهتر ندارند بدون فوت فرصت از آن قرار اقدامات بکنند.

می‌ترسم، خیلی می‌ترسم که چند روز دیگر طول بکشد و اقدامات دولت فرانسه و زحمات من و وعده‌های وزیر امور خارجه روس که مکرر و صریحاً گرفته‌ام فراموش بشود. خصوصاً که سرعت را وزیر امور خارجه جداً خواهان بود و می‌دانم که اگر طول بکشد مطلب عوض خواهد شد. چون سرعت را وزیر امور خارجه روس یک satisflaction تصور می‌کند.

اجمالاً اینکه من نمی‌گویم این ترتیب خوب است اما اگر بهتر از آن را ندارند پس اقلاً این را قبول نمایند.

چون (مکرر عرض می‌کنم) از تلگراف آخری معلوم می‌شود که کار را

باخته‌اند و همه شرطها را قبول خواهند کرد و خسارت هم خواهند داد. تکرار می‌کنم که در باب شستر خودشان نوشته‌اند که عزل او را قبول دارند به من ربط ندارد.

از من حذف یک شرط آن هم به آن شکل که حذف نبود خواسته بودند و من حذف هر دو شرط را وعده گرفته‌ام. حال شب‌ها خوابم نمی‌برد، چون نمی‌دانم که در تهران مشغول خبط هستند و تمام شرایط را قبول خواهند کرد. درد این بود که گفتم. اگر کاری می‌توانید بکنید زود و خیلی زود بکنید که یقین فرصت می‌گذرد.

این مطالب به کلی محرمانه است. فقط به سفارت خانه‌های پطرزبورغ و لندن سواد فرستاده‌ام که اقلاً مواظبت نمایند که بدتر نشود. این است که عرض کردم که محرمانه باشد. فقط حضرتعالی آنچه را مقتضی و لازم بدانید به مسیو براون یا مستر لنج یا دوستی که مطمئن باشد و بتواند کار بکند به طور اجمال بفرمایید.

گاهی به خود می‌گویم شاید بهتر است علنی بکنم که تعهد وزیر امور خارجه به کار بیاید. بعد تصور می‌کنم که این فقره برخلاف شرایط دیپلوماسی است که آنچه را همه وقت خودم محرمانه گفته‌ام هنوز نتیجه معلوم نشده علنی بکنم.

به هر صورت عقیده‌ام بر علنی کردم نیست و نباید کرد و اگر می‌دانستم کاری خواهند کرد که بهتر باشد هرگز این قدر دست و پا نمی‌افتادم.

آن تلگراف آخری که می‌گوید خسارت را هم قبول خواهند کرد چون مبلغ کم خواهد شد و غیره (که گویا به سفارت لندن هم رسانده است) به کلی

مرا از تهران مأیوس کرده است. از طرف دیگر سه روز است جواب تلگراف‌های من نمی‌رسد. این است که این قدر دستپاچه شده‌ام و نمی‌دانم چه کنم.

وقتی که تلگراف را می‌کردم چون تصور می‌کنم که در تهران شاید بهتر کار را از پیش خواهند برد این است که آخر تلگراف خودم نوشته‌ام که من وعده به وزیر خارجه نداده‌ام و دولت در کار خود مختار است و آنچه صلاح است می‌تواند بکند. اما حالا می‌بینم که از تهران و homme detat های خودمان باید مأیوس شد.

منتظر رقیمات هستم. عبدالصمد

سؤال و جواب

■ خود آقای تقی‌زاده به شما گفتند که ما باید با شاه راه می‌آمدیم؟ منظورش چه بود؟

□ بله او آدمی بود که به اشتباهاتش اعتراف می‌کرد. شاید این گفته بدان مناسبت بود که تندی اصلی انقلابی در آن دوران متوجه او بود. زمانی که بین شاه و مجلس برخورد شد، چند نفر را انتخاب کرده بودند که بروند به شاه اولتیماتوم بدهند که قانون اساسی باید اجرا بشود. یعنی ابتدا مجلس به سراغ محمدعلی شاه رفت. خوب محمدعلی شاه فهمید که اینها دست‌بردار نیستند. ناچار قضیهٔ توپخانه و سپس باغ شاه را به وجود آورد. و بالأخره با توپ کلک را کند. شاید پس از وقوع اتفاقات و تجربه‌های تقی‌زاده به آن نتیجه رسیده بود.

■ کتاب آقای ملک‌زاده کتاب استنتاج است. ولی اگر به آن توجه نشود یک منبع بیشتر نداریم. چون همه منابع به گونه‌ای اشتباه دارند و کامل نیستند.

□ ظاهراً ملک‌زاده پس از سی چهل سال که از مشروطه گذشته بود کتابش را نوشته و البته اعتقاد به اصولی داشته که پدرش (ملک‌المتکلمین) در راه آن کشته شده است. چون کتابش را در زمان وقایع ننوشته است و عمدتاً اتکا به حافظه داشته باید با دقت به مطالب آن نگریست.

■ در اطراف انقلاب مشروطه رسالات بسیاری از موافق و مخالف انتشار یافته که تعدادی از آنها هم معروف است نظر حضرت عالی در مورد ارزش و اثر این رسالات چیست؟ آیا می‌توان این رسالات را جزو اسناد قابل اعتماد به شمار آورد یانه؟

□ البته تک نگاری‌های خوبی برای بعضی از مباحث داریم مثلاً کتاب مربوط به مجلس دوم از فریدون آدمیت که مورخ شایسته و موفقی بوده است. دیگر کتاب منصورهٔ اتحادیه دربارهٔ جزب‌های دموکرات و اعتدال در همان مجلس دوم. اگر بخواهم نام کتاب‌های دیگر را ببرم نه حافظه یاری می‌کند نه وقت. ولی باید عرض‌کنم که این گونه نوشته‌ها باید از اسناد معتبر استفاده کرده باشند تا بتوانند سند محکم برای دیگران باشند.

توضیح

در دورهٔ مجله آینده (۱۳۵۸) اقتراح «چرا مشروطه پا نگرفت» به پرسش گذاشته شد و دو سه مقاله‌های رسیده ولی چاپ نشد. دوست فقید احمد توکلی (کرمانشاهی) به انگیزهٔ آن اقتراح کتابی مفصل نوشت که در امریکا به نام «مشروطه‌ای که نبود» (۱۳۷۲) به چاپ رسید.

یادداشت:

۱. متن آن تلگراف در آنجا به خلاصگی خوانده شد. و در مجلهٔ بخارا، شمارهٔ ۲۷ (بهمن و اسفند ۱۳۸٤) چاپ شده اس.

امانت دادن کتاب*

ایرج افشار

چون این مجموعه به دوستی پیشکش می‌شود که خدمت فرهنگی خود را از کار در کتابخانه آغاز کرد و پس از چندی مدیریت کتابخانه‌ای را عهده‌دار شد که می‌بایست آن را تجهیز و ایجاد کند و در کتابشناسی از برجستگان و کم‌مانندان است‌مناسب دید چند نکته‌ای از کار کتابداری پیشینیان در امانت دادن کتاب موضوع‌گفتار پیشکشی باشد، اگر چه چیزی جز زیره به کرمان بردن نیست.

❊

کتاب به امانت دادن میان پیشینیان مسئله‌ای غامض بوده است. به همین‌ملاحظات گفته‌اند و مثل سایر شده است که هر کس کتابی به قرض دهد باید یک‌دستش را برید و آنکه کتاب را باز پس دهد هر دو دستش را در کتابخانه‌های عمومی قدیم که عموماً صورت وقفی داشت، مانندکتابخانه‌های مدارس، خانقاه‌ها، مساجد و جز آنها اگر وقفنامه‌ای برای آن کتابخانه و یا کتاب‌ها بود کتابدار آن اصول و ضوابطی را که برای قرض دادن کتاب دروقفنامه‌ها بود به ناچار می‌بایست رعایت کند.

---

* یکی قطره باران؛ جشن‌نامهٔ دکتر عباس زریاب خویی، به کوشش احمد تفضلی، تهران ۱۳۷۰، صص ۲۳۵ تا ۲٤٥.

شرایط وقف را گاه در نسخه‌ها (صفحه اول یا آخر کتاب) می‌نوشته‌اند و به‌مهر واقف یا متولی می‌رسیده است. از این قبیل است وقفنامه نسبتاً مبسوط و مفصل شاه سلطان حسین صفوی که پس از این بدان اشارت خواهد رفت

ضمناً در کتابهایی نظیر تذکرةالسامع و المتکلم فی ادب العالم و المتعلم بازمانده از قرن هشتم، هماره توصیه شده است از «حبس کتاب» پرهیز شود و البته در برگرداندن کتاب به عاریت گرفته تسریع و از حاشیه‌نویسی کنار صفحات و پلشت‌کردن جلد و اوراق خودداری شود.(۱) برای امانت دادن قید حدود و شرایطی واجب دانسته شده است. شهید ثانی هم در منیةالمرید فی آداب المفید و المستفید به‌تفصیل و بسط همین شرایط و قیود را متذکر است.(۲)

یکی از نمونه‌های معتبر در این موضوع شروط خواجه رشیدالدّین فضل‌الله همدانی وزیر مشهور دورهٔ ایلخانان مغول، بانی و واقف تأسیسات عظیم ربع رشیدی در شهر تبریز است. او در چند جای خطبه تألیفات خود روش امانت دادن کتاب را مشخص می‌سازد. ازجمله در مقدمهٔ لطائف الحقایق دربارهٔ نسخه‌هایی که از روی تألیفات او می‌نوشته‌اند و به شهرهای مختلف می‌فرستاده‌اند متذکر شده است که اگر کسی نسخه‌ای برای کتابت و استنساخ می‌خواست و یا کسی کتابی را برای مطالعه درخواست می‌کرد کتابدار مجاز بوده است آن را به امانت به خواستار بدهد و واپس بگیرد اما کتابدار می‌بایست در قبال امانت دادن کتاب مبلغی به رهن ازخواستار کتاب بستاند تا گیرنده مکلف به بازگرداندن کتاب باشد حیف و میل نشود و این است نصّ عبارت خواجه:

> دیگر شرط آن است که بعد از این متولی این اوقاف نسخه‌ها را که هر سال تمام شود به شهری از شهرهای اسلام، عربی به بلاد عرب و پارسی به بلاد عجم و ابتدا به معظم‌ترین شهرها کند، پس به معظم بر وجهی که مقتضی رأی

او یا واقف باشد بر اهل آن شهر به موجب مذکور، و در آن شهر در مدرسه‌ای که آن را مدرسی باشد به فنون علوم مشارالیه و قضات و ائمه و علما اختیار کند بنهند تا متعلمانی که رغبت می‌نمایند پیش آن مدرس آن را می‌خوانند و اگر کس خواهد استنساخ کند که این مدرس رهنی که مناسب داند بستاند و آن را بدهد تا از آن نسخت گیرد و بازسپارد و اگر از بهر مطالعه خواهند هم همچنین رهن بستاند و بدهد... و باید که بر ظهر هر نسخه‌های که به شهری می‌فرستد این شرایط که ذکر رفت بدین موجب بنویسد...(۳)

آنچه او در متن وقفنامهٔ خود مندرج ساخته است به مطالعه و استفاده و استنساخ نسخه اصل مؤلفات او که محل نگاه‌داری آن در گنبد ربع رشیدی معین و نسبت به حراست آن تأکید شده است. قسمتی از عبارات تقریباً همسان است با عبارتی که در لطائف الحقایق است. اما عبارتی دیگر دارد که در مضمونش مختصر تفاوت هست، به این صورت:

و با وجود آنکه اجازت و رخصت داده‌ایم که از نسخهٔ اصل که در گنبد نهاده باشد هر کس که خواهد استنساخ کند به شرط آنکه از ربع رشیدی بیرون نبرد، همچنین اجازت و رخصت داده‌ایم که از این نسخه نیز که پیش مدرس باشد هرکس که به استنساخ آن رغبت نماید مدرس بدو دهد به شرط آنکه از ربع رشیدی بیرون نبرد، و فقهای آنجا که استنساخ کنند مقدم باشند بر دیگران.(٤)

همانند شرایط و نظر رشیدالدّین را در وقفنامه موسوم به جامع‌الخیرات از آن سید رکن‌الدّین حسینی و فرزندانش سید شمس‌الدّین محمد (که این اخیر داماد رشیدالدّین بود) می‌بینیم. پدر و پسر از اعیان ملاک یزد و دارای موقوفات متعدد در یزد و کاشان و کازرون و بعضی از بلاد دیگر بودند و از جمله رقبات

آن موقوفه عظیم مدرسه رکنیه بود در یـزد و آن مدرسـه کتابخانـه‌ای داشـت. در وقفنامه قید رهن برای‌امانت دادن کتاب شده خازن مکلف شده است کـه از دادن کتاب پرهیز کند مگر ازکسی که می‌خواهد کتابی را برای مطالعـه و یـا استنسـاخ عاریه کند، مبلغی گروی معادل بهای کتاب بگیرد و برای آنکه خـازن تخلفـی در این شرط نکند دریافت وظیفه و ادرار او موکول است به اینکـه رعایـت بـه ایـن شرط کرده باشد.(۵)

سعدی هم دو بیتی دارد که دارنـده کتـاب را از امانـت دادن کتـاب بـدون گرفتن «گرو» برحذر می‌دارد و حتی ضامن دادن و قسم خوردن را هـم بـی‌فایـده می‌داند. گفته است :

کتاب از دست دادن سست‌رایی است
که اغلب خوی مردم بی‌وفایی است
گرو بستان، نه پایندان و سوگند
که پایندان نباشد همچو پابند

میان شرایطی که قدما برای امانت دادن کتاب می‌کـرده‌انـد تقریبـاً شـباهت مضمون هست و نظر عمده و اساسی همه بدان بوده اسـت کـه از اتـلاف کتـاب پیشگیری شود.

در وقفنامه شاه سلطان حسین مورخ ربیـع‌الثـانی ۱۱۲۰ کـه پشـت نسـخه خطی شفاءالأوام در فقه زیدی تألیف حسین بی داعی الی الله محمد مورخ ۱۰٦۲ آمده است پس از خطبه‌ای مفصل شـرایط اسـتفاده از کتـاب چنـین معـین شـده است :

... حبس صریح جازم مخلد می‌نمودند... به این نهج که همیشه در ضبط و

تحویل کتابداری که به جهت مدرسهٔ مبارکه مزبوره[٦] تعیین می‌شود، بوده هریک از طلبهٔ عظام سکنهٔ مذکوره که محتاج به آنها باشند به تجویز مدرس مدرسه مزبوره بگیرند و به قدر احتیاج نگاه داشته از آن منتفع شوند و زیاده از قدر احتیاج نگاه ندارند. و اگر کسی از شیعیان غیرساکنین آن مدرسه محتاج به آنها باشد و خواه بعد از تجویز مدرس قبض به مهر مدرس به کتابدار مذکور بسپارد و کتاب را گرفته به قدر احتیاج نزد خود نگاه داشته از دارالسلطنه اصفهان بیرون نبرد و اگر مدرس خاطر به او جمع ننماید و مناسب داند رهن از او گرفته کتاب را به او بدهد.

و هر یک از کتب مزبوره که بردن آن به مشاهد مشرفه به جهت زیارت و سایر اعمال و عبادات مناسب باشد اگر کسی خواهد و محل اعتماد مدرس باشد یا رهن دهد بعد از تجویز مدرس و قبض به مهر او جایز است که آن کتاب را به موعد معین به نحو مزبور از اصفهان بیرون برد و بعد از انتفاع و رفع رجوع بازآورده و به کتابدار سپارد.

و به هر تقدیر در محافظت آن از تضییع و تلف کمال اهتمام و سعی نمایند و مادام که در اصفهان باشد هر شش ماه یک مرتبه به نظر مدرس رسانند تا خاطر خود را از وجود و ضایع نشدن آن جمع نماید.

و هرگاه باز خواهند و مدرس اذن جدید دهد باز برده به نحو مسطور از آن بهره‌یاب گردند.

و مدرس مدرسه مبارکه مزبوره در باب منتفع شدن ارباب احتیاج بل کافه طلبهٔ علوم و شیعیان از آنها و ضبط از تلف و ضایع شدن نهایت سعی و اهتمام و در هر یک از مراتب مزبوره فوق به لوازم آن قیام نماید.

و اعلیحضرت واقف حرسه الله تعالی من جمیع المخاوف شرط شرعی فرمودند که کتب مزبوره را نخرند و نفروشند و نبخشند و رهن ننمایند و در عرضه زوال و انتقاد در نیاورند و جمعی که به جهت انتفاع آنها را نگاه می‌دارند معطل نگذارند.

و هر گاه اهل علم از آن منتفع شوند در اوقاف شریفه آن ولی نعمت عالمیان و قبله گاه جهانیان را به دعای خیر یاد نمایند.(۷)

از این وقفنامه نکتهٔ تازه‌ای که عاید می‌شود این است که با ترتیباتی و شرایطی خاص اجازه داده شده است که کتاب را از شهر اصفهان به شهرهای دیگر ببرند. ولی به هر حال باید کتاب پس از رفع احتیاج به محل خود بازگردانیده شود.

در وقفنامه مدرسه شاهزاده یزد (ساختهٔ محمد ولی میرزا پسر فتحعلی شاه) هم قید شده است که:

... و محل کتب موقوفه مدرسهٔ حجرات محقره جوف آن دو مدرس می‌باشد و یکی از طلاب مدرسه که صاحب دیانت و محل اعتماد بوده باشد و متولی صلاح بداند متوجه حفظ کتب موقوفه بشود و هر قدری که متولی صلاح داند به ازای آن خدمت به او برساند و باید کتب موقوفه را از مدرسه بیرون‌نبرند.(۸)

راجع به اینکه کتابی را که از کتابخانهٔ شهری به کتابخانه شهر دیگر ببرند تا در این شهر اخیر مورد استفاده قرار گیرد در سرگذشت مولانا قطب‌الدّین میرحسنی کاتب و ادیب می‌خوانیم که:

... به جهت کتابخانه سر پل بازارچه تهذیب ازهری به خط مصنف از دارالکتب مرو آورده‌اند و کاتبی به جمال فضل می‌طلبند. چون هیچ کس را آن قوت نبود که او را، چه اگر فضلا بودند که او را نیکو بدانستند از خط ایشان وافر نبودی و اگر خط نیکو بودی اهلیت آن نداشتند بدو ارسال کردند و صدر اجل مجیرالدّین او را به خدمت خود خواند و از فضل و هنر او معلوم کرد و دانست که ذات او جهان علم و کان فضل است... کتاب بدو دادند و او را

مراتب نیکی مهیا گردانیدند و به تدریج محل او عالی و رتبت او سامی شد... کتابخانه سرپل‌بازارچه او را دادند.[۹]

کتابخانه سر پل بازارچه بنابر مطالب بعدی ذیل شرح حال قطب‌الدّین، از آن شهر بخارا بوده است.

*

دارندگان کتاب گاهی برای آنکه مسئول خواستاری را برآورند و ضمناً کتاب خود را از دست نداده باشند ناچار از آن می‌شدند که از روی نسخه خود نسخه‌ای بنویسانند و آن را به درخواست‌کننده بدهند. نمونه را از مطلع سعدین و مجمع بحرین نقل می‌کنم در قضیهٔ آمدن ایلچی مصر به هرات در سال ۸۴۳:

ایلچی در آن زمان که به پایهٔ سریر اعلی رسید به وسیلهٔ امرا به موقف عرض رسانید که سلطان چقماق (یعنی ایلچی) از کتابخانهٔ سلطان آفاق پنج کتاب التماس می‌نماید و امیدوار است که آن حضرت عنایت فرماید... آن حضرت ملتمس ایلچی مبذول فرمود و با آنکه مجموع این کتب موجود بود همه را استکتاب نموده و به جلد و جدول مکمل شد... و پنج کتاب که طلبیده بود در خدمت مولوی ارسال نمود.[۱۰]

رسم بعضی از مالکان نسخه‌ها بر آن بود که نام کتاب به امانت داده شده را بر پشت کتب دیگری که می‌داشتند می‌نوشتند تا فراموششان نشود. گاهی چنین نسخه‌هایی در مجموعه‌های کتابخانه‌ها دیده شده و معمولاً آن یادداشت به همان صورت اصلی مانده و یا خط خورده (ترقین) است.

دربارهٔ کتاب قرض کردن و واپس ندادن شوخی‌ها و ظریفه‌هایی گفته و

نوشته‌اند. از آن زمره است این که گفته‌اند کسی از دوستی کتابی خواست. آن دوست رفیقش را به امتناع و طفره برگذار می‌کرد. ولی چون اصرار از حد گذشت کتاب را با یک سینی و یک متکا و یک چماق نزد دوست خود فرستاد و در نامه‌ای نوشت کتاب را فرستادم مشروط بر آنکه اگر خواستی غذا بخوری نان خورشت را در سینی بنهی و اگر خواستی بخوابی متکای ارسالی را زیر سر بگذاری و بالأخره اگر خواستی هم مباحثه خود را کتک بزنی با چماق بزنی نه با پرتاب کردن کتاب من‌به سوی او.

انوری قطعه‌ای در «وضع کتاب خواستن» دارد که ابیات بی‌فحاشی نامستهجن آن چنین است:

هرکه از من بخواهد این دفتر
یا بدزدد به عادت منکر
یا ز من عاریت طلب کندش
جز به رهنی ز دفتر افزونتر
.....
.....
.....
گشته ویران به پای پنجم خر
مانده در ششدر بلا شب و روز
همچو مهره به زیر هفت اختر
هشت نه ماه مادرش خورده
هر شبی ده پیاز و ده بستر

شرط در بردن کتاب این است
هر که را آرزوست گو: می‌بر[۱۱]

❊

گاه در پایان نسخه‌های خطی کاتبان بیتی در قبح کتاب به امانت گرفتن و پس ندادن به طرز یادآوری نوشته‌اند، نمونه این شعرست اگرچه سست است:

در کتاب دوستان کردن طمع، سردی بود
گر بخوانی، باز ندهی ناجوانمردی بود[۱۲]

جز این مالکانی بوده‌اند که در کتاب خود عاریت ندادن نسخه را قید می‌کرده‌اند. نمونه جمله‌ای است که در نسخهٔ کلیات امیر خسرو دهلوی مورخ ۸۱۱ در کتابخانه فرهنگستان تاشکند دیده‌ام مالک نسخه نوشته است:

«صاحبه و مالکه... (پاک شده) نفروشد و نبخشد و ندهد به عاریت در دست [هر که] این قصب (کذا) شاهد این بود».

❊

چهل سال می‌گذرد که با زریاب نشست و خاست داشته‌ام و بارها انیس و جلیس روز و شب بوده‌ایم. کوه و بیابان ایران و کشورهای دیگر را با هم گشته‌ایم اما هر چه فکر کردم به یادم نیامد که کتابی از یکدیگر به امانت گرفته باشیم. شاید از این‌روی که هر دو «کتابدار» بودیم و می‌دانستیم چه بر سر کتاب‌های عاریتی رفته است و می‌رود.

یادداشت‌ها:

۱. تألیف بدرالدّین کتانی حموی، متوفی در ۷۳۳ ق. چاپ حیدرآباد، ۱۳۵۳ ق، مخصوصاً باب چهارم آن (صفحات ۱۹۳–۱٦۲) تحت عنوان «فی‌الآداب مع الکتب التی هی آلة العلم و یتعلق به تصحیحها و ضبطها و حملها و وضعها و شرائها و عاریتها و نسخها و غیرذلک و فیه احد عشر نوعا».

۲. ترجمهٔ گزارشگونهٔ آن از دکتر محمدباقر حجتی (ص ۵۱۸–٤۷۹) دیده شود. چاپ تهران، ۱۳۵۹.

۳. لطائف الحقایق، تصحیح غلامرضا طاهر، جلد دوم، تهران، ۱۳۵۷. ص ۱۹–۱۸. (مقدمه).

٤. وقفنامه ربع رشیدی، تصحیح مجتبی مینوی و ایرج افشار، تهران، ۱۳۵٦، ص ۲٤۱–۲٤۰.

۵. متن عربی جامع‌الخیرات در یادگارهای یزد (جلد ۲) درج است. برای موضوع نگاه شود به صفحه ٤۰۷ آن و به ترجمه فارسی (چاپ یزد، ۱۳٦۵)، صفحه ۲٦.

٦. یعنی مدرسه مشهور چهار باغ در اصفهان.

۷. این نسخه متعلق است به کتابخانهٔ مجلس سنا که مرحوم سیدحسن تقی‌زاده مؤسس و زریاب خویی برآورنده آن بود. نام نسخه شفاء الأوام فی‌التمییز بین الحلال و الحرام است و به شمارهٔ ۱۰۷٦ در آن کتابخانه محفوظ. (فهرست نسخه‌های خطی آنجا، تألیف محمدتقی دانش‌پژوه، جلد دوم، ص ۱۱٤).

۸. جامع جعفری، تألیف جعفر طرب نائینی، تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۲، صفحه ٦۱۲.

۹. لباب الالباب عوفی، چاپ لیدن (اوقاف گیب)، ۱۹۵٦، جلد اول، صفحه ۲۱۱.

۱۰. مطلع سعدین و مجمع‌البحرین، تألیف کمال‌الدّین عبدالرزاق سمرقندی، تصحیح محمدشفیع لاهوری، لاهور، ۱۹٤۹، جلد دوم، ص ۷۲۷–۷۲۵.

۱۱. دیوان انوری، چاپ سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۷، ص ٤۰٦.

۱۲. نسخه عجایب‌المخلوقات Oct 562 مورخ ۹۳۳ به خط مقصور که در کتابخانهٔ برلین دیده‌ام. همین بیت را در پایان نسخه تذکرةالاولیا به خط محیی‌الدّین بن محمود در همان کتابخانه هم خوانده‌ام.

آغازهٔ ترجمهٔ کتاب‌های فرنگی به فارسی*

ایرج افشار

بر دوستداران حمید عنایت آشکار است که آن دانشمند نادره‌پرداز زندگی فرهنگی خود را با ترجمه کردن آغاز کرد. سیاست ارسطو و عقل در تاریخ نگاشته هگل دو نمونه برجسته و ماندگار است از آنچه به قلم متین و استوار او در زبان فارسی شناخته شده و در روزگاران دراز بهره یافتنی خواهد بود. به همین مناسبت است که در این محفل دانشگاهی که به یاد اوست، شمه‌ای دربارهٔ آغاز شدن ترجمه متون فرنگی (اروپایی) از زبان‌های انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی و یا آنچه مع‌الواسطه از ترجمه شده‌های به زبان‌های عربی (مخصوصاً در مصر) و ترکی وندرهٔ اردو به فارسی ترجمانی یافته است به عرض می‌رسانم تا مگر نموداری باشد از جریان فرهنگی ناشی از انتقال و انتشار ترجمه‌ها در زبان فارسی.

منابعی که برای وصول به این مقصود می‌شناسم به جز کتاب‌های ترجمه و چاپ شده، بیش و مهمتر از همه فهرست‌های نسخه‌های خطی‌ست و آن هم

---

* سخنرانی در مراسم سالگرد درگذشت دکتر حمید عنایت، در Middle East Center وابسته به‌کالج سنت‌آنتونی دانشگاه آکسفورد (۸–۱۹۹۷). [نقل از: ایران‌شناسی، سال ۱٤ (۱۳۸۰) ، صص ۷۹ تا ۱۱۰.

فهرست‌های نسخه‌های خطی بعضی از کتابخانه‌های ایران. کتابخانه‌های اروپایی مانند بریتیش موزیم، ملی پاریس، دولتی برلین، ایندیا آفیس، بودلیان و جز اینها که کمتر به گردآوری نوشته‌های قرن نوزدهم، آن هم ترجمه‌ها علاقه‌مند بوده‌اند، معمولاً از داشتن نسخهٔ ترجمه‌های قرن سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی عاری‌اند.

شاید بتوان کتاب حوادث‌نامه را که از ترکی به فارسی در سال ۱۲۲۲ ترجمه شده بود نخستین کتاب مترجم دانست.[۱] این کتاب ترجمهٔ محمدرضی تبریزی و درباره جنگ‌های میان ناپلئون با نمچه (= نمسه، یعنی اطریش) و روسیه در سال ۱۲۲۰ قمری است و آن ترجمه به عباس میرزا نایب‌السلطنه اهدا شده است.

پس از آن احتمالاً تاریخ اسکندر که در سال ۱۲۲۸ توسط شخصی انگلیسی به نام جیمز کمبل به فارسی درآمد، دومین کتاب شناخته شدهٔ مترجم است و آن متن هم برای عباس میرزا به ترجمه رسیده و مترجم مذکور از کسانی است که در دستگاه دولتی تبریز خدمتگزار بوده است.[۲]

جای گفتگو نیست که نخستین گام استوار و اساسی در ترجمهٔ متون اروپایی توسط خود ایرانیان و بیواسطه‌ای از آن زبان‌ها به دست دو گروه از تحصیل کردگان اعزام شده به انگلستان به دستور عباس میرزا برداشته شد (بار اول دو نفر در ۱۸۱۱ بار دوم پنج نفر در ۱۸۱۵). این تحصیل کردگان چون به ایران بازگشتند بالطبیعه ناقل عملی و ترجمه‌ای و کتابتی معارف جدید فرنگ شدند. از آن میان مهندسی به نام میرزا رضا تبریزی بود که در امور قلعه‌سازی و سنگربندی و دیگر مسائل نظامی درس خوانده و از گروه پنج نفری بود و بنا به

ذکر اعتمادالسلطنه در۱۲۹۹ قمری فوت کرد[۳] و بیش از همراهان دیگر به کار ترجمه پرداخت. ترجمهٔ او از تاریخ پطر کبیر و تاریخ ناپلئون مشهور و نسخ متعددی از آن باقی است. خلاصةالحساب میرزا جعفرخان مشیرالدوله را که یکی دیگر از آن پنج نفر بود نیز در شمار ترجمه‌هایی باید درآورد از این روی که آن متن به روش اروپایی در تألیف کتب حساب است. میرزا رضا و میرزا جعفر در سال ۱۲۳۵ به ایران مراجعت کردند و بنابراین ترجمه‌های آنان علی‌القاعده دو سه سالی پس از این تاریخ انجام شده‌است.

اعزام هفت محصل نخستین در عهد نایب‌السلطنه و همچنین پنج محصل گروه سوم در روزگار محمدشاه به سال ۱۸٤۵ به ممالک اروپایی نوشته روشنی است از این که مصادر امور ایران متوجه ضرورت دستیابی به معارف و علوم جدید اروپا بودند و بعضی از این تحصیل کردگان را پس از دعوت واداشتند که متونی را از زبان‌های اروپایی به ترجمه درآورند. سفر و ترجمه همیشه دو وسیله عمدهٔ انتقال دانش و فکر بود. ایرانیان هم با پیشامد جنگ‌های خود با روسیه برای اخذ تمدن اروپایی از این دو وسیله استفاده کردند. همچنین کتاب اروپایی را از فرنگ برای ترجمه می‌خواسته‌اند. حاجی میرزا آقاسی در نامه خود به سفیر ایران در پاریس‌نوشته است: «کتب قدیمه و جدیده در صنایع حربیه یا علوم دیگر ابتیاع کرده‌بیاورید».[٤]

اینجا مناسبت دارد گفته شود که سر جان مالکم در تاریخ ایران نکته‌ای مبهم و بی‌سند نوشته است که مختصری از قواعد کوپرنیکس با شرح نیوتن به فارسی ترجمه شده بود و او احتمالاً آن کار را موجب ترقی افکار در آن اوقات دانسته است. ولی در مآخذ ایرانی و نسخه‌های خطی شناخته شده این ترجمه

دیده نشده است. مالکم قطعاً این مطلب را در ایران یا در هندوستان شنیده بوده و نقل کرده است.(۵)

اگر بخواهیم سالی را به طور تخمین برای آغاز ترجمهٔ متون اروپایی توسط ایرانیان تعیین کنیم حدود سال ۱۲٤۰ قمری خواهد بود و چون در این گفتار قصد بر آن است که بررسی به پایان سلطنت ناصرالدّین شاه محدود باشد بنابراین دوره‌ای نزدیک به هشتاد سال دربر گرفته می‌شود. به‌طور اشاره و محض اطلاع اجمالی از روزگاران پس از آن باید گفت که ترجمهٔ چهار مرحله متمایز دیگر را در دنبال داشته‌است.

۱ـ از زمان تأسیس مدرسهٔ علوم سیاسی در سال ۱۳۱۷ قمری تا تشکیل کمیسیون معارف در سال ۱۳۰۱ شمسی، مترجمان مشهور این دوره از قبیل محمدعلی ذکاءالملک و یوسف اعتصام‌الملک بوده‌اند.

۲ـ از زمان تأسیس کمیسیون معارف یا تأسیس دانشگاه تهران.

۳ـ از زمان تأسیس دانشگاه تهران (۱۳۱۳ شمسی(. در این دوران به ملاحظهٔ آن که بسیاری از متون تدریسی ترجمه بود و توسط چند دوره محصل اعزامی از دوره‌های مظفری و بالأخره رضاشاهی تدریس می‌شد. این دوره به چند سالی بعد از پایان جنگ جهانی دوم که خاص فعالیت نیروهای چپ بود خاتمه می‌گیرد.

٤ـ از زمان تأسیس بنگاه ترجمه و نشر کتاب و مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین تاکنون.

از این مقدمه و مطالب کلی که ضروری بود می‌گذریم و وارد گفتار امروز دربارهٔ جریان و وضع ترجمه در دورهٔ هشتاد ساله میان نایب‌السلطنگی عباس

میرزا تا قتل ناصرالدّین شاه می‌شویم. این دوره را می‌توان خود به دو مرحله تقسیم کرد. یکی دوره‌ای است سی ساله که از زمان ترجمه‌های میرزا مهندس تبریزی در تبریز آغاز می‌شود و به فعالیت مدرسه دارالفنون (حدود سال ۱۲۷۰) منتهی می‌شود. دیگر دوره‌ای است که عمده کارهای ترجمه‌ای توسط معلمان و مترجمان مدرسه دارالفنون وابسته به وزارت علوم و دائرهٔ دارالترجمهٔ انطباعات انجام می‌شد.

سابقهٔ ترجمه کردن کتاب از زبان عربی به زبان فارسی و شیوه و سبکی که در طول مدت بیش از یک هزار سال در آن کار میان ایرانیان رواج داشت عامل مهم سنتی در کار ترجمه بود که در ترجمه‌های نخستینه از زبان های اروپایی به فارسی نیز تأثیر خود را بخشید.

مترجمان برای آنکه خوانندگان پی به مطلب ببرند و نوشته به زبان مفهوم و به تداول عمومی باشد می‌کوشیدند که تعابیر و اصطلاحات اروپایی را به تعابیر و اصطلاحات زبانزد ایران بدل کنند. همهٔ مترجمان دوره‌های عباس میرزا و محمدشاه و ناصرالدّین شاه پیروی از راه و روش پیشینیان را قطعی و ضروری دانسته بودند. این راه و روش پایبندی به مفهوم بودن عبارت بود نه آن که ترجمه مطابقت کامل لفظی با متن داشته باشد. به عبارت دیگر ترجمه‌های آزاد مطلوب بود.

البته بسیاری از ترجمه‌های قرآن هست که کلمه به کلمه است ومعنی فارسی هر کلمه بین‌السطور در زیر کلمه نوشته می‌شد. ولی در ترجمه‌های متون دیگر مترجم آن‌طور که مناسب می‌دانست از عبارتی صرف نظر می‌کرد و در جایی که ضرورت می‌دید از آوردن شعر یا مثلی که می‌توانست جایگزین مطلب

اصلی باشد خودداری نداشت. تمام کوشش بر مفهوم بودن عبارت بـود و نوشـته را با بیانی‌صناعی که موافق مذاق و سیاق ایرانیان بود می‌آراست.

ترجمه‌های دوره قاجاری عموماً بر این میزان و منوال است. حتی مترجمان در متن اداری جایز می‌دانستند که برای آسان خوانی نام‌های اروپایی را به نام‌های ایرانی بدل کنند. مثال خوبی از آن ترجمه خـاطرات یـک خـر *(memoires dun ane)* ازکنتس دو سگور فرانسوی است کـه اعتمادالسـلطنه بـه ترجمـه درآورد و اسامی را به اسامی ایرانی منقلب کرد و مقداری شـعر و مثـل و تعبیـرات خـاص فارس در آن وارد ساخت. مجتبی مینوی دربارهٔ آن مقاله‌ای خاص دارد.[٦]

دو شاهکار ادبی ترجمه که مترجمـان همـین روش را بـه کـار بـرده و دو ترجمهٔ جاویدان عرضه کرده‌اند یکـی ترجمـه هـزار و یـک شـب از عبـداللطیف طسوجی است که در زمان محمدشاه از عربی به فارسـی درآمـد و دیگـر حـاجی بابای اصفهانی اثر جیمز موریه است که میرزا حبیب اصفهانی متخلص به دسـتان آن را پیش از سال۱۳۰٤ قمری از روی ترجمـهٔ فرانسـوی آن کتـاب بـه فارسـی ترجمه کرد. و البته میرزا حبیب ترجمه ممتـازی هـم از سرگذشـت ژیـل بـلاس نوشتهٔ آلن رنه لوساژ (A.R.Lesage) انجام داد که دست کمی از ترجمـهٔ حـاجی بابای اصفهانی ندارد ولی چون سرگذشت مذکور مرتبط با ایران نبـوده نتوانسـت رواج کامل پیدا کند و طبعاً شهرت‌حاجی بابا را کسب نکرده است.

این هر دو استاد فن صاحب ذوق و چیره‌دست در ادب فارسی توانسته‌انـد در جای خود شعر و مثل را بر متن ترجمـه بیفزاینـد و یـا تعبیراتـی را بـه جـای متنهای اصلی بیاورند که گویای مضـمون باشـد اگرچـه مطابقـت لفظـی و بیـانی

ندارد. مجتبی‌مینوی و جمال‌زاده در دو تحقیق جدا جدا شمه‌ای دربارهٔ ترجمه حاجی بابا بیان مطلب کرده‌اند.(۷)

در این دوره بسیاری از ترجمه‌ها به‌طور مع‌الواسطه انجام شده یعنی از زبان اصلی نیست. نمونهٔ همین حاجی بابای اصفهانی است. عده‌ای از کتاب‌های علمی از ترجمه‌های ترکی یا عربی به فارسی ترجمانی می‌یافت که ذکر آنها را در فهرست تهیه شده به منظور نشان دادن وضع کلی ترجمه و نام مترجمان آورده‌ام تا اگر این گفتار بخواهد موقعی چاپ شود آن لیست در دست باشد.

زمانی که اعتمادالسلطنه در چهلمین سال سلطنت ناصرالدّین شاه کتاب المآثر و الآثار را تألیف کرد تعداد مترجمان از زبان‌های اروپایی زیاد شده بود و علاقه‌مندان دستیابی به زبان‌های اروپایی تعدد می‌یافت. متن مطلبی که اعتماد-السلطنه در این موضوع نوشته چنین است:

> خوض در تعلیم و تعلّم السنهٔ مختلفه و لغات شتیّ که مفتاح اطلاع از فنون و علوم و صناعات و رسوم امم است مقدمه مرابطه و مراوادت با دول و ملل‌عالم: علم لغت فرانسه، علم لغت انگلیس، علم لغت روس، علم لغت آلمان(۸)

ناصرالدّین شاه خود به اهمیت دانستن زبان آگاه بود و چون مرد ادب‌شناس و علاقه‌مند به تاریخ و جغرافیا بود کمی فرانسه یاد گرفته بود و جز آن بنا به مذکورات خاطرات اعتمادالسلطنه گاهی روسی و آلمانی درس می‌گرفت و می‌خواسته است که این دو زبان را بیاموزد. عده‌ای از شاهزادگان زبان‌های خارجی را می‌آموختند و در ترجمه آثاری دارند که حکایت از علاقه‌مندی آنها

دارد. فرهادمیرزا معتمدالدوله در این مرحله حتی کتاب نصاب انگلیسی به شعر فارسی دارد. علی‌بخش میرزا نوهٔ فتحعلی شاه، محمدطاهر میرزا (ایضاً، عبدالحسین میرزا پسرطهماسب میرزا مؤید الدوله، حسین‌قلی عمادالسلطنه پسر عزالدوله و برادر ناصرالدّین شاه) از آن زمره‌اند.

در این دوره عده‌ای از متون علمی، پزشکی برای تدریس تألیف شده است. اما در حقیقت همهٔ این متون ترجمه‌هایی است از اصل‌های اروپایی اگرچه ممکن است یک کتاب تألیفی ترجمه‌ای باشد از چند کتاب. تردید نیست که هنوز تعداد آن‌گونه کتب در زبان فارسی چندان متعدد و متنوع نبود تا کسی بتواند از راه تلفیق به تألیف کتابی برسد و چاره‌ای جز ترجمه نبوده است. مثال بارز نکته‌ای است که اعتمادالسلطنه دربارهٔ دو کتاب اساسی تعلیماتی آن دوره نوشته است.

دربارهٔ هندسه وسطی و علیا تألیف نظام‌الدّین مهندس‌الممالک غفاری از تحصیل‌کردگان دوره ناصری در اروپا می‌نویسد: »از روی کتب معتبره صنادید اساتید ممالک اروپا به فارسی ترجمانی کرده است.«[۹]

همان‌جا در معرفی کتاب هیأت تألیف عبدالغفار نجم‌الملک گفته است «هم از روی کتب معتبره اروپائیه به لغت فارسیه مترجم داشته است.»[۱۰]

مترجمان از چند لغت نامه‌ای استفاده می‌کردند که در هندوستان برای زبان انگلیسی به فارسی و در فرانسه برای زبان فرانسه به فارسی نوشته شده بود. ولی‌چون در ایران هم ضرورت تهیه کتاب لغت و زبان‌آموز مشهود بود، تألیف فرهنگ دو زبانه مرسوم شد. نمونه جالب توجه فرهنگی لغت و زبان‌آموز مشهود بود، تألیف فرهنگ دو زبانه مرسوم شد. نمونه جالب توجه فرهنگی است فرانسه

بـه فارسـی کـه در سـال ۱۲۹٦ قمـری جلـد اولـش در تهـران انتشـار یافـت (Dictionnaire Manuel Francais-persan) و بنا به مقدمـه‌ای کـه بـه قلـم اعتمـاد السلطنه برآن نوشته‌شده مجموعه لغت‌هایی است که ناصرالدّین شاه خود «تـألیف و تصنیف» کرده است. به همین ملاحظه مناسبت دارد عبـاراتی از ایـن مقدمـه را بشنوید:

> از آنجا که در پیشگاه ضمیر منیر مقدس محقق است که علم و دانستن زبان فرانسه از برای معاشـرت و مرابطـه بـا دول و تحصـیل ایـن زبـان را در میـان رعایای‌خود منتشر و معمـول نماینـد و خـود بـه نفـس نفـیس همـایون بـذل مجاهدت فرموده مجموعه‌ای از لغات معموله کثیرالاستعمال فرانسه به فارسـی را جمع و معانی آنها را به زبان فارسی نگاشته به عبـارت آخـری کتـاب لغتـی جامع از فرانسه به فارسی تألیف و تصنیف فرمودند. البته در پایان ایـن مقدمـه گفته شده است که لغتنامه مذکور در مجمعـی از دانشـمندان زبانهـای عربـی و فارسی و ترکی به‌ریاست شخص اعتمادالسلطنه به بررسـی و رسـیدگی علمـی درآمده است. بدنیست چند کلمه از آن را به‌طور مثال نقل کنم :

پشت سر هم، متعاقب، به‌نوبهalternative

حرص، بلندپروازی، علوهمت، طلب تسلط ambition

ممکن العزل، بی‌دوام amovible

بی‌نظمی در حالت نبودن حکومتanarchic

شهادت‌نامه، تصدیق نامه attestation

سکندری رفتن، تپق زدن، تقصیر کردنchopper

خوردن، بلعیدن، هرزه خرجی کردن، استعمال کردن consumer

به اجمال گفته شد که در ترجمه‌های نخستین کوشش مترجمان بر آن بود که از سبک نثر فارسی رایج دور نشوند و به هیچ وجه تحت تأثیر عبارت‌بندی خارجی نباشند طبعاً از حیث استعمال واژگان هم مصطلحات معمول وقت را به کار می‌گرفتند که البته غالب آنها اکنون به نظر ما نامناسب می‌نماید. چند مثال از چند کتاب می‌آورم تا مطلب شکافته شود :

درترجمه کتابی در احوال ناپلئون از رضا مهندس تبریزی (در ۱۲۵۲) می‌خوانیم :

> مورخین نوشته‌اند که ناپلیون از بدو تمیز و رشد در فهم علوم ودرک رسوم مصرّ و مبرم بود. فی الحقیقه برای انسان بالاتر از این صنعتی و مکنتی نخواهد بود.(۱۱)

عبارت ابهامی ندارد اما به اندک توجهی ملاحظه می‌شود که مترجم تحت تأثیر سبک ادبی و بلاغی زبان فارسی در قبال «فهم علوم»، آوردن «درک رسوم» را مناسب دیده و به جای «هنر» لفظ صنعت را آورده است. من نمی‌دانم مترجم کدام متن انگلیسی را در دست ترجمه داشته تا بتوان ترجمه را با آن مقابله کرد ولی مسلّم است که »فهم علوم و درک رسوم« کاملاً سبک و سیاق ادبی فارسی دارد .

مثال دیگر این عبارت است از تاریخ فردریک دوم ترجمهٔ محمدحسین قاجار در ۱۲۸۵:

> نیز باید از ترقیات صنعت حربیه و علم و آداب آن و از کار پولیطیکیه چشم درپوشیده ناامید بود و بر این که ما را از کار آنها یک نوع مردیتّی حاصل شده کمالیتّی دست دهد.(۱۲)

در این ترجمه کلمات حربیه و پولیطیکیه به مرسوم زمان در متابعت قاعده زبان عربی به تأنیث آمده و عجب نیست. امااز استعمال کلمه مردیت و کمالیت می‌توان تعجب کرد و آنها را نه تنها نامناسب بلکه ثقیل دانست. و باید دانست که در آن زمان این گونه کلمه سازی مرسوم شده بود و توجهی به آن نداشتند که از قاعده به دور است و اولی غلط.

برای رعایت مفاهیم مرسوم میان ایرانیان مترجم ناگزیر بوده است که اصطلاحات متداول در زبان فارسی را بیاورد. مثالش آوردن کلمه رعایا به جای مردم و اهالی است که در دورهٔ قاجاری مصطلح بود و دیدیم که در مقدمهٔ اعتمادالسلطنه بر لغتنامه فرانسه به فارسی آمده بود و در مثال دیگر این است یکی در ترجمهٔ ناشناسی از جنگ آلمان و فرانسه:

> پس از آن که اهالی قدیم رومن طایفه شاهزادگان هوهن اشتوفن را مضمحل نموده و مملکت آلمانی را ویران نمودند باز رعایای این مملکت به زیر سایه طایفهٔ شاهزادگان هوهن سولرن روزگار می‌گذرانیدند.(۱۳)

اما در این عبارت تعبیر «زیر سایه» هنوز میان ما ایرانیان رواج دارد و غالباً دوستان به یکدیگر خطاب می‌کنند یا کهتری به مهتری.

کلمهٔ رعایا را از جمله در ترجمهٔ قانون نظام روس (ترجمهٔ زین‌العابدین منشی) که به دستور اعتضادالسلطنه وزیر علوم انجام شده است دیدم. نوشته است:

> اظهار می‌داریم به همهٔ رعایای باوفای خودمان در توجه دائمی و خوبی دولت خودمان و قرار مدارات خوبی که مجری شده است.(۱٤)

از نمونه‌های کلمات ثقیل »ابدالمدت« به جای دائمی در این عبارت از کتاب‌جنگ آلمان و فرانسه:

> معرفت او به اختراعات در صنایع در علوم در هزار قلوب، ابدالمدت یاد خواهد ماند.(۱۵)

حتی در ترجمهٔ روان و بی تعقید اوانس خان از کتاب ایران و ایرانیان تألیف بنجامین اولین سفیر امریکا در ایران که در سال ۱۳۰۵ به فارسی در آمد که کلمه متشعشع دور از زیبایی وسنگین می‌آید، در این عبارت:

> در طرف دست راست، سلسله‌ای از تپه‌های بلند آسیای صغیر با گردونه‌های متشعشع از اشعه آفتاب و مزین از نبات و گیاه دائمی مشهود بود.(۱۶)

اگر مترجم به سادگی به جای متشعشع نورانی وبه جای مزین پوشیده گذاشته بود عبارت با آنچه امروز به ترجمه در می‌آید تفاوتی نداشت .

مثال در این موارد بسیار می‌توان نقل کرد و چون گفتار دامنه می‌یابد این صحبت را با ترجمه‌ای از اعتمادالسلطنه خاتمه می‌دهم. در ترجمه روبنسن سوئیسی نوشته است:

> شش روز علی التوالی لیلاً و نهاراً کشتی دوچار موجهٔ طوفان و به وزیدن بادهای سخت منقلب الارکان بود....چشم در راه منتظر لطیفهٔ غیبی و نصرت خداوندی بودند. چنانچه گویا از تمام اعضاء اندام با زبان حال یاری و انتصار از حضرت باری مسألت می‌نمودند.

عبارت اگر چه ممزوج به لغات عربی است ولی کاملاً مفهوم است و از حیث سبک و اسلوب مطابقت کامل دارد با نوشتهٔ ادیبی ایرانی که اصلاً با زبان خارجی آشنایی نمی‌داشته است. درحالی که اعتمادالسلطنه مسلط به زبان فرانسه بود و روزانه با خارجیانی که در ایران سکنی داشتند مراوده داشت.

در قبال آن‌گونه ترجمه‌ها، مترجمانی هم بوده‌اند که ساده‌نویسی را می‌پسندیده‌اند و من سه مورد را بیش نمی‌آورم که از درازی سخن بکاهم.

علی‌محمد مستوفی عضو دائرهٔ انطباعات در ۱۳۰۸ در ترجمهٔ کتابچهٔ جنگ سودان نوشته است:

> با این حالت حکومت مصر پلتیک حزم پیش گرفته برای خاموش کردن آتش فتنه و شورش سودان به تدبیر صواب پرداخت.... فواید این کار در تسکین حرکات و اسکات نعره و فریاد اهل شورش...روز به روز ظاهرتر بیشتر می‌گردد.(۱۷)

در این عبارت اگر به جای پلتیک حزم »سیاست احتیاط« آورده شود جمله کاملاً امروزی است.

دیگر عبارتی است از محمدعلی تبریزی شارژ دفر ایران در لندن به سال ۱۲۸۰ قمری که تصور می‌کنم همان علاءالسلطنه رئیس‌الوزرای سال‌های بعد و پدر حسین علاء باشد. او ترجمه‌ای از متنی فرانسوی در علم نظام و جنگ فراهم می‌سازد که این عبارتش مورد نظر است:

> یک صاحب منصب زیرک و باهوش و کاردیده که از نکات و رموز فن خود وقوف داشته باشد در ترسیم نقشهٔ این جنگ به حسب ندرت از مقتضای

حالت تخلف می‌کند. اما صاحب منصبی که این وقوف را نداشته باشد راهنما بودن و تقاضای وقت هم برای او بی ثمر است.[۱۸]

عبارتی دیگر را از اوانس‌خان می‌آورم، از ترجمهٔ او از کتاب ایران و ایرانیان بنجامین:

نصیرالدوله متغیر شده گفت چرا راه مرا مسدود کردی تو که بیشتر از یک الاغدار نیستی. الاغدار فوراً جواب داد من هم مثل تو حق دارم که از این راه عبور کنم. من آدمی هستم که خر می‌رانم و شما خری هستید که آدم می‌رانید. نصیرالدوله از این جواب جسورانه مناسب الاغدار به قدری خوشش آمد که به نوکرهای خود امر نمود به الاغدار کاری نداشته باشند[۱۹]

ضبط اسامی خارجی به تلفظ صحیح آنها از نکته‌هایی است که باید مورد توجه قرار گیرد. در ترجمه‌ای دیده می‌شود که اسامی خاص معمولاً یکنواخت نیست. مترجم تحت تاثیر زبانی که متن را از آن زبان به ترجمه درآورده اسم‌های خاص را نقل می‌کرده است و گاه به تلفظ نادرست مضبوط ساخته است و بالمآل وحدت ضبط در ترجمه‌ها رعایت نشده.

چند مورد را به‌طور مثال از ترجمه‌هایی که دیده‌ام می‌آورم و تفصیل زیاد را در این‌باره ضرور نمی‌دانم.

در نام‌های اشخاص: غیوم به جای گیوم – آقست به جای آگوست.

در نام‌های جغرافیایی: کرتج به جای کارتاژ ـ پولنی به جای لهستان– اوسترالی به جای استرالیا، آلمانی به جای آلمان– اسپانیول به جای اسپانیا–کلومبی به جای کلومبیا.

در کلمات: دزمبر به جای دسامبر یا دیسمبر- هرلد به جای هرالد (Herald) ـ کمسیون به جای کمیسیون (Comission) باطالیون به جای باطایون.

از نکته‌های دیگری که در بعضی از ترجمه‌های دیده می‌شود شیوهٔ سنتی نامگذاری عنوان کتاب است. چنان که دیدیم اعتماد السلطنه نام کتاب خاطرات یک خر را، الحمار یحمل اسفارا یا منطق الحمار گذاشت. محمد زکی علی آبادی مترجم تاریخ عثمانی تألیف هامر پورگشتال که آن را از ترجمهٔ فرانسوی آن به فارسی درآورد نام کتاب را ظاهراً به مناسبت آن که پادشاهان عثمانی سلطان نامیده می‌شدند سلطان التواریخ گذارد.

از مثال‌های دیگر چند تا یاد می‌شود:

ـ پزشکی تألیف پولاک ترجمهٔ حکیم الممالک به نام زبدة الحکمه.

ـ کحالی تألیف کالروسکی ترجمهٔ محمدخان کفری به نام ضیاءالناظرین.

ـ پزشکی تألیف پولاک ترجمهٔ محمدحسین افشار به نام علاج‌الاسقام.

ـ Livre d,or به نام اسرار الوجود

ـ زمین‌شناسی از فیگیه ترجمهٔ محمدتقی کاشانی به نام تذکرةالارض.

ـ اصول مشق توپ ترجمهٔ رضا مهندس تبریزی به نام صواعق النظام.

با آوردن این مثال‌های نباید تصور شود که در دورهٔ ناصری توجه منحصراً به برگردانی کتب علوم و یا تاریخ بوده است. خیر از این دوره از ترجمه آثار فکری و فلسفی و ادبی نیز اطلاع داریم و می‌دانیم که رسالهٔ دکارت درباره روش به کار بردن عقل (Methode Discours de la) به معرفی کنت دو گوبینو وزیر مختار فرانسه در ایران و به ترجمه العازار یهودی معروف به ملاّ لاله‌زار ترجمه و نشر شد[۲۰]. جز آن‌ترجمه دو کتاب از ولتر را دیده‌ام یکی ترجمهٔ l'Orphelin de

la Chine توسط اوانس‌خان و دیگری شاهزاده بابل (la Princesse de Babylon)، رسالهٔ آزادی استوارت میل به نام منافع حُرّیت ترجمه شده و از ژول سیمون فرانسوی رساله‌ای فلسفی به نام‌زمین و زمان به ترجمه درآمده که نمی‌دانم گردانیده از کدام تألیف اوست. گفتاری از میرابو، تنزل و انحطاط دولت روم تألیف مشهور ادوارد گیبون (Decline and fall the Roman Enpire ترجمه همان رضا مهندس تبریزی در سال ۱۲٤۸ از اولین محصل‌های اعزامی به لندن)، گزارش مردم‌گریز که ترجمهٔ نمایشنامه مشهور مولیر به‌نام misenthrope است (مترجم آن میرزا حبیب اصفهانی یعنی همان کسی است که‌حاجی بابا را ترجمه کرد. او در ترجمهٔ میزانتروپ کوشیده است که چیزی بر آن نیفزاید و ترجمه را مناسب صحنه‌گردانی بیاراید با وجود این گاهی مصاریع مناسب از اشعار فارسی را جانشین عبارت فرانسوی کرده است). البته چندین رمان از الکساندر دوما (پدر و پسر) نیز ترجمه شده است.

ترجمه از هر رشته‌ای، توجه ناصرالدّین شاه و ظل‌السلطان و دیگر علاقمندان به آگاهی از غرب متوجه کتب تاریخ و سرگذشت سلاطین و مقداری به متون جغرافیایی و مخصوصاً سفرنامه‌ها بود. کتاب‌هایی که در این زمینه‌ها بازمانده به نسبت متعددتر است از رشته‌های دیگر و ترجمه احوال (biography) اسکندر، فردریک، ناپلیون، الکساندر روس، نیکلا، نرون، کاترین، لوئی چهاردهم، هانری چهارم، طالیران از آنهاست که بعضی به ترجمه درآمده و بعضی برای شاه کتابخوانی می‌شده است.

در کنار این‌گونه کتب ترجمه اخبار و بعضی گزارش احوال جهان و مقالات مربوط به اختراعات و اکتشافات هم رواج داشت و نمونه‌های زیادی از

آنها را می‌بینم که به صورت خطی بازمانده و قسمتی هم در جراید دورهٔ ناصری (ایران، اطلاع، دانش) به چاپ رسیده است مانند مسافرت قطب شمال در ۱۸٦۰ که در روزنامه ایران (شمارهٔ ۱ تا ۱۳۲) چاپ شد. اعتمادالسلطنه انتشار آن را از این لحاظ مناسب دیده که «متضمن نکات حکمت و دقایق تجربت و اندرز و نصیحت است».[۲۱]

ترجمه کردن نوشته‌هایی که گویای وضع طبیعت و عجائب مربوط به سرزمین‌های مختلف بود در دورهٔ ناصری با رغبت و به کثرت انجام شده است به‌طور مثال وقتی چاپ ترجمهٔ سفر قطب شمال در روزنامه ایران به پایان می‌رسد ترجمهٔ رحله ابن بطوطه (از عربی) آغاز می‌شود[۲۲]. اعتمادالسلطنه ظاهراً این‌گونه کتب را به مناسبت میل و علاقهٔ ناصرالدّین شاه به طبیعت و کوه‌گردی و سفر که سالی حداقل یک صد و پنجاه روزش را دور از شهر طهران می‌گذرانید و هفته‌ای سه چهار روز بر پشت اسب به گشت و گذار و شکار می‌پرداخت. انتخاب می‌کرد و به ترجمه می‌رسانید. شاه علاقه‌مند بود که مسافرت‌نامه‌ها و جریان‌های مربوط به حوادث طبیعی را بخواند. ترجمهٔ سفرنامه‌های چین، استرالیا، آفریقا، مالزی، ترکستان، رساله علمی زلزله‌ها و آتش‌فشان‌ها (ترجمهٔ علیقلی کاشانی که در روزنامهٔ ایران چاپ شده است) چند عنوان است از میان کتاب‌های ترجمه شده در آن دوره. حتی بنا بر نوشتهٔ اعتمادالسلطنه شاه از ۲ رمضان ۱۲۹۸ تا ١٤ محرم ۱۲۹۹ (حدود پنج ماه) بعضی از روزها به تحقیق و تألیف جغرافیا مشغول می‌شد. اول بار می‌نویسد «امروز شاه میل کردند ژغرافی تألیف فرمایند».

داستان روبنسن سوئیسی (Le Robinson Suisse) که رمانی است نوشته Johann David Wyso به قلم اعتمادالسلطنه ترجمه و در روزنامه ایران منتشر شد بیشتر از این باب بود که ضمن داشتن صحنه‌های دریا و جزیره و طبیعت متضمن نکات نصیحتی و حکمتی بود. اعتمادالسلطنه می‌نویسد:

> بر ارباب دانش پوشیده نیست که پیوسته حکما و دانشمندان کلام حق را در لباس هزل بیان کرده و تلخی قول صدق را به حکایات بی‌اصل چاشنی داده‌اند که خواننده رشتهٔ داستان را گرفته به اختتام حکایت تعجیل کند... اشارات و بیانات این حکایت همه متضمن دقایق اخلاق حمیده و خصایل نیکوست و در آداب معاشرت و ترک رذایل افعال، به زبان کودکان نصایح خوب دارد.

موضوع‌های ترجمه‌ها متنوع است. از جدولی که تهیه کرده‌ام و حاوی نام حدود یک صدوسی مترجم وبیش از پانصد عنوان کتاب ترجمه شده است چنین می‌فهمیم که در زمینه‌های نظامی، تکنیک (از جمله عکاسی، تلگراف، کشاورزی)، پزشکی، زمین‌شناسی، فیزیک و شیمی، جغرافیا، تاریخ، حقوق،ادبیات و کتب تفنّنی ترجمه می‌کرده‌اند.

حتی در رشته مطالعات ایرانی هم کتابهایی مانند تألیفات راولینس، سر جان مالکم، مارخام، کلنل لوات، مادام دیولافوا، بنجامین وزیر مختار امریکا در ایران به فارسی نقل شده است.

مترجمان از طبقات مختلف بودند. آنها زبان خارجه را یا در خارج از ایران آموخته بودند و یا از کسانی بودند که در مدرسه دارالفنون تحصیل می‌کرده‌اند و زبان را به درستی و توانایی می‌آموخته‌اند. از افراد ملل متنوعه (ارمنی، آسوری،

یهودی) نیز در ترجمه استفاده می‌شد، همان‌طور که از بعضی خارجیان مقیم ایران (مانند ژول ریشار ـ بارون نرمان در عصر ناصری).

اغلب کسانی که به‌طور رسمی کارشان مترجمی بود در این چهار دستگاه دولتی خدمت می‌کردند: دارالترجمهٔ همایونی که قسمتی بود از وزارت انطباعات، مدرسهٔ دارالفنون، وزارت خارجه، دستگاه حکومتی ظل‌السلطان در اصفهان، این پسر ناصرالدّین شاه برخلاف برادرش (مظفرالدّین میرزا ولیعهد که در تبریز بود) به ادبیات و تاریخ دلبستگی داشت و عده‌ای از ادبا و مترجمان را به کار ترجمه گماشته بود مانند محمدتقی انصاری کاشانی حکیم و میرزا محمودخان افشار کنگاوری که هم مترجم بودند و هم روزنامه فرهنگ را منتشر می‌کردند. در دوره ناصرالدّین شاه (به مانند روزگاران شاهزادگان تیموری که در سمرقند، هرات، شیراز می‌زیسته‌اند) تعدادی از شاهزادگان به دنیای علم و ادب رو آوردند و کتابخانه‌هایی‌در خانه خود داشتند و بعضی از آنها شخصاً هم به تألیف و ترجمه می‌پرداختند مانند بهاءالدوله، محمدولی میرزا، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، فرهاد میرزا معتمدالدوله، طهماسب میرزا مؤیدالدوله، خانلرمیرزا، احتشام‌الدوله، بدیع‌الملک میرزا، علی‌خان ظهیرالدوله، حسینقلی میرزا عمادالسلطنه.

در ترجمه، گاهی ویراستاری (تحریر و تهذیب) انجام می‌شد. افرادی بوده‌اند که کارشان شسته رفته کردن ترجمه‌ها از لحاظ بلاغت و فصاحت بود. در جدولی که تهیه شده است نام رضاقلی سرابی تاریخ‌نویس، محمدحسن شوکت، محمدحسین فروغی گویای همین کار ویراستاری است. حتی در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی تهران دیدم که دوستعلی‌خان معیرالممالک تاریخ نیکولا را که ژول ریشار فرانسوی به فارسی ترجمه کرده بود منقح و تصحیح

کرده است. ناصرالدّین شاه به‌خط پشت آن نوشته است: «ترجمهٔ تاریخ نیکولای امپراطور روس مرحوم است که داده بودیم موسی (= مسیو Musi) ریشار فرانسوی ملقب به میرزا رضا ترجمه‌کند».[۲۳]

نکته‌ای که در کار مترجمان باید مورد دقت نظر باشد این است که در همه موارد تخصص مترجم مورد توجه نمی‌بود. مترجمانی بوده‌اند که کارشان ترجمه شده بود و در هر زمینه‌ای کتاب ترجمه می‌کردند مانند عارف خان ارزرومی در دارالترجمهٔ همایونی یا محمود افشار کنگاوری در دستگاه ظل‌السلطان. به‌طور مثال کتاب هیأتی را که به دستور اعتضادالسلطنه در سال ۱۲۷۹ ترجمه شده و نسخه‌اش در کتابخانهٔ ملی هست (ش ۲۰۸) طولوزان فرانسوی (دکتر و طبیب شاه) به‌همراهی محمدتقی کاشانی ترجمه می‌کنند که هیچ یک هیأت نمی‌دانستند. پس اعتضادالسلطنه متن ترجمه شده را به عبدالغفار نجم‌الملک می‌دهد تا از حیث فهم و اصطلاحات نجومی به اصلاح درآورد. نجم‌الملک استاد هیأت و منجم بود.[۲٤]

پرکارترین مترجم دورهٔ ناصری محمدحسن خان صنیع‌الدوله (بعداً اعتمادالسلطنه) بود که حدود بیست کتاب و چندین ده رساله و تعداد زیادی مقاله به فارسی و به فرانسه ترجمه کرده است. دیگر اوانس خان ارمنی (از انگلیسی)، سید حسین شیرازی (از اردو)، (از ترکی)، محمد عارف (از ترکی)، کاظم شیمی و خلیل ثقفی (از فرانسه)، علی‌بخش قاجار (از فرانسه).

ناشناختگی در متون ترجمه شده متنوع است. ترجمه‌هایی موجود است که نام اصلی مؤلف یا عنوان کتاب شناخته نیست و اکنون نمی‌توان پی به هویت آنها برد. بالأخره ترجمه‌هایی داریم که نام مترجم در آنها قید نشده است. همچنین

ترجمه‌هایی هست که زمان ترجمه شدن آنها مشخص نیست. هر یک از این نقائص موجب آن است که تاریخ ترجمه مجمل و تخمینی گفته شود.

در دورهٔ پادشاهی ناصرالدّین شاه در وزارت علوم و وزارت انطباعات به امور فرهنگی می‌پرداخت. هر یک تشکیلاتی داشت که تفصیل آن همه سال در سالنامه رسمی کشور درج می‌شد. وزارت علوم مسؤول امور مدرسهٔ دارالفنون بود. در آن مدرسه چون عده‌ای معلم خارجی تدریس می‌کردند چند مترجم بودند که متون درسی را به ترجمه درمی‌آورده‌اند و نام آنها در المآثر و الآثار (سال ۱۳۰٤ ق) میرزا احمد، خلیل، میرزا رضاخان، محسن میرزا، کاظم خان قید شده است[۲۵]

اما وزارت انطباعات که اعتمادالسلطنه متصدی آن بود چهار شعبه داشت:

ـ دارالترجمهٔ مبارکه (خاصه) دولتی (همایونی) که ریاست آن به محمد حسین فروغی (ذکاءالملک بعدی) واگذار شده بود.[۲٦]

ـ دایرهٔ انطباعات و روزنامه‌جات.[۲۷]

ـ دارالطباعه دولتی که باز بر عهده محمدحسین فروغی بود.[۲۸]

ـ مجمع دارالتألیف نامهٔ دانشوران که اعتضادالسلطنه آن را ایجاد کرده بود و فعالیت آن تا روزگاری که اعتمادالسلطنه حیات داشت دوام داشت.[۳۰]

اعتمادالسلطنه نام مترجمانی را که با دارالترجمه کار می‌کرده‌اند در دو گروه ایرانی و فرنگی جدا جدا آورده است.

مترجمان ایرانی: غیاث ادیب کاشانی (از عربی)، علی‌خان مترجم الممالک (از فرانسه)، عارف‌خان (از ترکی عثمانی)، سیدحسین شیرازی (از هندوستان)، عبدالرسول (از ترکی عثمانی)، سیدعبدالله (از روسی).

مترجمان فرنگی و ملل متنوعه: رضاخان ریشار. (فرانسه و انگلیسی) ، پروسکی خان (فرانسه)، بارون نرمان آلمانی (فرانسه و آلمانی)، مادروس خان ارمنی (فرانسه و روسی)، اوانس خان ارمنی که بعدها مساعدالسلطنه لقب گرفت و سفیر ایران در چند مملکت شد (فرانسه و انگلیسی)، آبکار ارمنی (روسی).

اعتمادالسلطنه در جایی که به شرح اقدامات مربوط به ایجاد مدرنیته می‌پردازد. شمه‌ای هم از خدمات مربوط به ترجمه صحبت می‌کند و می‌نویسد:

> سال‌هاست که برحسب امر جهان مطاع شاهنشاه ایرانی در کرسی این مملکت مینونشان مجتمعی حافل از برآمدگان همایون و پروردگان مدرسه دارالفنون در تحت ریاست این بنده ذلیل تشکیل یافته جمیع جراید و جرانیل و گازتها از تمام دولت‌ها و حکومت‌ها و ایالات وارد آنجا می‌گردد و از السنه شتّی و لغات مختلف به پارسی ترجمانی می‌شود و هر چند روز یک‌بار از لحاظ اقدس شهریار می‌گذرد.(۳۰)

وزارت انطباعات از سوم محرم ۱۳۰۰ به عهده اعتمادالسلطنه قرار گرفت و او پس از تشکیلاتی که برای آن داد در بیست و یکم همان ماه اعضای آن را به حضور شاه برد. می‌نویسد: «غالباً علماء و فضلا هستند از حضور گذشتند و به همه اظهار التفات فرمودند» (۳۱)

اعتمادالسلطنه مواقعی که در تهران بود تقریباً همه روز قبل از شرفیابی یا بعد از آن دارالطباعه و دارالترجمه می‌رفت و غالباً در روزنامه خود متذکر رفتن به آنجا شده است. او هر چند یک بار اعضای دارالترجمه را به حضور شاه می‌برد، از جمله در روز ۱۲ ذی‌الحجه سال ۱۳۰۰ نوشته است:

نوبت اجزای من رسید. میرزا عیسی‌خان لباس خود را عوض کرده حمایل خود را برداشته بود. من در معرفی به شاه عرض کردم که مترجمین محض تنبلی خود را به وزارتخانه‌ها می‌بندند که کار نکنند. حمایل دروغی می‌اندازند و لباس زرق و برق‌دار می‌پوشند. شاه تأکید فرمودند که باید دارالترجمه مفصلی ومنظمی دایر شود[۳۲]

اعتمادالسلطنه با توجه به این که تشکیل دارالترجمه حسادت و وحشت میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه را پیش آورده بود چند روزی نمی‌گذرد که مراسم رسمی افتتاح دارالترجمه را به روز بیستم همان ماه ذی‌الحجه آماده می‌کند و محل‌آن را در بالاخانه سابق کشیکخانه جنب تخت مرمر قرار می‌دهد[۳۳]. و علی‌رغم میل‌میرزا سعیدخان مترجمان وزرات خارجه را هم به حکم شاه به دارالترجمه می‌برد.[۳٤]

مترجمان هر چند یک بار به حضور شاه برده می‌شدند. (به‌طور مثال ۲٦محرم ۱۳۰۱، ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱، ۱۹ صفر ۱۳۰۲، ۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۰۳).

کتابها و رساله‌هایی که ترجمه می‌شد توسط کاتبان به کتابت خوش می‌رسید وتجلید وگاهی تذهیب می‌شد و هرچند یک‌بار به توسط اعتماد السلطنه به حضورشاه تقدیم می‌شد. از ابتدای تشکیل دارالترجمه (محرم ۱۳۰۰) تا دوم ربیع‌الاول۱۳۰۲ پنج بار مجموعه ترجمه شده‌های جدید به شاه تقدیم شد. اعتمادالسلطنه‌در روزنامه خود [یادداشت روز] این موارد را قید کرده است:

۲٦محرم ۱۳۰۱: حضرات مترجمین را حاضر کرده با کتابچه‌های ترجمه شده ... حضور بردم.

٤ ربیع الاول: بیست ودو جلد کتاب ترجمه شده حضور شاه بردم.

۲۳ شعبان: میرزا فروغی از شهر آمده بود سی و شش کتابچه ترجمه را آورده بود (ولی اعتمادالسلطنه ۷ ذی‌القعده آنها را به شاه تقدیم می‌کند).

۲ ربیع‌الاول ۱۳۰۲: مترجمین را حضور بردم با سی کتاب که ترجمه کرده بودند.

۲۸ جمادی‌الاول: سی جلد کتاب ترجمهٔ دارالترجمه را حضور شاه بردم.

۹ رجب: چند جلد کتاب ترجمه و غیره بود به حضور شاه بردم.

نظر التفات و توجه شاه تنها به این نبود که اعضای دارالترجمه را هر چند یک‌بار به حضور بپذیرد و یا اگر پیاده از نزدیک محل کار آنان بگذرد به آنها سر بزند جویای حال آنها بشود (۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۰۳). گاهی هم انعام به آنها می‌داده است. به‌طور مثال یک مورد پنجاه تومان به میرزا علیقلی کاشانی(۳٦) و موردی دیگر دویست و پنجاه تومان برای مترجمین(۳۷). اما گاهی هم در دادن پول برای مخارج آن اداره امساک می‌کرده است. از جلمه اعتمادالسلطنه در ۹ جمادی الثانی ۱۳۰۲ می‌نویسد که شاه در قبال تصمیم مجلس دارالشوری که دویست تومان تصویب کرده بودند که برای ترجمه به بارون نرمان بدهند و شاه گفته بود من پارسال مبالغی انعام داده‌ام و به این مناسبت اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «سلطان عثمانی سالی سه هزار لیره که نود هزار تومان است خرج یک روزنامه فرنگی می‌کند شاه از دادن دویست تومان اکراه دارد».

گفتار دراز شد اگرچه ناگفته بسیار ماند. از صبوری شما و لطف تشکیل‌دهندگان این تجمع و عنایت آنّا عنایت نسبت به ترجمه کردن گفتارم (از فارسی به انگلیسی) و لطف محسن آشتیانی در ترمیم سخنانم متشکرم. گفتار را که به یاد

حمید عنایت آغاز شد هم به یاد او به پایان می‌رساند. یادش پایدار و روانش شادباد !

توضیح: در کتاب روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه اطلاعات متنوعی راجع به ترجمه وجود دارد و همه آنها در کتابی که به مباحث فرهنگی در عصر ناصری(تهران، ۱۳۸۰) نام دارد و برگرفته از همان کتاب خاطرات است گردآوری و ذیل کلمهٔ «دارالترجمه» در فهرست پایانی آن کتاب به یک‌یک موارد اشاره شده است.

اخیراً جلدهای اول و دوم فهرست کتاب‌های فارسی‌شده چاپی از آغاز تا سال ۱۳۷۰، توسط بنیاد پژوهش‌های اسلامی وابسته به آستان قدس رضوی در مشهد نشر شده است. این دو جلد به پایان حرف کاف از اسامی کتب می‌رسد و جلد سوم در دست چاپ است.

طرح این کار بزرگ بنا بر مقدمهٔ آقای محسن ناجی نصرآبادی از سال ۱۳٦۵ و قسمتی از کوشش‌های نخستین آن توسط آقای محمد فرخ‌زاد انجام می‌شود و پس‌از مدتی وقفه از سال ۱۳۷۵ به ادامهٔ کار اهتمام شده است و این بار به کوشش آقای محسن ناجی نصرآبادی و سه همکارشان انتشار کتاب قطعیت می‌گیرد.

در این فهرست حدود بیست و پنج هزار کتاب معرفی شده است. در دو جلد نخستین تعداد کتاب‌های مترجم بالغ بر ۱٦۱٤۳ کتاب است از هر زبانی.

گردآورندگان کوشیده‌اند اسامی خارجی مؤلفان و حتی المقدر نام کتاب آنها را به زبان خارجی نقل کنند.

یادداشت‌ها:

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی، ٦٨ :۱.

۲. حسین محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید، ۲۲۷ :۱.

۳. اعتمادالسلطنه، روزنامهٔ خاطرات، چاپ اول، ص ١٦٤.

٤. مورخ ١٤ ربیع‌الثانی ۱۲٦۳.

۵. سر جان مالکم، باب ٢٤، ص ۱۹۱ به نقل از حسین محبوبی اردکانی در کتاب تاریخ مؤسسات تمدنی‌جدید.

٦. سرگذشت خر«، مجتبی مینوی، راهنمای کتاب، ٦٤٠-٦٣٦ :(۱۳٤۵) ۱۸.

۷. مینوی در پانزده گفتار و جمال‌زاده در مقدمه چاپی که از حاجی بابا کرده است.

۸. المآثر و الآثار، ص ۱۲۷.

۹. المآثر و الآثار، ص ۱۷٤ (هر دو مورد).

۱۰. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه سلطنتی، ص ٤٢٦.

۱۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه سلطنتی، ص ٤٢٦.

۱۲. همان، ص ۳۱۳.

۱۳. همان ص، ۹۱.

١٤. همان، ص ٦٤٩.

۱۵. همان ص، ۵۱۸.

١٦. همان ص، ۹۲.

۱۷. همان، ص ٦۵۸.

۱۸. همان، ص ۵۱۸.

۱۹. چند بار این ترجمه معرفی شده است. از جمله مقاله‌های دکتر کریم مجتهدی و محمدتقی دانش‌پژوه (در فهرست‌ها) دیده شود.

۲۰. روزنامهٔ ایران، شمارهٔ ۱۳۲ (صفحهٔ ۵۲۷ چاپ جدید).

۲۱. روزنامهٔ ایران، شمارهٔ ۱۳۳ (صفحهٔ ۵۲۹ چاپ جدید).

۲۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ ملی، ۱٤۵:۱.

۲۳. همان، ۲۰۵:۱.

٢٤. المآثر و الآثار، ص ٤٠٤.

۲۵. همان، ص ٤٠٩.

۲٦. همان، ص ١٤٦.

۲۷. همان، ص ٤٠٩.

۲۸. همان، ص ١٧٤.

۲۹. همان، ص ١٥٥.

۳۰. اعتمادالسلطنه، روزنامهٔ خاطرات، چاپ اول، ص ۲۲۸.

۳۱. همان، ص ۲۹۰.

۳۲. همان، ص ۲۹۲.

۳۳. همان، ص ۳۹٤.

۳٤. چون تاریخ موارد قید شده ضرورتی به صفحه ندارد.

۳۵. همان، ص ۳۱۹.

۳٦. همان، ص ۳۹۵.

گونه‌های رنگ در زبان فارسی*

ایرج افشار

مقالهٔ دلپذیر (بررسی رنگ‌واژه‌ها در زبان فارسی» نوشتهٔ آقای مهرزاد منصوری که در شماره ۱ و ۲ سال سیزدهم مجله زبان‌شناسی (۱۳۷۵ ه.ش) چاپ شده و در آذر ۱۳۷۷ ه.ش انتشار یافته است مرا بر این انگیزه آورد تا به یادداشت‌های فراموش‌شدهٔ چهل ساله بنگرم و سرانجامی به آن بدهم.

من هیچ‌گونه تأمل و بصیرتی در زمینه‌های زبان‌شناسی ندارم و پیاده پیاده‌ام. پس کوششم در گردآوری مصطلحات مربوط به رنگ‌ها لغت‌شناسی نبوده است. واژه‌ها و اطلاعات مربوط به رنگ در زبان فارسی را به مناسبت آن گرد کرده بودم که یکی از موازین و قواعد کاغذشناسی در نسخه‌های خطی ذکر رنگ کاغذ آنهاست. فهرست‌نگاران مقید و ملزم به تعیین نوع رنگ کاغذ می‌باشند و هر کس به ظن و سلیقه خود در تشخیص رنگ‌های گونه‌گون کاغذها، نام‌هایی را که با آنها آشنایی داشته است آورده. «عرض‌نویسان» قدیم هم در پشت نسخه‌های خطی بر همین راه رفته‌اند. به‌طور مثال نخودی، نباتی، کاهی، شکری، رنگ‌های نزدیک به هم است و فهرست‌نگار به مشابهت یکی از آنها را برای تعیین رنگ کاغذ برمی‌گرفت.

---

* مجلهٔ زبانشناسی، سال ١٤، شمارهٔ ۱ و ۲ (۱۳۷۸)، صص۲ تا ۹.

شمار رنگ‌واژه‌هایی که من گرد آورده‌ام از یکصد و هفتاد درگذشته است و چند تا از آن میان واژه‌هایی است که رنگ‌های درهم و طرح‌واره را مشخص می‌سازد، مانند ابری، ابلق، گل باقلایی، ... .

شمار رنگ‌های مذکور در مقالهٔ آقای منصوری یکصد و هجده است که اگر رنگ‌های مکرر یعنی آنها را که با وصف حالات رنگ (سیر، روشن، باز و...) همراه است از آن تعداد برگیریم شمار رنگ‌های اصلی آن مقاله شصت و سه است.

مأخذ عمده من در تهیهٔ صورت رنگ‌ها عبارت بوده است از آنچه در افواه سایر است (مخصوصاً نزد رنگرزها و قالی‌باف‌ها) و البته مقداری هم آنهاست که در متون زبان فارسی و نسخه‌های خطی دیده‌ام.

پیش از آن که نام رنگ‌ها و طبقه‌بندی‌های آنها را بیاورم، یادداشت‌هایی را می‌آورم که مربوط به شناسایی منابع مربوط به رنگ‌شناسی است و می‌تواند مکمل مقالهٔ آقای منصوری باشد.

منابع تحقیق

مهم‌ترین تحقیق به زبان عربی مقاله »الالوان و الاصباغ« نوشتهٔ احمد تیمور بک مصری است که در الموسوعهٔ التیموریهٔ من کنوز العرب فی اللغة و الفن و الادب (با مقدمهٔ عباس محمود العقاد) به چاپ رسیده است (قاهره، ۱۹٦۱ م.)

مهم‌ترین پژوهش برای رنگ در فرهنگ ایرانی مقاله color مندرج در دایرةالمعارف ایرانیکا است که در دو بخش به قلم آن ماری شیمل و پ.پ. سوچک نگارش یافته. بخش اول به موضوع نماد رنگ در ادبیات فارسی اختصاص دارد و بخش دوم مربوط است به کاربرد و اهمیت رنگ در هنر ایرانی.

از نوشته‌های ایرانیان به مقالهٔ خانم مریم میراحمدی بـه عنـوان «رنـگ در تـاریخ ایران» مندرج درمجلهٔ مطالعات تاریخی، سال اول (۱۳٦۸ ه.ش)، شـمارهٔ اول، ص ۱٤٤– ۱۱۵، نیز مراجعه شود.

ذکر رنگ‌ها را آسان‌تر از هر جا در رسـائل و کتـاب‌هـای خـاص جـواهر (به‌طورمثال عرایس‌الجواهر، تألیف ابوالقاسم کاشانی، قرن هفتم)، در متون مربوط به صناعات (به‌طور مثال بیان الصناعات، تألیف حبـیش تفلیسـی، قـرن ششـم) و همچنین در مصادر مرتبط با کاغذ و تـذهیب – کـه مجموعـه‌ای از آنهـا را آقـای نجیب مایل هروی به نام کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی گرد آورده است – می‌توان دید.

جز آنها رسائل خطی مذکور در ذیل بـرای رنـگ‌شناسـی از مآخـذ اصـلی توانند بود:

خواص رنگ بـه گفتـهٔ افلاطـون (کتابخانـه مرکـزی دانشـگاه تهـران، ش ٤٥۰۳).

راحةالفردوس، تألیف ۱۱٦۹، نوشتهٔ عزیـزالله محمـد مـراد بـک (کتابخانـهٔ مجلس سنا، ش ۱۵۷/).

رنگرزی (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ٤۳٦٦/۱۷ و ۸۸۸۷).

[زینت و لباس]، تألیف قاضی اختیار تونی کـه معرفـی آن بـه قلـم دکتـر محمود فاضل یزدی در مجلـهٔ مشـکوة، ش ۳۹ (تابسـتان ۱۳۷۲ ه.ش)، ص ۱۷۹، آمده است.

«شرایط صباغان» در دیـوان کاشـف اصـفهانی، ص ۸۵ (کتابخانـهٔ مرکـزی دانشگاه تهران، ش ۲۹۳٤).

قلع آثار (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۸/۸۲٤٦).

گلزار صفا (فهرست نسخه‌های خطی فارسی، تألیف احمد منزوی، ص ۱۹۱۵).

مجموعة الصنایع (کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۷۷۵).

معرفةالالوان (ص ۲۵-۲٤ مجموعهٔ اصغر مهدوی، ش ۲۸۲، نشریه نسخه‌های خطی، ۲/۱۰٦).

فهرست و نام رنگ‌ها

(* نشانه آن است که در جدول تنظیمی آقای منصوری ذکر آن آمده است)

آبگینه‌ای

* آبی

* آبی آسمانی

* آبی سورمه‌ای

* آبی نفتی

آتشی (مثلاً در گل آتشی)

آجری (در بیان‌الصناعات: آگرگون)

آسمونی (آسمانی) (در متون آسمانگون هم‌آمده)

آفتاب غروبی (در لهجه یزدی)

* آفتابی (در لاری)

آلاپلنگی (در یزدی به عنوان طرح نه رنگ)

* آلبالویی

ابری (طرح)

ابلغ (طرح)

اُخرایی (منسوب به گل اُخرا)

* اردهای

* ارغوانی

استخوانی

اطلسی (براق)

اکلیلی

الماسی

اناری

بادامی

بادنجانی

برنجی

بلوری

بلوطی

بنفسجی (در متون قدیم)

* بنفش

بور (دید خود را سرخ و سبز و بور و زرد، مولانا)

بیجاده‌ای

* بیدمشکی

* بیدنجیلی (در یزدی در مورد گربه)

* پرتقالی
* پسته‌ای
* پشت‌گلی

پوست پسته‌ای

پوست پلنگی (طرح)

پوست پیازی

پولادی

* تریاکی

تنباکویی

توسی (توس در یزدی به کپک گفته می‌شود)

* جگری

جوزی (بنفش کم‌رنگ)

جوگندمی

جیوه‌ای (زیبقی)

چس مرغی (در یزدی، طرح)

چمنی (فرهنگ چراغ هدایت، ۱۰٦)

چهره‌ای (صورتی)

چیتی (در قالی‌بافی در راور کرمان)

حنایی

* خاکستری
* خاکی

* خردلی
* خرمایی
خونی
* دارچینی (در قالی‌بافی در راور)
دودی (دوده‌ای)
دوغی
روناسی
زاغ (زاغی)
زبرجدی
* زرد
زردچوبه‌ای
زرد لیمویی
* زرشکی
زرنیخی (بیان‌الصناعات)
زعفران
زغالی
زمردی
زنگاری (زنگالی)
زنگاری سپید (بیان‌الصناعات)
زیبقی (جیوه‌ای)
* زیتونی

زیره‌ای

سایه‌کوهی (در قالی‌بافی در راور؛ نیز در رسالهٔ چراغان)

* سبز

* سبز چمنی

سبز لیمویی

سبز مغز پسته‌ای

سپیدایی (سفیدابی، بیان‌الصناعات)

سربازی

سربی

* سرخ

* سرخابی

سرکه‌ای

سرمه‌ای (سورمه‌ای)

سرنجی

* سفید

سفیدابی (سپیدایی)

* سفید یخچالی

سماقی

سنجدی

سورمه‌ای (سرمه‌ای)

* سوسنی (فرهنگ گیلکی؛ نیز در قالی‌بافی‌در راور)

* سیاه

سیاه دودی

سیاه زغالی

سیاه سوخته

سیلویی

سیمابی

شبقی

شتری (منظور رنگ شتری است که مایل به قهوه‌ای کم‌رنگ است نه شتر سیاه)

شرابی

شربتی (چراغ هدایت، ۲۰۱)

شُشی

شفقی (تا آفتاب رخ شفقی کرده‌ای ز می...، دیوان اشرف مازندرانی، ص ۲۰۸)

* شکری (چراغ هدایت، ص۱۵۹، ۲۰۱)

* شکلاتی

شله‌ای

شمعی (چراغ هدایت، ص ۲۵۰ = سبز مایل به سیاهی)

شنگرفی (شنجرفی)

شیرچایی

شیرشکری

شیره‌ای (منظور شیرهٔ انگورست)

شیری

صدفی

صندلی (رنگ چنبه زرد مایل به صندل‌است، جهانگیرنامه، ص ۵)

* صورتی

طاووسی (لطایف‌الطوایف، ص ٤۱۳)

طلایی

* طوسی (توسی)

عاجی

عقیقی

عنابی

عودی (چراغ هدایت، ص ۲٤٤)

فستقی (پسته‌ای)

فلفل نمکی

فولادی (پولادی) (در قالی‌بافی در راور)

فیروزه‌ای

* فیلی

* قرمز

قلعی (رصاصی): قلعهٔ قلعی گردون با فرازقلعه‌ات/ کم‌ترین رنگی است در خندق‌که ناپیدا بود (بدر شروانی)

* قهوه‌ای (باید دید قبل از ورود قهوه چه نـام مشخصـی بـه ایـن رنـگ می‌داده‌اند)[۱]

قیری

کافوری

کاکائویی

کاهی

کبریتی

کبود

کهربایی)چراغ هدایت، ص ۲۰۱)

گردویی

گل اناری (گلناری)

گل باقلایی (طرح)

گل خاری (در قالی‌بافی در راور)

گل ماشی

گلی

گندمی

گوجه‌فرنگی

گه مرغی (طرح)

لاجوردی (لاژوردی)

لاکی

لبویی

لعلی

* لیمویی

* ماشی

مرغشی (طرح)

* مرمری (طرح)

مسی

مشکی

موشی (زرد تیره)

*مهتابی (مانند رنگ بیمار)

میشی (مخصوصاً در مورد چشم)، نسبت‌آن به چیست درنیافتم.

* نارنجی (شاهد بزم ترا تا کسوت والا شود/ گاه نارنجی نماید گاه احمر آسمان، دیوان قبولی، ص ۳۰)

نباتی

* نخودی

نرگسی (در قالی‌بافی در راور)

نسواری (در افغانستان)

نفتی

*نقره‌ای

نوک مدادی

نیلوفری

نیلی

یاقوتی

* یشمی

چند توضیح

در نام‌گذاری رنگ‌ها کلمه «شوکولاتی» و «پرتقالی» مأخوذ از لفظ فرنگی است. جز آن بعضی رنگ‌واژه‌های اروپایی هم عیناً به زبان فارسی وارد شده است که من در جدولم نیاورده‌ام مانند «بژ»(beige)، کرم (creme) سیکلمه (مأخوذ از نام گل(cyclamen)، کاکائویی.

مراتب و درجاتی را که هر یک از رنگ‌ها از کم‌رنگ تا پررنگ می‌تواند داشته باشد در جدول خود نیاورده‌ام ولی در جدول آقای منصوری آمده است. در این باره رنگ‌ها با اصطلاحات مختلفی شناسانده می‌شوند که عمدتاً عبارت است از:

آرام – باز – براق – بیرنگ – پررنگ – پریده – تابیده – تاریک – تند – تیره –تیل – چرک – خودرنگ – روشن – سوخته– سیر – شفاف – کم‌رنگ – کدر – گرفته– مات – مرده – ملایم.

در بعضی از گویش‌ها و در زبان دامداران مصطلحات خاص برای شناساندن رنگ و طرح چارپایان و مرغان هست که می‌باید گردآوری شود و من در پی آنها نرفته‌ام.

انتساب رنگ‌ها و طبقه‌بندی آنها

الف. رنگ‌های اصلی: آبی – بنفش (بنفشه منتسب بدان شده) – بور – زرد – سبز – سفید – سیاه – قرمز (سرخ) – قهوه‌ای – کبود.

ب. رنگ‌های منتسب به عناصر طبیعی: آبی – آتشی – آسمانی – آفتاب غروبی – آفتابی – ابری – خاکی – خاکستری – دودی – سایه کوهی – شفقی – مهتابی.

پ. رنگ‌های منتسب به جانوران: زاغ – گرگ و میش – شتری – طاووسی – فیلی – موشی.

ت. رنگ‌های منتسب به درختان: صندلی.

ث. رنگ‌های منتسب به میوه‌ها: آلبالویی – اناری – بادامی – بلوطی – پرتقالی – پسته‌ای – پوست پسته‌ای – جوزی – خرمایی – زرشکی – زیتونی – سماقی – سنجدی –عنابی – فستقی – فندقی – کاکائویی – گردویی – لیمویی – نارنجی.

ج. رنگ‌های منتسب به سبزی‌ها: بادنجانی – پوست پیازی – جوگندمی – چمنی – روناسی – زیره‌ای – کاهی – گندمی.

چ. رنگ‌های منتسب به بقولات: گل باقلایی – ماشی – نخودی.

ح. رنگ‌های منتسب به گل‌ها: ارغوانی – بنفسجی – بیدمشکی – پشت گلی – سوسنی – گل اناری – گل خاری – گلی – نرگسی – نیلوفری.

خ. رنگ‌های منتسب به سنگ‌ها و کانی‌ها: اُخرایی – الماسی – بیجاده‌ای – جیوه‌ای – زبرجدی – زرنیخی – زمردی – شنگرفی – صدفی – عقیقی – فیروزه‌ای – قیری – کهربایی – لاجوردی – لعلی – مرمری – نیلی – یاقوتی – یشمی.

د. رنگ‌های منتسب بـه فلـزات: برنجـی - پـولادی - سـربی - طلایـی - فولادی - قلعی - مسی - نقره‌ای.

ذ. رنگ‌های منتسـب بـه اشـیا: آبگینـه‌ای - آجـری - اکلیلـی - بلـوری - سپیدابی - سربازی (لباس) - سرخابی - سرمه‌ای - شله‌ای - شـمعی - کتـانی - مدادی.

ر. رنگ‌های منتسب به ساخته‌های خوردنی: ارده‌ای - سرکه‌ای - شرابی - شربتی - شکری - شـکلاتی - شـیرچایی - شیرشـکری - شـیره‌ای - شـیری - قهوه‌ای - لبویی - نباتی.

ز. رنگ‌های منتسب به ادویه: حنایی - خردلی - دارچینی - زردچوبه‌ای - زعفرانی - زیره‌ای - عودی - فلفل نمکی - کافوری - مشکی - نسواری.

ژ. رنگ‌های منتسب به اجـزای بـدن: اسـتخوانی - جگـری - چهـره‌ای - خونی - صورتی - عاجی.

س. رنگ‌های منتسب به متفرقات: تریاکی - توسی - تنباکویی - چینـی - دوغی- زغالی - زنگاری - سیلویی - شبقی - کبریتی - لاکی - میشی.

طبقه‌بندی درجاتی

طبقه‌بندی دیگری که می‌باید در نظر داشت تقسیم رنگ‌ها بر حسب تمایل آنها به رنگ اصلی است، به‌طور مثال:

آبی‌ها: آبگینه‌ای - آسمانی - توسی - جیوه‌ای - فیروزه‌ای - لاجـوردی - نیلی.

بنفش‌ها: بادنجانی - دودی - کبودی.

زردها: خردلی - زردچوبه‌ای - زعفرانی - طلایی.

سبزها: پسته‌ای – چمنی – زبرجدی – زمردی – زیتونی.

سرخ‌ها: آتشی – آلبالویی – اُخرایی – جگری.

سفیدها: استخوانی – شربتی – شیری – صدفی – عاجی.

سیاه‌ها: دودی – زاغ – زغالی – سورمه‌ای – قیری.

قهوه‌ای: ارده‌ای – بلوطی – تریاکی – خرمایی – شتری – فندقی.

یادداشت:

۱. البته نوعی شراب نامرغوب به نام «قهوه» در متون داروشناسی کهن یاد شده که ممکن است با نام «قهوه‌خانه» ارتباط داشته باشد اما با نام این رنگ گمان نمی‌رود که مرتبط بوده باشد.

سرگذشت و سرنوشت نسخه‌های خطی*

ایرج افشار

چند نکته مقدماتی

بانیان این مجمع گرامی از من خواسته‌اند شمّه‌ای دربارهٔ نسخه‌های خطی فارسی به آگاهی برسانم. اما به مناسبت آن که ایرانیم تصورم بر آن است که می‌توانم به طور کلی دربارهٔ وضع نسخه‌های خطی در ایران، بدون تفکیکی زبانی، گزارشی بدهم. ناچار حد و مرزی را در برخی از بخش‌های این گزارش نتوانسته‌ام رعایت‌کنم. مخصوصاً به مناسبت آن که هر کاری دربارهٔ نسخه‌های خطی در ایران به انجام رسیده، اعم از جمع‌آوری و مجموعه‌سازی نسخه‌ها، تنظیم آنها در قفسهٔ کتابخانه‌ها که نسخه‌های زبان‌های فارسی و عربی و ترکی

---

* گزارشی است که متن انگلیسی آن در جلسهٔ افتتاحی مؤسسهٔ «الفرقان» (لندن – ۳۰ نوامبر ۱۹۹۱) خوانده شد. مؤسسه الفرقان برای نگاهبانی خطی سرزمین‌های اسلامی تأسیس شده و چهار هدف عمدهٔ آن‌عبارت است از: شناسایی و بررسی وضع و آمار نسخه‌های خطی در سراسر جهان، فهرست نویسی نسخه‌های خطی زبان‌های ممالک اسلامی، آنها که فهرست نشده است، اتخاذ راه‌های مختلف به منظورمرمت و نگاهبانی نسخه‌هایی که در معرض انهدام است، چاپ متونی که باید به صورت انتقادی و فاکسیمیله انجام شود. ایران‌شناسی، سال ٤٧-٣١ :(١٣٧١) ٤.

لابلای هم چیده می‌شود، بالأخره فهرست‌نویسی و معرفی آنها از این حیث که اغلب فهرست‌های تنظیمی در ایران ممزوج است.

جز این مسلّم است که در مطالعه و تحقیق ادبیات ایران و نوشته‌های ایرانیان و بررسی عقاید آنان، ناچار به همه نوشته‌هایی می‌نگریم که به هر یک از این سه زبان مهم نگارش یافته است. به همین ملاحظات است که کتابداران و فهرست‌نگاران ایران معمولاً نمی‌توانسته‌اند به تفکیک و تقسیم زبانی قائل بشوند و چنان که اشاره شد غالب فهرست‌های نسخ خطی که در ایران نگارش یافته بر اساس موضوع‌است و یا شمارهٔ ترتیب نسخه‌ها در قفسه (call number) نه برحسب زبان، مگر به‌ندرت (مثل فهرست کتابخانهٔ ملک). ولی فهرست‌نگاران همین کتابخانه هم فهرست بخش مجموعه‌ها Collection of miscelanous را به ترتیب شماره‌ای منتشرکرده‌اند و درست ندانسته‌اند که اجزاء یک مجموعه را از هم جدا کرده در دو یا سه فهرست برحسب زبان معرفی می‌کنند.

به هر تقدیر برای آشنا شدن با وضع نسخ خطی فارسی، از حیث این که چه کارها دربارهٔ آنها شده است و این نسخ در کجاها نگاهداری می‌شود از دو جنبه می‌تواند مورد توجه باشد.

نخست قلمرو کتابت نسخه‌های خطی است و چون به عبارت پایانی colophon نسخه‌هایی که محل کتابت در آنها قید شده است بنگریم و در موردی شیوهٔ خط را بتوانیم تشخیص دهیم در می‌یابیم که نسخ فارسی در مدت شش هفت قرن در همه سرزمین‌هایی که مردمش فارسی تکلم می‌کرده و یا با ادب فارسی‌آشنایی داشته‌اند نوشته شده است. چه بسیار نسخه‌هاست که در بلاد و ممالک عربی‌زبان مانند شامات و بغداد و مصر و متصرفات اروپایی عثمانی

(بالکان) به‌رشتهٔ کتابت درآمده و هنوز مقداری از آنها در همان سرزمین‌ها باقی مانده است. سابقهٔ وجود تعدادی زیاد از نسخه‌های فارسی در کتابخانه‌های عمومی و درمجموعه‌های خصوصی در هندوستان و پاکستان (شبه قاره) و ترکیه (عثمانی) از مقولهٔ رایج بودن زبان فارسی در دربار و در محافل ادبی آن سرزمین هاست و طبعاً در چنان جاها کتابت نسخه‌های فارسی به کثرت رواج داشته است. حتی نگارش و آرایش آنها به شیوهٔ خاص خود آن نواحی بوده است و با یک نگاه می‌توان هر یک را از دیگری تمیز داد.

قلمرو دیگر نسخه‌های فارسی، قلمرو موجودی آنها در زمان حاضر است. این قلمرو از مرز سرزمین‌های مورد تکلم فارسی (یعنی ایران و افغانستان و تاجیکستان) و حتی ممالک همسایه با آنها (یعنی هند و پاکستان و ترکیه) گذر کرده و اکنون بسیاری از نسخه‌های فارسی به طرق مختلف به کتابخانه‌ها و موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی ممالک دیگر جهان رسیده، یعنی در سراسر عالم پراکنده است و متأسفانه آمار درستی هم در دست نداریم. حتی بخش زیادی از آنها فهرست ناشده مانده است.

نسخه‌های خطی اعم از فارسی و جز آن در طول یازده قرن به‌وسیلهٔ تجارت، غارت، هدیه و ارمغان جابه‌جایی بسیار یافته و به چهارگوشهٔ جهان پراکنده شده و درست یادآور این بیت کم مایه عوامانه است:

می‌رود این کتاب البته
تا به بغداد و مصر و کلکته

از میان نسخه‌های فارسی قسمتی مهم هنوز در منطقه‌هایی که آن کتاب در آن‌جاها تألیف یا کتابت یافته است بر جای خود مانده و در حقیقت اینها

نسخه‌هایی‌اند با هویت محلی، مانند تألیفات بسیاری که دانشمندان و نویسندگان فارسی زبان هند و پاکستان، مخصوصاً از قرن یازدهم تا سیزدهم هجری در شهرهای متعدد آن سرزمین پهناور نوشته‌اند و بسیاری از آنها هنوز در هند و پاکستان موجود است و طبیعی است که به‌طور مثال محققان و متن شناسان علاقه‌مند به تواریخ هندوستان و آن قسمت از معارف هندویی که به زبان فارسی است و همچنین متون مربوط به سرگذشت و سخنان (ملفوظات) صوفیه شبه قاره مانند چشتیه و قادریه و نوربخشیه و سهروردیه و جز اینها باید توجهی خاص به گنجینهٔ کتابخانه‌های هند و پاکستان داشته باشند. همان‌طور که برای علاقه‌مندان به فرهنگ صوفیان ماوراءالنهر همچون طبقات خواجگان و نقشبندیان دیدار از کتابخانه‌های جمهوری‌های تاجیکستان و اوزبکستان ضرورت تام دارد و برای دستیابی به نسخه‌های کتابت شده در شهرهای میان سیحون و جیحون و بلاد ماوراءالنهر بیشتر باید به کتب‌خانه‌های تاشکند و دوشنبه و سمرقند و بخارا مراجعه کرد. البته مقداری هم از این نسخ در طول دویست سال اخیر به کشورهای اروپایی راه یافته است و مقدار کمی هم به تفاریق به ایران رسیده.

خوشبختانه اکثریت نسخه‌های محلی ایران نگارش یافته در طول دویست سال اخیر در کتابخانه‌های ایران و در مجموعه‌های خصوصی کشور است و مخصوصاً برای نسخه‌هایی که از تألیفات عصر قاجاری باشد حتماً باید بیش از هرجا به مجموعه‌های کتابخانه‌های مهم ایران (ملی، گلستان، دانشگاه، مجلس، ملک، مشهد، تبریز، شیراز، اصفهان) نگریست.

نگاهی اجمالی (از حیث کمّ و کیف بر رویهم) بـه موجـودی نسـخه‌هـای خطی فارسی در کتابخانه‌های جهان تا حدودی این تقسیم‌بندی را پـیش مـی‌آورد که برای «جهت‌گیری» و اخذ تصمیم در هر زمینه‌ای احتمالاً مفید است:

الف – ایران، هند و پاکستان، ترکیه، شوروی.

ب – انگلستان، آلمانی، مصر، افغانستان، اطریش، فرانسه.

ج – امریکا، یوگوسلاوی، ایتالیا.

د – سوئد، رومانی، دانمارک، هلند، سویس، ژاپون و ...

همین پراکندگی جغرافیایی‌ست که دستیابی بـه اسـتفاده از نسـخ خطـی را دشوار ساخته و حتی آگاهی متخصصان را از کمّ و کیف آنها محدود کرده اسـت. طبعاً برای به دست آوردن اطلاع کافی نسبت به موجودی و شناسایی نسخه‌هـای پراکنده در جهان و کارهایی که ضرورت دارد در مورد آنها پیش‌بینی شود محتاج به‌همین گونه مجالس تعاطی افکار و مراکز ایجاد کننده روابط بین‌المللی هسـتیم و خوشبختانه با برگزاری مجمع قاعده‌گـذاری نسـخه‌هـا و خطشناسـی قـدیم در استانبول:

Colloque de codicologie et de paleographie des manuscrits du Moyen Orient) Istanbul, 6891)

که انستیتوی فرانسوی مطالعات آناطولی مبتکر تشکیل آن بود، و اینک هم در این مجمع که اصحاب تخصص در آن شـرکت دارنـد، امکانـات همفکـری بیشـتر و یافتن راه‌های همکاری پیش آمده است. بنـابراین بهتـرین فرصـت اسـت کـه بـه رؤوس مسائل موردنظر بپردازم.

۱ـ آموزش تخصصی نسخه شناسی

تردید نباید داشت که نخستین نیاز همه کتابخانه‌ها در نسخه‌شناسی شـرقی

و حتی شناخت ماهوی کتاب‌هایی که هنوز به صورت نسخهٔ خطی‌ست داشتن کسانی‌ست که مقدمات و کیفیات کار را به خوبی آموخته و در آموزش دیدن تجربه یافته شده باشند.

تاکنون متخصص این رشته از راه ممارست و تجربه یابی در سالیان چند، بنا به سائقهٔ ذوق و تمایل شخصی، و با دیدن نسخه‌های خطی بسیار زیاد و متنوع و کسب اطلاع از گنجینهٔ مالامال سینه‌های متخصصان و صاحبان بصیرت معدود و محدود، تربیت می‌شد. یعنی آنچه از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یافت به طور شفاهی بود کتابدار و کتابشناس را کتاب و دستک و دفتری نبود که از روی آنها آموزش ببیند.

اگرچه تعداد کسانی که در این رشته صاحب اطلاع بودند در هر دوره‌ای کم بوده است ولی آنچه می‌دانستند عمیق و قابل اعتماد بود و هر سرزمینی برای خود دارای میزان و معیار و ضابطهٔ سنتی و طبعاً اصطلاحات خاص در کتابداری بود. این‌گونه افراد در میان ادبای ایران به «کتابشناس connaisseur de livre» معروف بودند نه bibliographe او آن چنان کسی بود که اطلاعات مبسوطی در شناخت کتاب داشت.

مؤلف و موضوع کتاب و نوع کاغذ و خط و جلد و آرایش‌های مختلف آن را می‌شناخت و ارزشیابی می‌کرد. اگر نسخه فاقد نام و نشان بود و یا افتادگی و پراکندگی داشت با نگرش به ابواب فصول آن می‌توانست هویت کتاب را به درستی معین کند و زمان تألیف و تحریر آن را مشخص سازد.

در حال حاضر هم هر جا که نسخهٔ خطی هست به این گونه افراد احتیاج قطعی وجود دارد.

طبعاً رایج شدن و آسان‌یابی کتاب‌های چاپی و اقبال عمومی به آنها و ضرورت دستیابی به آنها، تمرکز فعالیت کتابداری متوجه به فهرست‌نگاری کتاب‌های چاپی و قاعده‌یابی در آن زمینه شد و آرام‌آرام استفاده کردن از نسخه‌های خطی دامنه‌ای بسیار محدود یافت و ناگزیر علاقه‌مندی به هنر «کتاب‌شناسی سنّتی» در ایران کاستی گرفت و چندان که می‌باید کوشش شایسته‌ای برای یافتن‌قواعد و ضوابط یکنواخت در فهرست‌نویسی، نسخ‌خطی انجام نشد.

در شصت هفتاد سال اخیر چند تن بودند که اطلاعات سنّتی کتابداری را نگاهبانی کرده و از نسل پیش از خود دریافته به دوستداران امروزین این رشته سپرده‌اند و من سزاوار می‌دانم برای حقگزاری نام شریف‌شان را در این مجلس بیاورم: محمد قزوینی، محمدعلی تربیت، محمد نخجوانی، حسین نخجوانی، محمد مشکوة، مجتبی مینوی، مدرس رضوی، جعفر سلطان‌القرائی، و مهدی بیانی.

در نخستین دورهٔ فهرست نگاری نسخه‌های خطی ایران کوشش‌های قاآن میرزا اوکتایی (فهرست مشهد)، ابوالقاسم اعتصام‌الملک (فهرست مجلس)، حدائق شیرازی (فهرست سپهسالار)، و عبدالعزیز جواهرکلام (معارف) فراموش‌نشدنی است. آنها کوشیدند اطلاعات شخصی و ضوابط سنّتی و معیارهای تازه‌یاب در فهرست‌های نگارش یافته توسط شرق‌شناسان را جمع سازند و از این راه فهرست‌های اولیهٔ ایران انتشار یافت و رهگشای آیندگان شد.

در دومین دورهٔ فهرست‌نگاری ایران سرسلسله دانشمند و توانمند و باپشتکار و خستگی‌ناپذیر محمدتقی دانش‌پژوه است و در پی او علینقی منزوی،

احمد منزوی، مهدی ولائی، احمد گلچین معانی، عبدالحسین حائری و عبدالله انوار. این چند متخصص‌اند که حقاً این رشته را گسترش دادند.

در سومین دورهٔ فهرست‌نگاری که بیست سال اخیر را در بر می‌گیرد تعداد فهرست‌نگاران به علت پراکندگی نسخه‌ها و ذوق و شوقی که به شناساندن نسخ خطی مخصوصاً توسط دانش‌پژوه باب شد متعدد بوده است و بجز فهرست‌نگاران حرفه‌ای عده‌ای از ادبا هم استطراداً به این زمینه پرداخته‌اند.

اینک آیندهٔ نسخه‌شناسی ایران ایجاب می‌کند که قواعد و ضوابط روشن برای آن گردآوری و حتی‌المقدور هماهنگ و در حد امکان یکنواخت شود و به‌صورت مدوّنی درآید و در دسترس هر فهرست‌نگاری باشد.

این کار نیاز به تدریس علمی و تخصصی (شاید در درجهٔ فوق لیسانس دانشگاهی) دارد. گاهی در دوره‌های موقتی کتابداری جدید و حتی در دوره‌های کتابداری فوق لیسانس در دانشگاهی به تناوب درسهایی دربارهٔ نسخه‌های خطی گفته شده ولی چون گرایش کلی به آموختن کتابدار جدید برای قبول کار در کتابخانه‌ها بود و هست دانشجویان رشتهٔ کتابدای رغبتی شایسته به درس نسخه‌های خطی نداشته شاید به‌طور کلی ضرورتی به زنده ساختن اطلاعات سنّتی‌احساس نکرده‌اند.

خوشبختانه در سال جاری بر اساس پیشنهاد مستدل و مجاهدت محمدتقی دانش‌پژوه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران پذیرفت با همکاری گروه کتابداری همان دانشگاه، ولی با استفاده از متخصصان و آگاهان بر احوال نسخ خطی دوره‌ای مستقل برای تربیت ده متخصص نسخه‌شناسی ایجاد کند و هم‌اکنون این

دوره به‌طور علمی و عملی دایر است (صورت موادی که در این دوره تدریس می‌شود ضمیمه است).

۲ـ قواعد و ضوابط

در فهرستهایی که برای نسخه‌های خطی ایران تهیه شده قواعد یکنواخت در معرفی آنها وجود ندارد و مخصوصا اغلب از حیث اصطلاحات تفاوتهایی مشخص میان آنها دیده می‌شود. زیرا هر فهرست‌نگار بنا بر اطلاعات اکتسابی و گاهی بنا برذوق شخصی و اجتهاد فردی و در مواردی به استناد مشخصات مکتوب دریادداشت‌های «عَرض registre» و تملک نسخه‌ها به شناساندن آنها پرداخته است. نبودن اصول و قواعد ثابت و مضبوط و گوناگونی اصطلاحات طبعاً موجب بروز اشکالاتی در نسخه‌شناسی است.

فهرست‌نگاران اروپایی هم در آوردن مشخصات نسخه‌های شرقی اغلب تابع قواعد مرسوم در میان خود بوده و وقوف نازک‌کارانه‌ای نسبت به همه گوشه‌های خاص نسخه‌شناسی سنّتی شرق نداشته‌اند. مخصوصاً در ترجمه اصطلاحات و تطبیق دادن آنها با مصادیق موجود توفیق کامل به دست نیاورده‌اند. به‌طور مثال اصطلاح فارسی «رکابک»، «بند رومی» و «دندان موشی» را که نوعی از طلا اندازی بین سطور است چه باید گفت؟

رسالهٔ دکتر مهدی بیانی به نام کتابشناسی کتابهای خطی (تهران، ۱۳۵۲) که متن رساله درس گفتن او بود و پس از درگذشتش به چاپ رسید[۱]، و رساله رضا مایل‌هروی به نام لغات و اصطلاحات فن کتابسازی همراه با اصطلاحات جلدسازی، تذهیب، نقاشی (تهران، ۱۳۵۳) گره اساسی از کار فهرست‌نگاری

برنمی‌گیرد و متأسفانه جامع و دربرگیرنده همه اطلاعات و اصطلاحات ضروری برای تعلیم نیست.

پس ضرورت تهیه و تألیف کتابی جامع‌الاطراف مسلّم است و باید همه قواعد و ضوابط و اصطلاحات مصطلح و مرسوم در کتابداری سنّتی ایران جدا از آنچه در دیگر ممالک اسلامی رایج است گردآوری شود، و با معادلهای انگلیسی درست منتشر شود.

این که پیشنهاد جدا بودن چنین مجموعه‌ای از مشابهات آن در دیگر ممالک اسلامی می‌شود از لحاظ آن است که اصطلاحات متنوع و مترادفی در ممالک عربی، هندوستان و افغانستان و ترکیه رایج است که باهم شدن آنها موجب تداخل و تخلیط تازه‌ای خواهد بود. اما جداجدا بودن هر یک سبب آن می‌شود که فهرست‌نگاران هر زبانی مصطلحات رایج در میان خود و در کار برده شده سنّتی را به‌کار گیرند.

مشکل تنها این نیست که قواعد و مصطلحات مربوط به کتابت و تذهیب و صحافی مضبوط نیست، مشکل اصلی این است که امروزه مصادیق بسیاری از مصطلحات قدیم را از یاد برده، نمی‌شناسم. به‌طور مثال من نام سی و یک گونه کاغذ را از میان «عرض»های مکتوب بر اول نسخه‌ها و متون کلاسیک فارسی استخراج کرده‌ام ولی هیچ نمی‌دانم که چگونه می‌توان این اصطلاحات را با کاغذ نسخه‌ها تطبیق داد و به دقت گفت که کاغذ فلان نسخه دقیقاً از فلان نوع است.

برای رسیدن به این هدف مهمترین کاری که ضرورت دارد به انجام برسد مجموعه‌ای از همه نوشته‌ها و رساله‌هایی است که در زمینه‌هایی مربوط به خوشنویسی و رنگ کردن کاغذ و جلد سازی به زبان فارسی نگارش یافته و

اگرچه به‌طور پراکنده بعضی چاپ و بعضی هم ترجمه شده است (مانند گلستان هنر توسط ولادیمیر مینورسکی و رسالهٔ رنگ کاغذ سیمی نیشابوری توسط Louise Marlow و اشارات Yves porter) باز ضرورت آن هست که به صورت کرپوسی corpus دراختیار باشد و از این طریق اصطلاحات پیشین و قواعد محتمل و تعریفهای مبنی برمتون استخراج و پیشنهاد شود و ضوابط مربوط به تاریخ تحول و شیوه‌های خط و بالمآل سیر فرهنگی نسخه‌نویسی فارسی در دسترس فهرست‌نویس و نسخه‌شناس قرار گیرد. تردید ندارم که اگرچه ترجمه گلستان هنر مفید بود ولی از وقتی که پس از آن ترجمه، متن کتاب توسط سهیلی خوانساری انتشار یافت استفاده بردن از مطالب و مضامین آن کتاب با صحت و دقت بهتری انجام‌شدنی است.

پیشنهاد دیگرم برای دست یافتن به ضبط اصیل اصطلاحات و راهیابی به استخراج درست قواعد شناخت دقائق هنری مربوط به نسخه‌ها آن است که«عرض»های فارسی مندرج در پشت نسخه‌ها (به هر زبانی شرقی) گردآوری شود وبه چاپ برسد. از همین زمره و سنخ تواند بود کتابچه‌ها و صورتهایی List که احیاناً از فهرست بسیار ارزشمندی که در سال ۱۱۷۲ از نسخه‌های آستان صفی در اردبیل تهیه شده بوده و خوشبختانه به نام گنجینهٔ صفی توسط سید یونسی (تبریز، ۱۳٤۸) به چاپ رسیده است و نمونه‌ای است بسیار خوب برای آگاه شدن بر اصطلاحات قدیم رایج میان گنجینه‌داران نسخه.

۳ـ آمار تقریبی نسخه‌ها

طبعاً تعداد واقعی نسخه‌های خطی موجود در ایران را نمی‌توان معین کرد، دیگر چه رسد به این که بخواهیم عدهٔ نسخه‌های خطی فارسی را معیّن کنیم.

پراکنده بودن نسخه‌ها در کتابخانه‌های عمومی، دانشگاهی، مؤسسات دولتی و مسجدها و بقعه‌های مذهبی و بی‌خبری محض از بسیاری از آنها، فهرست نشدن همهٔ نسخه‌ها، مخفی بودن نسخه‌ها در مجموعه‌های خصوصی مشکل اساسی در راه تهیهٔ آمار دقیق و واقعی است.

به‌طور تخمین و تقریب تعداد نسخه‌های خطی موجود در ایران از دویست هزار کمتر نیست و احتمالاً نیمی عربی است و به‌طور تقریب می‌توان گفت نزدیک به شصت هزار از نسخه‌ها در فهرست‌های چاپی و نشریه‌ها و به تفاریق در مجله‌ها و مقدمهٔ متون چاپی معرفی شده است. بنابراین نزدیک به یک‌صد و چهل هزار نسخه فهرست ناشده در ایران هست، فی‌المثل هفت هزار نسخه در کتابخانهٔ ملی و به همین قیاس در چند کتابخانهٔ دیگر. نکته مهم این است که نسخه‌های مجموعهٔ خصوصی به احتمال نیمی از فهرست ناشده‌ها را دربر می‌گیرد.

اکنون بعضی از کتابخانه‌های ایران (مجلس، مرکزی دانشگاه تهران، مرعشیِ قم، ملی، بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی) بر مجموعه‌های خطی خود می‌افزایند و نسخه‌های خطی را که در بازار عرضه می‌شود می‌خرند. گاهی هم مجموعه‌های اهدایی به این کتابخانه می‌رسد. پس این نسخه‌ها هم باید فهرست بشود.

٤ـ فهرست‌نگاری انتخابی و انتقادی

با توجه به کثرت نسخه‌های ناشناخته و فهرست نشده و لزوم معرفی شدن نسخه‌هایی که برای پیشرفت تحقیقات وجوب دارد ناچار باید راههایی را در پیش گرفت که برآورندهٔ اولویت‌ها باشد و اگرچه هر کتابخانه‌ای باید فهرست

همهٔ نسخه‌های خطی خود را منتشر کند به ملاحظه آن که چنین کاری برای همهٔ کتابخانه‌های جهان مستلزم سالهای دراز صرف وقت و داشتن نیروی کارآمد و اعتبار مالی شایسته است ناچار یگانه راه، آگاه شدن بر نسخه‌های مورد ضرورت فهرست نگاری انتخابی – انتقادی به اقتضای احتیاجات شناخته شده محققان و ضرورت‌های فرهنگی است و بدین منظور می‌توان با مشورت کردن با متخصصان متن‌شناسی و نسخه‌شناسی فهرست‌هایی از نسخه‌های مهمتر را با ارزش‌یابی متنی و نسخه‌ای تهیه و نشر کرد. برای آن که مطلب بیشتر شکافته شده باشد من به‌طور مثال دربارهٔ رشتهٔ تاریخ چند کلمه‌ای عرض می‌کنم و مقدمةً باید بگویم نظرم به‌طور اخص به نسخ فارسی متون تواریخی است که برای تاریخ عمومی مفید خواهند بود.

از میان تواریخ مهم عمومی به فارسی چندتاست که همهٔ نسخه‌های آنها شناخته نشده و هر یک هم که جزءً یا کلاً چاپ شده است از لحاظ صحت متن قابل اعتماد نیست.

بنابراین باید متون مصححی از آنها در دسترس محققان قرار گیرد و برای این که چاپ درستی انجام شود از هر یک باید نسخه‌های معتبرتر و مضبوطتر را شناخت. درحالی‌که از هر یک نسخه‌های زیادی هست که در تصحیح متن نمی‌توان به آنها اتکاء کرد. ناچار باید نسخ معتبر به‌طور محدود معرفی شود. از این رسته است جامع‌التواریخ رشیدالدّین فضل‌الله همدانی، زبدةالتواریخ حافظ ابرو، حبیب‌السیر خواندمیر، روضةالصفای میرخواند، خلد برین محمدصفی قزوینی و از تواریخ سلسله‌ای که برای وقایع جهانی و تاریخ منطقه باید

نسخه‌های معتبر قابل اعتماد شناسانده شود ظفرنامهٔ شرف‌الدّین علی یزدی، عالم‌آرای عباسی اسکندربیک منشی را به‌طور مثال نام می‌برم.

در زمینهٔ تاریخ‌های مرتبط با ممالک همجوار تاج‌المآثر تاج‌الدّین حسن نظامی نیشابوری برای تاریخ هندوستان و هشت بهشت برای تاریخ عثمانی و روم و دهها کتاب همتراز آنها را می‌توان به یاد آورد.

در زمینه احوال و عقاید بزرگان تاریخ هم باید مثالی بیاورم و بهترین شخص رشیدالدّین فضل‌الله وزیر همدانی است که هنوز اکثر نوشته‌های او به چاپ نرسیده و نسخه‌های تألیفاتش ارزشیابی نشده مانند کتاب‌های تقریظات، اسئله و اجوبه و مجموعةالرشیدیه که خوشبختانه نسخ ممتاز قابل فاکسیمیله شدن از آنها موجوداست (در ترکیه و در ایران).

در زمینهٔ رجال‌شناسی (بیوگرافی دینی شیعی) کتابی نظیر احسن‌الکبار فی معرفة الأئمة الأطهار تألیف محمدبن ابی‌زید عربشاه علوی ورامینی (قرن هشتم)، اگرچه نسخه‌هایش متعدد است هنوز به چاپ نرسیده و از مجالس‌المؤمنین قاضی نورالله شوشتری که بهترین کتاب سرگذشت علمای شیعه تا قرن یازدهم هجری است هنوز چاپی که مبتنی بر نسخه‌ای درست و حسابی باشد انتشار نیافته. حتی‌کتاب روضةالشهدای ملاحسین کاشفی همیشه بدون مراجعه به نسخه خطی تجدید چاپ می‌شود.

همان‌طور که اشارت رفت، تعداد زیاد این‌گونه کتابها که همیشه کتاب مرجع بوده‌اند موجب دشواری ارزشیابی انتقادی و برتری نهادن نسخه‌ای بر نسخه دیگراست و ناچار ضرورت دارد که فهرست سالشماری (Chronologique) از متون مهم زبان فارسی به اعتبار قدمت سال کتابت تنظیم کرد تا از مشکلاتی

که فی‌المثل تاکنون در تصحیح دیوان حافظ و شاهنامه فردوسی و کلیات سعدی موجود بوده است، کاسته شود.

هماره تحقیقات ادبی و شناخت متون ما را ملزم به اتکاء به نسخه‌های معتبر و قدیم که نزدیک به زمان مؤلف باشد می‌کند و بنابراین مکلف به آن می‌باشیم که نسخه‌های قدیمی را بشناسیم.

فهرست‌نگاری انتخابی و انتقادی در همهٔ رشته‌ها باید اجرا شود تا هرچه زودتر متون اساسی آن شعب علمی مانند جواهرنامه نظامی (قرن ششم) در سنگ‌شناسی و گوهرهای آرایشی که خواجه نصیر تمام کتاب تنسوخ نامه را از آن برداشته و نامی از آن نبرده است و سعادت نامهٔ علاء طبری از قرن هفتم در علم دیوان و سیاق شناسانیده شود.

۵ـ دو نکته در فهرست‌نویسی نسخه‌های فارسی

در فهرست‌نگاری نسخه‌های فارسی، توجه به دو ویژگی و خصوصیت که تاکنون یا مورد توجه نبوده و یا به اجمال و اشاره از آن گذشته‌اند باید مورد نظر قرار گیرد (شاید تا حدودی به‌مانند نسخه‌های دیگر):

الف ـ جنبهٔ مادی و ظاهری و به‌طور کلی هنری است (کاغذ، جلد، آرایش، خط، تصویر). اگر چه متخصصانی در این زمینه‌ها به تقسیم‌بندی‌ها و سبک‌شناسی‌ها پرداخته‌اند اما با عنایت کامل به زمان نسخه و منطقهٔ تهیه آن باید گروهی متخصص با هماهنگی به بازنگری و تجسس دامنه‌دارتری به قصد مشخص و منضبط ساختن سبک‌ها بپردازند و استانداردهای مورد قبول را پیشنهاد کنند تا تشتّت آراء به حد مقدور از میان برداشته شود.

تردید نیست که تک‌نگاری‌های بازیل گرای و ب. و. رابینسون (Robinson وB.W. Ernest Grube) و فهرست نسخ خطی فارسی مصور دارالکتب المصریه نگارش نصرالله مبشر الطرازی مقداری این رشته را به سوی گسترش برده است ولی هنوز هنر کتاب‌سازی فولکوریک، مذهبی و شاهانهٔ ایران چنان که باید شناخته شده نیست. در زمینهٔ تجلید و صحافی هم باید تحقیقی تازه‌تر، مخصوصاً دربارهٔ صحافی ایرانی عرضه شود.

ب ــ رسم‌الخط نسخه‌ها از نظر ضبط کلمات و دقائق زبانی (نه از لحاظ خوشنویسی و هنری) به دو ملاحظه باید در نسخه‌های قدیم (تا اواخر قرن هشتم) معین و مشخص شود:

۱) طرز تلفظ کلمات بر مبنای اعراب‌گذاری و مشکول بودن آنهاست که طبعاً دلالت بر گویش کاتب نسخه دارد و محققان را از تغییرات زبانشناسانه و گویش‌های دیرینه فارسی آگاه می‌سازد و بحثی دقیق را می‌تواند طرح‌ریزی کند.

۲) طرز ضبط کلمات از حیث پیوستگی و گسستگی در مرکبات و مفردات است و می‌شود گفت که در هر دوره، و هر منطقه، و حتی هرکاتب ضوابط و رسم‌های گوناگونی رواج داشته است و هنوز هم مبتلابه عمومی ست و ناچار باید ضبطهای نسخه‌های قدیم را شناخت تا بر آن اساس و به اتکای منطق خط و زبان مشکلات رسم‌الخط را بتوان رفع کرد.

بنابراین نسخه‌هایی که به هر کدام از این دو جنبه کمکی باشد باید به دقت معرفی شود و آنها را که شایسته چاپ فاکسیمیله است معیّن ساخت.

٦ـ نظری به تاریخچهٔ فهرست‌نگاری عمومی

از سال ۱۳۰۵ که نخستین نسخ خطی ایران مربوط به آستان قدس (مشهد) و مجلس (تهران) انتشار یافت تا اکنون به‌طور کلی وقفه‌ای در فهرست‌نگاری پیش نیامده ولی هرچند یک بار به مناسبت وقایع عمومی و وضع مالی کتابخانه‌ها کندی روی آورده است.

در حال حاضر برای کتاب‌خانه‌های کوچک و پراکنده و آنها که دارای نسخ معدود هستند طرحی عمومی در دست نیست که از تعداد آنها آگاهی به دست آید و فهرست‌نویسی آنها به‌طور اطمینان‌بخشی سرانجام گیرد.

اما در کتابخانه‌های بزرگ مانند ملی (علی‌نقی منزوی) و مجلس (عبدالحسین حائری) و مرعشی قم (احمد حسینی اشکوری) و کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (محمدتقی دانش‌پژوه) و کتابخانهٔ بنیاد دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (احمد منزوی) به‌طور منظم به فهرست‌نگاری اشتغال دارند. فهرست نگاری کتابخانهٔ ملی ملک (تهران) با انتشار جلد نهم که در سال کنونی منتشر می‌شود، به‌پایان رسیده است.

تعداد فهرست‌های نسخ خطی فارسی که در جهان انتشار یافته است به تخمین من به نزدیک هزار عنوان رسیده است لذا «کتاب‌شناسی فهرست‌های نسخ خطی فارسی در کتابخانه‌های دنیا» که به توصیهٔ یونسکو تهیه کردم و در سال ۱۳۳۷(۱۹۵۸) چاپ شده، کهنه شده است و می‌باید با طرح جدیدی به انتشار چنین کتاب‌شناسی پرداخت و کوشش‌های انجام شده را شناسانید.

می‌دانیم که J.D. Paerson در کتاب *Oriental Manuscripts in Europe and North (ZUG 1961) Amerca* که به معاضدت یونسکو تهیه شده است، ذیل نام

هریک از کشورهای اروپایی و آمریکایی شمالی فهرست‌های مربوط به نسخه‌های خطی فارسی را به ترتیب الفبایی نام هر شهر و هر کتابخانه معرفی کرده است. با وجود این اکنون ضرورت دارد بر مجموعهٔ کار افشار و پیرسن فهرست مقاله‌هایی هم که معرفی نسخه‌های خطی، حتی آنها که به معرفی یک نسخه مختص است در کتابشناسی جامع آورد شود و کاری یکباره و یک‌سره عرضه گردد.

در ایران دو نشریه هم در معرفی نسخه‌های خطی هر چند یک بار نشر می‌شد و کمک مؤثری در معرفی نسخه‌های پراکنده، دورافتاده و تک‌مانده و مخصوصاً مجموعه‌های خصوصی که امکان شخصی به نشر فهرست نداشته‌اند بود. یکی از این دو مجموعه نشریهٔ نسخه‌های خطی از انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران است که در سال ۱۳۳۹ نخستین دفترش انتشار یافت و تاکنون دوازده دفتر آن نشر شده است. دیگری که آشنایی با چند نسخهٔ خطی نام دارد که در سال ۱۳۵۵ به اهتمام دو تن از فضلای حوزهٔ علمیه قم (حسین مدرسی طباطبائی و رضا استادی) انتشار یافت و متأسفانه متوقف مانده است.

۷ـ فهرست‌نگاری گروهی

با توجه به آنچه از وضع نسخ‌ها و فهرست‌نویسی آنها گفته شد برای این که زودتر فهرست‌نویسی نسخه‌های موجود در کتابخانه‌های ایران پایان گیرد، فهرست‌نگاری کتابخانه‌ها را که طبق سنّت متکی به کار یک نفره است باید به کار گروهی درآورد و برای این کار تصورم بر این است که باید سمپوزیومی خاص در ایران با شرکت مدیران کتابخانه‌های مهم و فهرست‌نگاران متخصص نسخ خطی و مسؤولان ارگانیزاسیون‌هایی که دارای کتابخانه‌های حاوی نسخ خطی

هستند (اوقاف، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، وزارت فرهنگ و آموزش عالی) تشکیل شود و دربارهٔ روش مربوط به حصول این مقصود اتخاذ تصمیم مشترک کرد.

در ایران چند بار کوشش دسته‌جمعی برای فهرست‌نگاری نسخه‌های خطی شد و ثمربخش بود و به اشاره بد نیست یادآور شوم:

الف ــ کتابخانهٔ سپهسالار با همکاری محمدتقی دانش‌پژوه و علی‌نقی منزوی.

ب ــ کتابخانه‌های شهرستان‌ها که انجمن آثار ملی طرح محمدتقی دانش‌پژوه و این‌جانب را پذیرفت تا توسط متخصصان و ادبای هر شهر فهرست نویسی نسخ‌خطی آنجا انجام شود. برای شش کتابخانهٔ مشهد (توسط کاظم مدیر شانه‌چی، عبدالله نورانی، و تقی بینش) و کتابخانهٔ عمومی رشت (محمد روشن) فهرست‌هایی تهیه و در سه جلد چاپ شد.

ج ــ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی که مجلد یازدهم تا شانزدهم آن حاصل کار گروهی چند فهرست‌نویس با هم است.

د ــ کتابخانهٔ ملی ملک در نه جلد که نتیجهٔ کار مشترک ده فهرست‌نگار است.

۸ـ فهرست مشترک

پس از تألیف مهم و ابتکاری C.A.Storey ، احمد منزوی که سال‌هایی چند در نگارش فهرست نسخ خطی تجربه عملی و ممارست یافته بود و جز این در تهیه و چاپ چند جلد از کتاب الذریعه تألیف پدرش به او کمک کرده بود

درصدد تهیهٔ فهرست مشترک از نسخه‌های خطی فارسی موجود در ایـران برآمـد (از سال ۱۳٤۸) و توانست قسمتی از آن را در شش جلد به چاپ برسـاند. او نـه تنها همهٔ فهرست‌های چاپ شدهٔ ایران را دیده و اسـتخراج کـرده بـود بلکـه نـام نسخه‌هایی را که شخصاً در کتابخانه‌های مختلف دیده بـود و فهرسـت چـاپی از آنها در دست نبود در این فهرست مندرج کرد. گاهی هم نام نسخه‌هـای موجـود در کشورهای دیگر را براساس منابع و مراجعی که به فارسی ترجمـه شـده و یـا اصل آن فهرست‌ها را خود به تفاریق دیده بود وارد کرده است.

منزوی پس از این که ششـمین جلـد کتـابش منتشـر شـد چـون فعالیـت مؤسسهٔ ناشر متوقف شد به پاکستان سفر کرد و موفق شد در آن‌جا طرح نـوی را به «مرکزتحقیقات فارسـی ایـران و پاکسـتان» (راولپنـدی) بپذیرانـد و بـه چـاپ فهرست مشترک تازه‌ای بپردازد و آن فهرست مشترک نسخه‌های خطـی پاکسـتان است که یازده جلد آن نشر شده است (۱۹۸۳–۱۹۹۰).

کار ابتکاری او در مجلدات اخیر این فهرسـت افـزودن فهرسـت‌واره‌هـایی است به ترتیب موضوعی حاوی نام و نشان کتـاب‌هـای خطـی و چـاپی فارسـی مربوط به هر موضوع و براساس ترتیب اسم کتاب، با ارجاع به مآخذ و منابع این قسمت منحصر به معرفی نسخ پاکستان نیست.

اکنون که این گزارش نگارش می‌یابد احمد منزوی در تهران مذاکره دربارهٔ فعالیت دیگری را در همین زمینه فهرست مشترک با «بنیاد دایرةالمعـارف بـزرگ اسلامی» آغاز کرده است که به‌طور خلاصه عبارت است از این که فهرسـتواره‌ای را که در جلد ۱۱ فهرست مشترک پاکستان آغاز کرده است ادامه دهد.

در زمینهٔ مربوط به فهرست مشترک یادی هم باید از سه طرح دیگر بشـود:

یکی فهرست موضوعی نسخه‌های عربی ایران است که محمد باقر حجتی، فهرست‌نویس نسخ خطی دانشکده الهیات از چند سال پیش به تهیهٔ آن دست برده و آن را بر اساس فهرست‌های چاپ شده کتابخانه‌های عمومی (نه مجموعه‌های‌خصوصی) به ترتیب موضوعی و تاریخ نگارش و اسم کتاب فراهم کرده و مرکز اسناد و مدارک وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ جلد اول آن پرداخته است. دیگر فهرست مشترک کتاب‌های فقه و حدیث است اعم از فارسی و عربی که مؤسسهٔ بنیاد انقلاب اسلامی بانی تألیف آن شده است. آخرین همه فکری است که محمدتقی دانش‌پژوه برای اجراء به دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران القاء کرد. نظر او بر این بود که برای پیشرفت تحقیقات ایرانی اطلاعات مندرج در کتاب‌های کارل بروکلمن و فؤاد سزگین و کارل استوری و هوفمان و فهرست‌های چاپ ایران درهم کرده شود و یونیون لیستی باشد که فی‌المثل اطلاعات مربوط به ابن سینا اعم از فارسی و عربی در یک جا و با هم به دانشمندان عرضه شود و مقام فرهنگ ایرانی مشخص باشد. تهیهٔ فهرست‌های مشترک از مجموعه‌های فارسی یک کشور هم از کارهای مهم و با ارزش است و به همین ملاحظه باید از فهرستی که اخیراً آقای م. پیه مونتسه منتشر ساخته و طبق آن معلوم شده است که ٤٣٦ نسخه خطی فارسی در کتابخانه‌های شهرهای مختلف ایتالیا موجود است یاد کرد و آن را الگویی برای کارهای مشابه قرار داد.

۹ـ عکس و میکروفیلم

نخستین اقدام برای عکسبرداری از نسخ خطی را محمد قزوینی حدود سال ۱۹۲۵م. به دولت ایران پیشنهاد کرد و خود مأمور شد در اروپا از نسخه‌های

مهم و معتبر که در درجهٔ اول اهمیت برای تصحیح و چاپ و موجب پیشرفت تحقیق در زمینهٔ تاریخ و ادبیات ایران بود عکس تهیه کند. آنچه به وسیلهٔ او عکس تهیه شد اینک در کتابخانهٔ ملی نگاهداری می‌شود.

اما تهیهٔ میکروفیلم از نسخه‌های خطی در ایران را پروفسور هانری کربن در مدتی که مدیر انستیتو ایران‌شناسی فرانسوی در تهران بود آغاز کرد و از تعدادی نسخه‌های خطی فلسفی و عرفانی و تاریخی که بعضی از آنها متعلق به مجموعه‌های خصوصی بود میکروفیلم تهیه کرد.

پس از آن مجتبی مینوی از سوی دانشگاه تهران و وزارت فرهنگ مأموریت یافت که در کتابخانه‌های ترکیه به تجسس بپردازد و از نسخه‌هایی که مناسب می‌یابد میکروفیلم بگیرد. او این کار را با دلبندی و پشتکار ستایش‌انگیز در مدت قریب به شش سال انجام داد و میکروفیلم‌هایی را به ره‌آورد آورد که مایهٔ اصلی تشکیل بخش میکروفیلم کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران بود.

پس از او دکتر ذبیح‌الله صفا از نسخه‌های فارسی مهم کتابخانه‌های موزهٔ بریتانیا و ملی فرانسه به میکروفیلم‌برداری پرداخت که همه برای نگاهداری در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران بود. جز این خود کتابخانه هم از مجموعه‌های خصوصی و عمومی ایران و خارج منظماً میکروفیلم درخواست کرده و اینک مجموعه‌ای که تعداد آن به حدود ۷۵۰۰ رسیده و سه جلد فهرست برای آن توسط محمدتقی دانش‌پژوه چاپ شده است.

این نکته را باید در نظر داشت که اهمیت مجموعهٔ میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران بر این است که مقدار زیادی از آنها از نسخه‌های متعلق به مجموعه‌های خصوصی میکروفیلم شده است.

کتابخانه‌های آستان قدس (مشهد) و مرعشی (قم) و ملی هم دارای میکروفیلم هستند. کتابخانهٔ ملی ملک فقط از مجموعهٔ خود میکروفیلم تهیه کرده تا خوانندگان به جای مراجعه به اصل نسخ از میکروفیلم استفاده کنند. کتابخانه مرعشی (قم) اخیراً جلد اول نسخه‌های عکسی خود را منتشر ساخته و در آن ۵۰۰ نسخه از ۲۰۰۰ تا معرفی شده است.

۱۰ـ فاکسیمیلهٔ نسخه‌های خطی

در احیای متون کهن فارسی خوشبختانه دو گونه اقدام می‌شود: یکی تصحیح انتقادی متون از روی نسخ خطی است که در این پنجاه و چند سالهٔ اخیر نزدیک به دو هزار متن کلاسیک در ایران به چاپ رسیده.

دیگر طبع فاکسیمیله (عکسی) است که سابقهٔ آن به حدود بیست سال می‌رسد و دانشگاه تهران و انجمن آثار ملی در این کار پیشگام بوده‌اند.

اخیراً مؤسسهٔ خاصی به نام «مرکز انتشار نسخ خطی» وابسته به بنیاد دایرة المعارف اسلامی به منظور چاپ عکسی نسخ منحصر به فرد و ممتاز و معتبر قدیمی، هنری و خط مؤلف تأسیس شده است و در ظرف دو سال که از آغاز کارش می‌گذرد پنج کتاب از جمله نسخهٔ مورخ ٦٦٧ مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار تألیف تاج‌الدّین محمد شهرستانی (به زبان عربی) را به چاپ رسانیده.

پنجاه و پنج سال پیش محمد قزوینی به درخواست دولت ایران نوزده متن مهم را برای چاپ شدن معرفی کرد و نسخه‌های مهم آن را برشمرد. اما از آن میان هنوز متن‌های هفت اقلیم امین احمد رازی و مجمل فصیح خوافی و تاریخ جهان‌آرا وزبدةالتواریخ ابوالقاسم کاشانی و زبدةالتواریخ حافظ ابرو و تاریخ راقم

میر شریف سمرقندی و کیهان شناخت حسن قطان مروزی یا چاپ نشده است و یا چاپ انتقادی ندارد.

اینک هم ضرورت فرهنگی اقتضا دارد از میان فهرست‌های نسخ خطی و فهرست‌های مشترک فهرستی انتخابی در هر رشته توسط گروه متخصص معین شود تا براساس آن فهرست نسخه‌های خوب و اصیل و با اساس مشخص گردد و هرچه زودتر به یکی از صور نشر انتقادی - نشر فوری مضبوط - نشر فاکسیمیله در مدتی مثلاً ده سال این برنامه به اجرا درآید و مجدداً فهرست دیگری تهیه و نسبت به اجرای آن اقدام شود.

چون از من خواسته‌اند گفتارم دربارهٔ نسخه‌های خطی فارسی باشد اگر چه این گزارش ممزوجی بود از تاریخچه و اطلاعات مربوط به نسخه‌های خطی فارسی و عربی و ترکی موجود در ایران، پیشنهادهای خود را که ناظر به نسخه‌های هر سه‌زبان است به شرح زیر خلاصه می‌کنم:

الف ـ برای هر سه زبان

ـ تأسیس مرکز تربیت نسخه‌شناس و فهرست‌نگار عربی و فارسی و ترکی در یکی از دانشگاه‌ها با عنایت مخصوص به ضوابط و اصول و اصطلاحات سنّتی.

ـ تدوین قواعد نسخه‌شناسی و فهرست‌نگاری و چاپ آن به زبان اصلی و زبان انگلیسی.

ـ تهیه آمار نسبةً دقیق از موجودی نسخ خطی ایران و تعیین مقدار فهرست شده و ناشده.

ب ـ برای زبان فارسی

ـ تهیهٔ فهرست مشترک الفبایی به صورت Union List

ـ نسخ فارسی فهرست شده در جهان

ـ تهیهٔ کتاب‌شناسی فهرست‌های نسخ خطی فارسی به طوری که معرفی‌های تک‌نسخه‌ای مندرج در مجلات را نیز دربر گیرد.

ـ تهیهٔ فهرست انتخابی فوری از نسخه‌های فهرست ناشده فارسی هر کشور بر اساس زمینه‌ای که گروه متخصص، شناساندن آنها را در رشته‌های مختلف ضرور می‌دانند.

ـ تهیهٔ فهرست سالشماری Chronologique نسخ معتبر قدیم برای تعیین ضابطه‌های مربوط به خط و تلفظ زبان فارسی تا سال هشتصد هجری.

ـ گردآوری یادداشت »عرض«هایی فارسی و فهرست‌های قدیمی که مشخصات نسخه‌ها در آنها مضبوط مانده و این دو کار برای تشخیص مصطلحات و استخراج قواعد فهرست‌نگاری ضرورت دارد.

ـ تهیهٔ فهرست انتخابی از متون ارزنده فارسی و شناساندن نسخ آنها که برای چاپ و نشر اولویت دارد.

یادداشت:

۱. همین جا یک اختلاف بیّن وجود دارد. ایشان کلمه کتابشناسی را با گرفتن از مفهوم سنّتی و قدیمی‌کتاب شناسی برای معرفی و شناخت «مشخصات خطی» (description) به‌کار برده است در حالی که‌دیگران کتاب‌شناسی را به جای bibliographie مصطلح ساخته‌اند.

انجمن‌های ادبی*

ایرج افشار

سخنی از گذشته دور

گرد آمدن ادیبان و شاعران فارسی‌زبان در مجالس ادبی سرگذشتی دراز دارد و گزاف نخواهد بود اگر بگوییم هم سابقه است با تاریخ شعر فارسی دری. این‌گونه از گرد آمدن ادیبان و شاعران همیشه مایهٔ گسترش ادبیات و جلوه‌گری ذوق شعری و بالیدن نهال‌های جوشان و رویان هنر و اندیشه بوده و هست.

در منابع تاریخی و ادبی، قصه‌ها و نکته‌های زیاد و خواندنی در همین زمینه می‌بینیم که هنوز کسی به گرد آوردن و سنجش تاریخی آنها نپرداخته. همین گوشه‌ها و نکته‌هاست که اگر گردآوری شود ما را بر چگونگی همنشینی مردمان فاضل و«نخبه» مخصوصاً شاعران قرون پیش آشنا می‌سازد و در حقیقت محیط فرهنگی و«روشنفکری» زمان‌های گذشته دور را به ما نزدیک می‌سازد. مانند داستان مشهوری که زکریای قزوینی در آثارالبلاد (به زبان عربی) دربارهٔ

---

* آینده، سال ۱۰: (۱۳۶۳) ، صص ۷۹۵ تا ۸۰٤ و سال ۱۲ (۱۳٦٥) ، ص ۳۷٦ تا ۳۸٤.

سخنسرای ایران‌دوست مافردوسی آورده و ظاهراً دولتشاه سمرقندی از آنجاست که آن قصه را در تذکرهٔ خویش گنجانیده است. دولتشاه می‌نویسد :

«در سر او (فردوسی) آرزوی صحبت استاد عنصری بود... تا روزی به حیله خود را در مجلس عنصری گنجانید و در آن مجلس عسجدی و فرخی که هر دو شاگرد عنصری بودند حاضر بودند... استاد عنصری فردوسی را چون مرد روستایی‌شکل دیده از روی ظرافت گفت ای برادر در مجلس شعرا جز شاعر نمی‌گنجد. فردوسی گفت بنده را در این فن اندک مایه‌ای هست. استاد عنصری جهت آزمون طبع او گفت ما هر یک مصرعی می‌گوییم. اگر تو مصرع دیگر گویی تو را شاعری مسلّم داریم:

عنصری گفت: چون عارض تو ماه نباشد روشن
عسجدی گفت: مانند رخت گل نبود در گلشن
فرخی گفت: مژگانت گذر همی‌کند از جوشن
فردوسی گفت: مانند سنان گیو در جنگ پشن

(تذکرهٔ دولتشاه طبع ادوارد براون، ص ۵)

منظور از آوردن این داستان که محققان احوال فردوسی آن را به حق بی‌پایه و از تیرهٔ افسانه دانسته‌اند تصوری است که از صحنه و مجلس انس ادبی شاعران در قرون قدیم پیدا می‌شود و می‌توان دریافت که شاعران بزرگ با همترازان و هم‌سخنان خویش مجمع می‌ساخته‌اند و هر کسی را آزادانه و به آسانی به آن گونه مجالس راه نبوده است. مگر آن که طبعی بلند در شعرسرایی و مایه‌ای برجسته در زمینه‌های ادبی می‌داشته است.

انجمن‌ها و محفل‌های ادبی که در روزگاران هزار ساله در شهرهای قلمرو زبان فارسی و هر کناری از پهنهٔ ایران تاریخی وجود می‌داشت، همیشه مرکز

تجمّع مردم سخندان، شاعر و همه صاحبان تفکر و بینش برتر (به اصطلاح امروزروشنفکر)[۱] بود و هماره از آن همنشینی‌ها فایده‌های آشکار در نشر ادب فارسی حاصل شده و یکی از راههای آسان پرورش فکری و گسترش هنر و ذوق والا بوده‌است. بی‌گمان بسیاری از پیشرفت‌هایی که در جریان‌های ادبی به‌دست آمده مرتبط می‌شود به همین گوشه از همسخنی و هماوردی ادبا در یک محفل انس و ادب و بی‌گمان این مجامع از خصایص و حیثیت‌های دراز دامنه‌ای است که تاریخ فرهنگی ایران یادگارهای خوبی از آنها دارد.

تجمع ادبی شاعران و ادیبان را به دو شکل می‌بینیم: یکی دوستانه و خصوصی به صورت حلقه و محفل انس و دیگر رسمی و دیوانی.

دستهٔ اول همنشینانی بودند که آزادوار، بنا بر هماهنگی مشرب و سلیقه و به‌تناسب سن و سال و حدود و قیود دیگر با یکدیگر نشست و خاست می‌کردند.

دستهٔ دوم بنا بر تکلیف دیوان و به اقتضای رعایت روزگار و طبعاً برای کسب معاش و معمولاً به‌صورت گروه‌های ناهماهنگ و غیرمتجانس در یک محفل جمع می‌شدند... شاید از همین نوع بوده است تجمع آن چهارصد شاعری که گفته‌اند دردربار سلطان محمود غزنوی بوده‌اند.

در میان گروهی که به دستگاه شاهزادگان تیموری و بعضی از امرای شیبانی ماوراءالنهر به مناسبات ادبی و هنری و به اقتضای مشاغل خود (خوشنویسی، نقاشی، کتابداری، تذهیب‌کاری) راه داشتند، مناظره‌ها، مشاجره‌ها، مباحثه‌ها و چشم و هم‌چشمی‌های زیاد وجود داشت و همیشه برخوردهای میان ادبا و شعرا بر همین منوال بوده است.

آشکار است که هماره تجمعات دور از تشریفات، به شکل حلقه‌های

خصوصی ادبی بیشتر بر رونق و رواج ادبیات می‌افزاید. و اگر هم این جمع شدن‌ها حالت وقت‌گذرانی داشته باشد باز فایده‌بخش‌تر است از هر گونه تجمعی که دستوری بشود و جنبهٔ دولتی داشته باشد. در همه روزگاران، هم مشربی و هم‌دندانی شاعران ایران در دامنه یافتن قلمرو سخن فارسی تأثیری عمیق‌تر داشته است تا آنچه باشکوه و جلال دستوری در جریان‌های ادبی دربارها و دستگاه‌های دیوانی دیده شده است.

با وجود این دربارهای پادشاهان و دستگاه‌های امیران و وزیران از جاهایی بود که شاعران و ادیبان را مجال ورود به آنها پیدا می‌شد و از رفت و آمد آنان بدان درگاه‌ها بود که نیازمندی زندگی را (از قبیل اسب و جو و کاه و کاغذ) برآورده می‌کردند. دیوان کمتر شاعری است که از قطعه شعر در این موارد خالی باشد.

به گواهی نوشته‌های پیشینیان بسیاری از پادشاهان ایران مقام شاعران را گرامی می‌داشتند و در نگاه‌داشت آنها می‌کوشیدند. اینک چند گواه از یک تذکره نامدار (دولتشاه سمرقندی) آورده می‌شود.

* بهرام شاه):... «پادشاه فاضل و دانشمنددوست و شاعرپرور و عالم‌نواز بوده است. دارالملک غزنین به روزگار او مرکز فضل شده...» (ص ۷۵)

* ارسلان بن طوسی): ... «شعر را دوست داشتی و همواره مجلس او ازحضور شعرا و ندما خالی نبودی.» (۸۲)

* ملک منوچهر اخستان پادشاه شروان): «شعر را دوست داشتی و علما و فضلا در مجلس او محترم بودندی و شعرای اطراف به خدمتش مایل شدند».

* خوارزمشاه اتسز): «روزی در خوارزم علما مناظره و بحث می‌کردند در مجلس خوارزمشاه اتسز و رشید (وطواط) در این مجلس ناظر بود. مناظره و بحث و تیززبانی آغاز کرد.» (۸۷)

در بدایع الوقایع واصفی حکایات زیادی هست که ما را با وضع انجمن‌ها و نشست‌های ادیبان در شهرهای ادب‌خیز چون هرات و بخارا آشنا می‌کند، به‌طور مثال این موارد است که از آن نقل می‌شود:

* «مولانا بنائی و خواجه آصفی و... و غیرهم مجمعی می‌ساختند و سخن شعر و شعرا در میان می‌انداختند...» (چاپ تهران، جلد اول صفحه ۹۷)

از همین قبیل است آنچه عبدالکریم بخاری در سفرنامهٔ خود می‌نویسد که تیمورشاه افغان هفته‌ای یک شب بعد از نماز شام مجلس علماء داشت. با علما طعام می‌خورد و بعد از طعام به مباحثه می‌پرداختند. (چاپ پاریس، صفحهٔ ٤٣)

در کتاب‌های مجالس‌النفائس و تحفهٔ سامی و تذکرهٔ نصرآبادی از این نوع مطلب زیاد است و چون نمی‌خواهیم که دامنهٔ سخن به درازا بکشد آوردن مطلبی از آنها مورد ندارد.[۲]

علاقهٔ درباری‌ها به شعر و ادب یکسان نبود. شاید بیش از همه سلسله‌ها شاهزادگان تیموری و بعد از آنها شاهزادگان قاجاری بودند که از شاعران و ادیبان محفل‌ها می‌آراستند.

ناصرالدین شاه قاجار هم توجهی خاص به مجالس ادبی داشت. معیرالممالک در پرده‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه نوشته است:

«در روز شرفیابی شعرا و بذله‌گویان: شمس‌الشعرا سروش، مایل افشار، مشتری، خلوتی و غیره که بالغ بر سی تن می‌شدند به حضور می‌آمدند و هریک مدیحه و شعری مناسب حال خوانده مورد مرحمت و انعام واقع

می‌شدند. گاه به اشارهٔ شاه دو یا چند تن بداهه‌وار به هجو یکدیگر می‌پرداختند و مجلسی‌بس دیدنی تشکیل می‌یافت.» (چاپ دوم، صفحه ۷۳)

قاسم غنی در جلد سوم یادداشت‌های خود ذکر روشنی از چند باری که محققان و ادیبان درجه اول ایران در چهل سال پیش به راهنمایی ذکاءالملک فروغی مجمع رسمی ادبی ساخته بودند، کرده است. (چاپ تهران، جلد سوم، صفحه).

از میان صدور و وزرای فاضل و ادب‌دوست گذشته، آنها که «تشخّص طلب» بودند مجالس ادبی و محاضرات داشتند و ادیبان و شاعران به آن محافل آمد و شد می‌کردند. شاید مجالسی که در محضر دو وزیر دانشمند و دانش دوست: رشیدالدین فضل‌اللَه طبیب و امیر علی‌شیر نوایی تشکیل می‌شد مهم‌تر بوده است از آن دیگران.

در حبیب‌السیر آمده است که خواجه مجدالدین محمد وزیر (در دورهٔ نوادگان تیمور) پس از رسیدگی به امور دیوانی «تا نزدیک نیمه‌شب با طایفه‌ای از افاضل روزگار و علماء رفیع مقدار صحبت می‌داشت و هر کس بیشتر به هزل می‌پرداخت بیشتر پسندیده می‌افتاد.» (۱۸۲:٤)

یادگار این روش سنتی در دورهٔ قاجاری پایدار بوده و مخصوصاً در خانهٔ عده‌ای از شاهزادگان درجهٔ اول چون محسن میرزا میرآخور، فرهاد میرزا معتمدالدوله، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، سلطان‌مراد میرزا حسام‌السلطنه از این مجلس‌ها وجود داشته است. حسین‌قلی‌خان نظام‌السلطنه مافی در خاطرات خودبه یکی از مجالس ادبی زمان خود اشارتی کرده و نوشته است:

«از حسن اتفاق در منزل شاهزاده حسام‌السلطنه حکیم الاهی و ملک‌الشعرا و قاسم‌خان عموی ملک‌الشعرا و میرزا سید علی تفرشی مجدالاشراف و میرزاتقی سپهر که همگی از ادبای محفل و دارای خط بودند حضور داشتند.« (٤:١)

امین‌السلطان از صدوری بود که به چنین کاری می‌پرداخت. وثوق‌الدوله و برادرش قوام‌السلطنه از کسانی بودند که همین سنت را نگاه داشتند و شاعران هم به مجالس آنها راه داشتند. ملک‌الشعرای بهار شاعر توانای نامدار این عصر به مجلس آن دو برادر راه داشت و دوست و همکار سیاسی آنها در جریان‌های مملکتی بود.

*

یکی از «پاتوق‌های» وقت‌گذرانی شاعران و نشستگاه‌های دلپذیر برای آنان، از عهد صفوی به بعد قهوه‌خانه بود. در همه شهرها، مخصوصاً اصفهان شاعران و فاضلان از صدرنشینان قهوه‌خانه‌ها بودند. این گروه به قهوه‌خانه‌ها می‌آمدند و اوقات فراغت خود را در آنجا می‌گذرانیدند و خود موضوعی است که باید به‌طور مجزا بدان پرداخت.[۳]

در تذکرهٔ نصرآبادی، ضمن احوال شاعران به مواردی برمی‌خوریم که نحوهٔ آمد و شد آنان به قهوه‌خانه‌ها برگفته شده و مخصوصاً آنچه مؤلف در شرح احوال خود نوشته به‌خوبی ما را با آن محیطی که مطلوب شاعران آن روزگار بود آشنا می‌کند. نوشته است:

«... تبارک‌الله از آن مجمع، جمعی باقر علوم نظری و یقینی و گروهی حاوی موسیقی و ترجمان اصول و فروع دین از تجلی طبع‌شان ساحت قهوه‌خانه وادی موسی و معنی در خاطرشان مقارنهٔ خورشید و مسیحا. بعضی

به نظم اشعار گوش جان را به گوشوار لئالی آبدار مزین می‌ساختند و قومی در ترتیب معما زلف خوبان را در پیچ و تاب می‌انداختند. سرعت نظم‌شان به مرتبه‌ای که تا نام بیست پرده بودی معمار خاطرشان به دستیاری ستون خامه به عمارت آن می‌پرداخت... از فیض صحبت‌شان که کیمیای سعادت است مس قلب کمینه همسنگ طلا گردید... به سبب مراعات آداب در مجالس اصحاب مانند جدول حاشیه‌نشین بودم...» (ص ٤٥٩-٤٥٨)

در عصر صفوی قهوه‌خانه به‌طور کلی از جایگاه‌های نشست و خاست «مردم فرهنگی» بود. مجمعی بود که نقال و سخنور و درویش و قصه‌خوان و شاهنامه‌خوان و مناقب‌خوان و مدایح‌خان، هنر خود را به حاضران عرضه می‌کردند. آنجا، میان شاعران شعر رد و بدل می‌شد و در حقیقت انجمن و محفل مباحثه و مشاعره زمان خود بود.

در تذکرهٔ نصرآبادی مواردی چند هست که نحوهٔ ورود شاعران تازه‌کار و نوجوان به محفل شاعرانی که در قهوه‌خانه‌ها انجمن می‌کردند بیان شده است. شاعران تازه‌کار از دورهٔ حاشیه‌نشینی در قهوه‌خانه فرصتی می‌یافتند که آرام آرام خود را به رسته موزونان بکشانند.[٤] «موزونان) اصطلاحی بود برای شاعرانی که شعرشان به درجه قبول می‌رسید و اجازه آن می‌یافتند که در مجالس شاعران خودی بنمایند.

از هنگامی که مظاهر تمدن اروپایی در جامعه رسوخ پیدا کرد، تجمع ادبا و شعرا از قهوه‌خانه‌ها به هتل‌ها و کافه‌ها کشیده شد. فریدالملک قراگوزلو همدانی در خاطرات خود نوشته است که در سال ۱۳۲۵ قمری «هتل دوفرانس» (تهران) محل آمد و شد این گروه از مردم بود. سی چهل سال پیش هم «کافه فردوسی»

چنان حالتی یافته بود و مخصوصاً چون صادق هدایت در آنجا می‌نشست جمع زیادی از روشنفکران آن روزگار به دور او گرد می‌شدند.

انجمن‌های شناخته شده عصر قاجار

نخستین مجمع‌های ادبی شناخته شده که دارای هدف و نوعی سازمان بودند مربوط است به دورهٔ مشهور به عصر بازگشت، یعنی اوایل قرن سیزدهم هجری. در این دوره سید علی مشتاق اصفهانی گروهی از شاعران اصفهان را به دور خود گرد آورد و با همنشینی و همسخنی آنان در نقد و نظر نسبت به دورهٔ سبک هندی بود که یکی از جریان‌های بااهمیت ادبی زبان فارسی به‌وجود آمد.(۵)
از انجمن‌هایی که در دورهٔ ناصری وجود داشت چند محفل شناخته شده است:

یکی انجمنی بود از شعرا که مورد توجه میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان واقع شده و خود او اغلب در جلساتش شرکت می‌کرد و شاعران معروف وقت مانند محمدحسین فروغی، ادیب‌الممالک فراهانی، ادیب پیشاوری، قدسی، عنقا، سرائی در آن شرکت می‌کرده‌اند. (مقدمهٔ همایی بر دیوان طرب، ص ۳۲)

دیگر محفلی بود که در خانهٔ شاهزاده علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم که خود از دانشمندان و شاعران بود)متخلص به بیانی(تشکیل می‌شد. و ظاهراً همان مجمعی است که میرزا عبدالرزاق خان بغایری معلم مدرسهٔ دارالفنون دربارهٔ آن گفته بوده است که »زمان ناصرالدین شاه بزرگترین انجمن ادبی در منزل شاهزاده اعتضادالسلطنه هر شب تشکیل می‌شد.« (مقدمهٔ کیوان سمیعی بر دیوان صابر همدانی، ص ۱۹).

افضل‌الملک (غلامحسین) هم در افضل‌التواریخ (ص ٤۲۳) اشاره‌ای به انجمنی کرده است از گروهی از شاعران.

«در دورهٔ ناصری و مظفری، در ایران از شاه و گدا و رجال و نساء و شهری و رستاقی صدهزار نفر هستند که شعر می‌سرایند. اغلبی شاعر و اکثری متشاعر و قلیلی «شویعر» هستند و من اشعار غالب این شعرا را شنیده یاخودشان را دیده‌ام، بهتر از جمیع آنها مرحوم حسینقلی‌خان سلطانی «کلهر» و مرحوم فتح‌الله‌خان شیبانی بودند و این دو نفر با جناب شرف‌المعالی آقای میرزا سید محمد بقا تخلص که بعد از مرحوم میرزا آقاخان پرتو اصفهانی... مأنوس بودند و غالباً انجمن داشتند و گاهی به بنده منزل تشریف می‌آوردند».

طرب شیرازی که خود به انجمن‌های ادبی رفت و آمد می‌کرد در قصیدهٔ «انجمنیه» دربارهٔ انجمن شعرای تهران ـ که میان سال‌های ۱۳۱۳–۱۳۰۸ قمری سروده ـ نام بیست و سه شاعری را که بدان انجمن پیوسته بوده‌اند آورده است.

مقارن همین دوران است که شاعرانی دیگر در اصفهان (مسکین و پرتو وآشفته و ساغر و عمان سامانی) در آن شهر انجمن شعرا داشتند. (مقدمهٔ همایی بر دیوان طرب، ص ۲۹.

متعاقب این روزگار انجمن‌های دیگری در اصفهان به‌وجود آمد که یکی از آنها «انجمن عنقا» نام داشت و آن را عنقا ملک‌الشعرای اصفهان بنیاد گذارده بود (دیوان طرب، ص ۳۲) و دیگری نامبردار شده بود به انجمن ملا محمد ابوالفقرا. (حاشیه، همان، ص ۳۲)

چند تن از شاعران اصفهان (طرب، رشحه، عمان سامانی، مسکین، چاووش) قصاید «انجمنیه» دارند و مرحوم استاد جلال همایی به تفصیل به ذکر آنها و نقل اشعارشان پرداخته است (برگزیدهٔ دیوان سه شاعر اصفهان، صفحات ۱۵۵–۱۱۱ از مقدمه) و در اینجا چند بیت از هر یک از آنها را به‌طور نمونه می‌آوریم.

از قصیدهٔ طرب که به خواهش اتابک میرزا علی‌اصغرخان سروده شده:

دوش در انجمنی بودم و جمع شعرا
جمع بودند همه مجمع خوبی و صفا

(دیوان، ص ۳۵-۳۱)

دربارهٔ انجمن شعرای تهران از قصیده همای شیرازی:

امشب به مجلس شعرای بزرگوار
ناهید پرده‌زن بود و ماه پرده‌دار
مجلس چو آسمان و ز خیل سخنوران
خورشید و ماه و کوکب رخشنده آشکار

(ص ۱۲۳-۱۲۱، مقدمه)

عمان سامانی سروده است :

دیگران را شور بستان بر سر و شوق چمن
ما و رندان غزلخوان و فضای انجمن
ما هنر را اخترانیم انجمن ما را سپهر
ما سخن را بلبلانیم انجمن ما را چمن
محفلی آماده در وی هم محبت هم صفا
مجمعی آواره از وی هم تکلف هم محن
صاحب این انجمن پیری که از بس روشنی
آفتاب اندر بر رایش نیارد دم زدن

(ص ۱۳۹-۱۳٤)

مسکین اصفهانی در این زمینه سروده است:

گرچه ایشان دوسه‌سال است که آراسته‌اند
محفلی انجمنش نام و به هر هفته به پاست
صاحبی دارد آن مجلس کز پاک‌دلی
در سراپایش تا می‌نگری نور خداست
(ص ۱٤۲-۱٤۱)

در همهٔ این قصاید نام شاعران معروف وقت آورده شده است. «رشحه» و «چاووش» هم در قصاید خود به آوردن نام شاعران پرداخته‌اند.

فرصت شیرازی (شاعر) که در سال‌های ۱۲٦۷-۱۲٦٦ به اصفهان سفر کرده بود در دیوان خود نوشته است: «روزهای جمعه انجمنی در اصفهان تشکیل می‌شد که جمعی از شاعران در آنجا طرح غزل[٦] می‌کردند.» (دیوان فرصت، ص ۱٤۱).

از انجمن‌هایی که شاعران و فرهنگ‌خواهان شیرازی در شهر شیراز داشتند یکی آن انجمن بود که یادگار خوبی از آن بر جای مانده و آن عکس دسته جمعی است از دوازده شاعری که در سال ۱۳۱۵ قمری مجلس شعر و ادب داشته‌اند.[۷]

فرصت‌الدوله در دیوانش (ص ۱۷۲) از «انجمن معارف» یاد می‌کند که خود بنیادگذار آن بود. این انجمن در سال ۱۳۲٦ قمری آغاز به‌کار کرد. فرصت می‌نویسد: «هفته‌ای دو روز انجمنی به اسم معارف تشکیل داده با اعضایی که در آن انجمن بودند در امر معارف مشاوره می‌نمودیم».

انجمن ادبی مشهد به همت میرزا محمدخان ملکزاده (برادر ملک‌الشعرا که سمت ریاست معارف را داشت) تأسیس شد و سید حسن مشکان طبسی رئیس

آن انجمن شد و هموست که مجلهٔ دبستان را نشر کرد و آثار اعضای انجمن را در آن مجله به چاپ می‌رسانید این مجله در ۱۳۰٦ تعطیل شد.

نخستین مجمع ادبی شهر تبریز که یادش در خاطره‌ها ماند و ذکرش در مراجع آمده انجمن مدرسه لقمانیه است که در سال ۱۳۱۸ قمری به سرپرستی ادیب‌الممالک فراهانی تشکیل می‌شد و سید حسن تقی‌زاده و محمدعلی تربیت و قاسم خان والی از کسانی بودند که در این انجمن کار می‌کردند (تاریخ فرهنگ آذربایجان، جلد دوم، تبریز ۱۳۳٤، ص ٦۸).

کمی بعد از آن، در آغاز پیشامد مشروطیت مجمع تازه‌ای به نام «هیئت معارف» به همت سید حسین‌خان مستشاری به‌وجود آمد. (همان مأخذ، ص ٦۹)

پس از آن «جمعیت نشر معارف» در سال ۱۲۹۷ تشکیل شد در سال ۱۳۰۱ در موقعی که محمدعلی تربیت به ریاست معارف آذربایجان رسید «انجمن ادبی ادارهٔ معارف» را تأسیس کرد. و بالأخره ادیب‌السلطنه سمعیی که در سال ۱۳۱۲ حاکم آذربایجان شد (انجمن ادبی» تازه‌ای را به‌وجود آورد. (همان مأخذ ص ۷۱ – ۷۹. نیز نگاه کنید به کتاب داستان دوستان تألیف محمدعلی صفوت، چاپ قم، ۱۳۲۸)

در رشت و کاشان و قزوین و همدان و کرمانشاه و یزد هر چند به چند انجمن‌هایی بوده است که ذکر آنها را در کتاب‌ها و مقاله‌ها و مقدمه‌های دواوین شاعران می‌بینیم.

از عصر مشروطیت به بعد

تجمعات و حلقات ادبی که پیش از حوادث مشروطیت وجود داشت، معمولاً نام مشخصی نداشت. زیرا ادبا و شعرا غالباً در خانه‌های اشخاص گرد

می‌آمدند پس حاجت به نام و عنوان نبود. از وقتی که جریان فکری مشروطیت پیش آمد و انجمن‌های سیاسی و صنفی برای مقاصد اجتماعی و سیاسی و... تشکیل شد و هر یک نامی برای خود انتخاب کرد رسم نامگذاری به انجمن‌ها و مجمع‌های ادبی هم سرایت کرد. از این عهد است که گروه‌های ادبی با نام مشخص و معینی اعلام موجودیت می‌کرد. نمونه‌اش «مجمع ادبیات شرقیه» است که در سال ۱۳۲۵ قمری به همت ادیب‌الملک کرمانی به‌وجود آمد.

این‌گونه از مجامع ادبی در طول هفتاد سال اخیر با عناوین مختلف انجمن، مرکز، کانون، محفل، مجلس، مجمع، حوزه، حلقه، دوره، باشگاه، کلوپ، سازمان، شورا، جامعه، جمعیت، اتحادیه، گروه، دسته، و جز اینها فعالیت کرده‌اند.[۸]

محیط انجمن‌های ادبی معمولاً دوستانه و کم‌تشریفات بود و اگر جلسات آن در خانه‌های افراد برگزار می‌شد طبعاً نشست‌هایی بود خصوصی ناگزیر آزادی ورود بدانجا برای همگان نبود. البته مواقعی که جلسات انجمن‌های ادبی در محل‌های عمومی برگزار می‌شد (معمولاً در مدرسه‌ها) وارد شدن عامه افراد آزاد بوده است.

همیشه پیش آمدن دوره‌های خفقان اجتماعی و فشار استبدادی موجب آن بوده است که مذاکرات انجمن‌های ادبی کاملاً محتاطانه بشود و در این دوره‌هاست که تبادل افکار میان اعضاء انجمن در محیطی سرد و کسل‌کننده انجام می‌شد. ناچار افراد شرکت‌کننده مراقب آن بودند که سخنی از مجلس به خارج برده نشود و غالباً وحشت آن در میان بود که »خبرچینی« در مجلس حضور داشته باشد. «پلیس‌خفیه» معمولاً از این نوع اجتماعات و سخن‌هایی که در آنجا گفته می‌شد به سازمان‌های انتظامی مملکت گزارش می‌داد. ناچار هر کسی به

هنگام سخن گفتن با دیگری، تا می‌توانست سخن را »پوشیده« می‌گفت تا دردسری پیش نیاید و سخنی در میان نیاید که به تریج (طراز) قبای کسی بر بخورد.

بسیاری بودند که خاموشی می‌گزیدند و سراسر گوش می‌شدند و آنها که از هر حادثه‌ای کناره می‌رفتند از شرکت در این‌گونه جلسات پرهیز می‌کردند و آرام آرام از عضویت دوری می‌گرفتند. این همه احتیاط برای آن بود که از شعر و سخن ادبی تعبیر و توجیه خاص و ناموجّه می‌کردند و همه خوب می‌دانیم که در شعر فارسی آن کیفیّتی هست که می‌توان هر گوشه‌اش را متناسب با زمانه تأویل کرد و موضوع کهنه هزار سال پیش را به مسائل روز چسبانید.

هر زمان که محیط اجتماعی از پنجهٔ خفقان و فشار استبدادی رهایی می‌یافت سخنسرایان در انجمن‌های ادبی سخنانی انتقادی به زبان شعر و گفتار ادبی در مباحث فرهنگی و کم و بیش نکات مرتبط با مسائل روز به میان می‌آوردند و زبان شعر بی‌پرده‌تر می‌شد. از این قبیل بوده است «حلقهٔ ادبیه» که شیخ محمد خیابانی رهبر قیام تبریز به‌وجود آورده بود و می‌دانیم که افراد آن مجمع همه به فعالیت سیاسی علاقه داشتند. (رسالهٔ کاظم‌زاده ایرانشهر، در احوال خیابانی، ص ۲۷)

فعالیت فرهنگی و ادبی کسانی که به پیشکسوتی تقی رفعت و با نام «آزادیستان» در آن قیام مشارکت داشتند نمونه‌ای است دیگر و بر همین منوال بوده است فعالیت فرهنگی همهٔ حزب‌های سیاسی.

علل متعدد دیر نپاییدن انجمن‌ها و زود پاشیده شدن حلقه‌های ادبی ایران را باید در نکات زیر جستجو کرد:

ـ کنار رفتن یا مردن شاعران و ادیبان سرشناس و برجسته انجمن،

ـ ناهماهنگی میان افراد که خصوصاً از حسادت‌ها و نقارهای شخصی برمی‌خیزد و به پاشیدگی انجمن می‌کشد و گاه به دودستگی و انشعاب،

ـ مشکلات مالی، در حالی که لازمه بر سر پا نگاه داشتن هر انجمن داشتن امکانات مالی است،

ـ کم بودن وسایلی که پدیدآورندهٔ ارتباط فرهنگی میان افراد است،

ـ مقید بودن به ثبت انجمن در مراجع قانونی و مورد قبول بودن آن نزدمقامات مختلف مملکتی،

ـ حفظ کردن روش و روحیهٔ سنتی انجمن‌های ادبی، با همه افکار و آداب قدیمی آن، چون این شیوه در چشم تازه‌جویان کهنگی دارد موجب دور شدن از انجمن می‌شود.

ـ دیر میدان دادن به جوانان برای وارد شدن در انجمن و مشارکت جدی در فعالیت‌ها و ارائه نظریات تازه خود.

*

پس از این که از اواخر دوره جنگ جهانی دوم، طبقه جوان ایران به امور سیاسی و اداری ایران راه پیدا کرد و احزاب چپ مشرب به فعالیت اجتماعی و فرهنگی آغاز کردند، آرام آرام افکار ادبی جدید و تجددطلبی شاعران نوگرا رواج یافت. هر قدر این جریان تازه دامنه می‌گرفت از رونق بازار انجمن‌های ادبی سنّتی کاسته می‌شد و اینان ناچار به انزواجویی می‌شدند.

در روزگار رضاشاه، چون کانون‌ها و انجمن‌های آزاد خاموش شد دولت برای دست داشتن در امور فرهنگی و ادبی «سازمان پرورش افکار» را به‌وجود

آورد. این‌سازمان در شهرستان‌ها دارای شعبه‌هایی بود و معمولاً در مدارس متوسطه جلسه‌های ادبی ترتیب می‌داد و در آنجا سخنرانی می‌شد. سرایندگان شعر می‌خواندند و مسابقه و مناظره انجام می‌یافت. در حقیقت دولت می‌خواست کمبود فرهنگی روشنفکران را به همت خود جبران کند. این سازمان همانند برف که به تابش آفتاب آب می‌شود با پیشامد شهریور ۲۰ از هم پاشید.

از سوی دیگر شوق نوجویی و پیشتازی و تازه‌گویی پیروان شعر نو، از راه مجله‌هایی که ناشر افکار تازه‌جویان و حاوی اشعار نوسرود بود (مخصوصاً مجله سخن) موجب دیگری در رکود فعالیت دیرین و تنزل مقام و احترام پیشین انجمن‌های ادبی می‌بود. تا آنجا که این انجمن‌ها به «پاتوق» چای‌نوشی تنی چند از شاعران سالخورده و یا آنها که پیروی کامل از اصول سنتی شعر را لازم می‌دانستند منحصر شد. در حالی که کانون «دانشکده» و «انجمن ادبی ایران» در آغاز بنیادگذاری پایگاه دلنشین و تجددخواهی بود برای شاعران و نویسندگان جوان روزگار خود. رشید یاسمی و سعید نفیسی و حبیب یغمایی و هم‌سخنان و یاران آنها زمانی که بیست و چند سال بیش نداشتند دلبسته انجمن ادبی و فیض بری از آن حلقه بودند. اما پس از شهریور بیست جوان‌هایی که روزگار بیست سالگی را می‌گذرانیدند انجمن‌های ادبی را جایگاه برازنده مرتجعان و واخوردگان می‌دانستند و بیشتر به سوی احزاب و کانون‌های سیاسی کشیده می‌شدند.

شاعران جوان پراکندن شعرهای آزاد و سپید را روزنه‌ای به فضای تابناک و خوش‌منظر اندیشه‌های نو و وسیله بیان افکار خویش ساختند و در لابلای آنها، به آوردن نکته‌های سیاسی و «رمزی» پرداختند. طبعاً این‌گونه شعر در برابر شعر

سنتی بیشتر پسند خاطر جوان‌ها و تازه‌خواهان بود. لاجرم شعر سنتی و انجمن‌های ادبی‌که محل آن گونه شعر خواندن بود خواستاران محدودتر می‌یافت و عاقبت از زمانی‌که «شب شعر» برای عرضه کردن شعرهای سپید و آزاد درست شد آن شب‌ها انجمن و جلوه‌گاهی در مقابل انجمن‌های ادبی سنّتی[۹] و خسته‌کننده پیشین بود. جز این یکی از سیاست‌های نادرست فرهنگی که وزارت فرهنگ و هنر در ده سالهٔ آخر فعالیت خود پیش گرفت آن بود که انجمن‌های ادبی سنتی را به زیر بال دولتی کشانید و برای آن که آن انجمن‌های از «طراوت» افتاده ماندگاری بیابند به آنها کمک مالی کرد. اعتبارات خاصی در بودجه برای این منظور اختصاص یافت و وسایل شرکت دادن اعضای آن انجمن‌ها را در جلسات شعر و جشن‌های فرهنگ که کاملاً دولتی بود فراهم کردند و غافل بودند از این که این‌گونه حرکات برای تازگی بخشیدن به انجمن‌ها راه چاره نیست بالعکس و حتماً انگیزه تازه‌ای بود تا آزادگان و تازه‌جویان را از انجمن‌های ادبی گریزان کند. در چنین روزگار شاعرانی که از سر آزادگی و مناعت طبع خود را از این جریان‌ها دور نگاه می‌داشتند آن گروه از شاعران انجمن‌های ادبی را که در مجامع تشکیل یافته توسط دولت شرکت می‌کردند در حکم مداحان عصر غزنویان می‌دانستند. بی‌گمان آن سیاست نامناسب از علت‌های مؤثری بود که حشمت و اعتبار انجمن‌ها را از میان برد و هیچ گاه جز این نخواهد بود.

اشاره‌ای به فعالیت زنان در مجامع ادبی ضروری است. نخستین گرد آمدن آنها مربوط به زمانی می‌شود که در مدرسه دخترانهٔ آمریکایی درس می‌خوانده‌اند و جمعیتی را به‌وجود آورده بودند. پس از آن «کانون بانوان» مهم‌ترین مجمع مستقلی بود که زنان برای فعالیت‌های فرهنگی و ادبی ایجاد کردند.

کارهای انجمن‌های ادبی

آنچه در انجمن‌های ادبی و محافل ادیبان و شاعران می‌گذشت، به‌طور کلی عبارت بود از:

ـ شعرخوانی، که هماره شعر عمده‌ترین جلوه هنر ایرانی است.

ـ طرح غزل، و آن روشی بود که از اواخر عهد تیموری آغاز شده بود و مخصوصاً در دوره صفوی رواج عمده یافت و عبارت بود از این که شاعری مضمونی یا مطلع غزلی برمی‌گرفت و دیگران معمولاً با رعایت وحدت قافیه و وزن غزلی می‌سرودند و می‌خواندند. اجرای مسابقه‌های شعری و اقتفائی و تضمین کردن اشعار دیگران و نیز ترجمه کردن شعرهای خارجی به شعر فارسی از همین قبیل فعالیت‌ها بود.

ـ چشم و همچشمی‌های شاعرانه که مایه‌ای از حسادت و رقابت در آن بود. ابیات زیر که شاید از صائب باشد گویای همین نکته است:

خوش آن گروه که مست بیان یکدیگرند
ز جوش فکر می ارغوان یکدگرند
نمی‌زنند به سنگ شکست گوهر هم
پی رواج متاع گران یکدگرند
زنند بر سر هم گل ز مصرع رنگین
ز فکر تازه گل بوستان یکدگرند

ـ سرودن «اخوانیات» از مباحث دلکش و سابقه‌داری است که در ادبیات فارسی جای والایی دارد و نمونه‌هایش در دیوان اکثر شاعران هست.[۱۰]

ـ مطایبات شاعرانه (هزل و طنز و هجو)، زمینه دیگری بود که در

انجمن‌های ادبی پیش می‌آمد و نمونه‌های زیاد آن در شعر هزار ساله فارسی هست. آنچه میان خاقانی و جمال‌الدین عبدالرزاق و یا میان خواجه نصیر طوسی و سیف‌الدین باخرزی گذشته نمونه‌ای روشن است.(۱۱)

شاعران و ادیبان در مسافرت از شهری به شهری، دیدار همسخنان و هماوردان خود را غنیمت می‌دانستند و به هر دیاری فرود می‌آمدند می‌کوشیدند که با شاعران و ادیبان آنجا آشنا شوند و اگر از روزگار پیش آشنایی می‌داشتند بر آنها وارد می‌شدند. نمونه زبانزد یادی است که ناصرخسرو در سفرنامه از دیدار با قطران کرده است. هنوز این رسم زیبا میان ایرانیان پایدار است و شاعران و ادیبان در سفرها به خانه اقران خود می‌روند و از لطف محضر آنان بهره‌ور می‌شوند و در نشست‌های انجمن ادبی محلی مشارکت می‌کنند. آنچه حبیب یغمایی به پراکندگی‌در دورهٔ سی و یک ساله مجله یغما نوشته کم و بیش محیط ادبی شهرها را نشان می‌دهد.

غالب شاعران و ادیبان بیاض و سفینه‌ای همراه داشتند که آن را در شهرهای مختلف برای یادگارنویسی و نگارش اشعار به شاعران و ادیبان می‌دادند. هم‌اکنون بیاض‌ها و جنگ‌ها و سفینه‌هایی زیاد از این دست هست که ما را با جریان‌های فرهنگی و مناسبات معنوی میان شاعران و ادیبان گذشته آگاه می‌سازد. بیاض تاج‌الدین احمد وزیر(۱۲)، مشیخهٔ حمویی(۱۳)، جنگ قرن یازدهمی که می‌گویند از آن صائب بوده است(۱٤) نمونه‌هایی است از این گونه آثار ادبی پر از ظرائف.

کنگره‌ها و مجمع‌های علمی

در بیست سی سال اخیر که تشکیل شدن مجامع علمی اعم از ملی و

جهانی به‌صورت «کنگره» و «سمینار» و «مجمع» در شهرهای مختلف مرسوم شد فرصتی بود که محققان و شاعران و ادیبان به‌طور رسمی‌تر و تشریفاتی‌تر از هم دیدار کنند.[۱۵]

نخستین مجمع علمی دولتی که برای بحث در امور فرهنگی تشکیل شد ظاهراً «مجلس مشورت معارفی» است که در سال ۱۳۱٤ در وزارت معارف به ابتکار علی‌اصغر حکمت و فعالیت دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی برگذار شد و مشروح مذاکراتش در مجلهٔ تعلیم و تربیت ٦ (۱۳۱۵) شماره اول مندرج است.

از زمانی که کنگرهٔ تحقیقات ایرانی به‌طور سالانه و مرتب از ۱۳٤۸ تا ۱۳۵۷ هر سال در یک شهر برگذار شد ارتباط شاعران و ادبای شهرهای مختلف با یکدیگر به‌صورت رایج‌تر و آسان‌تر پیش آمد. چون شرکت در این کنگره به‌طور آزاد و بی‌دعوت بود و هر کس به خرج خویش در آن اشتراک می‌جست مجمعی بود که افراد با سلیقه‌های متفاوت شرکت می‌کردند و در کنار جلسات رسمی و عمومی کنگره حلقه‌های ادبی و شعرخوانی میان همزبانان و همترازان برقرار می‌شد. این حلقه‌ها که در کنگره‌ها و مجمع‌های دولتی دیده نمی‌شد موجب آن شده بود که کنگره تحقیقات ایرانی کیفیتی ایرانی‌تر و مأنوس‌تر بیابد.

برنامه‌های فرهنگی در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران هم به همین منظور ایجاد شد تا ادیبان و شاعران در فرصت‌های مناسب به دیدار یکدیگر برسند و تبادل افکار بنمایند و از این راه دانشجویان دانشگاه با عقاید و افکار آنان (جز از راه کتاب) آشنایی بیابند.

آثار و افکار اعضای انجمن‌ها و حلقه‌های دوستانه ادبی ایران خواستار و خواننده داشت و معمولاً به وسیله مجله‌ها و روزنامه‌های ادبی نشر می‌شد. به‌طور

نمونه آنکه، آثار گروه دانشکده در مجلهٔ دانشکده و آثار اعضای انجمن ادبی ایران وشعب آن در شهرها معمولاً در مجلهٔ ارمغان (تا سال ۱۳۱۹) انتشار یافت. پس از آن‌که وحید دستگردی (مدیر آن مجله) انجمن حکیم نظامی را بنیاد نهاد آثار انجمن تازه ساخته خود را در مجله‌اش به چاپ می‌رسانید. آثار انجمن‌های دیگر را در رساله‌ها و جزوات و مجموعه‌های مستقلی چون باغ صائب، نامه سخنوران سپاهان می‌توان دید.

گروه‌بندی انجمن‌های ادبی

شاید بتوان هم‌نشینی‌های ادبی در این شصت هفتاد سال اخیر را چنین گروه‌بندی کرد:

* انجمن‌های ادبی و کانون‌های نویسندگان که در شهرها تشکیل می‌شد و گاه در یک شهر به‌طور هم‌زمان دو یا چند انجمن وجود داشت.

* انجمن‌های ادبی دانشکده‌ها و مدارس متوسطه.[۱۶] اگر مدیران و گردانندگان مدرسه ادیب و شاعر و ادب‌پرور بودند از انجمن‌های ادبی بهره خوبی به‌دست می‌آمد و افراد مستعد پرورش می‌یافتند. مانند آن که اسمعیل امیرخیزی در زمان‌تصدی مدرسهٔ متوسطه فردوسی تبریز (۱۳۵۲) انجمن ادبی به وجود آورد و تنی چند از شاگردان که در آن انجمن عضو بودند دارای ذوق ادبی والایی بوده‌اند و در شعر و ادب مقامی ارجمند یافتند (غلامعلی رعدی آذرخشی، محمدحسین شهریار، علی‌اصغر حریری، یحیی آرین‌پور، ناصح ناطق، رضا گنجه‌ای، حبیب ساهر).

در مقدمهٔ دیوان حسین مسرور اصفهانی[۱۷] می‌بینیم که دهقان سامانی از شعرای مشهور برای تشویق و تحسین جوانان در انجمن ادبی مدرسه حقایق

شرکت می‌کرده است. این انجمن عصرهای جمعه به ریاست سید محمد حقایق شیرازی تشکیل می‌شد.[۱۹]

* اتحادیه‌های، جامعه‌ها، کانون‌های مختلف گاهی انجمن‌های فرهنگی و ادبی به‌وجود می‌آوردند.

* حوزه‌های هنری و فرهنگی احزاب و نظایر آنها.

* انجمن‌های فرهنگی یا دوستی ایران با ممالک دیگر.

* باشگاه‌های اجتماعی و فرهنگی: مثل کانون فرهنگی ایران جوان.[۱۹]

* حوزه‌های علمی و مدارس قدیمه که معمولاً دارای حلقه‌های مباحثه و مذاکرهٔ علمی و ادبی بودند.

* خانقاه‌های صوفیه.

کتابخانه‌ها و مؤسسات علمی

جلوهٔ همنشینی‌های ادبی در ایران، به‌صورت‌های دیگر هم دیده می‌شود. یکی از جالب توجه‌ترین آنها گرد آمدن دانشمندان رشته‌های شعری و ادبی در دفتر کار مدیران کتابخانه‌ها بود. این سنت کهن در چند کتابخانه ایران دامنه یافت. آن‌چنان که مدیر کتابخانه، آزاد گذاردن ورود به دفتر کار خود را یکی از وظیفه‌های فرهنگی‌دوستی و کتاب‌خوانی می‌دانست. همواره دفتر مدیران کتابخانه‌ها از این لحاظ حکم یکی کانون فرهنگی داشت. بعضی از ادیبان و شاعران معتبر و سالخورده را رسم بر این بود که به دفتر کار مدیران کتابخانه‌ها می‌آمدند و می‌نشستند و چای می‌خوردند و کتاب می‌دیدند و سخن می‌گفتند. دفترهای کار یوسف اعتصام‌الملک و جانشیان بعدی او در کتابخانه مجلس، دکتر مهدی بیانی مدیر کتابخانهٔ ملی، ذبیح بهروز مدیر کتابخانهٔ باشگاه افسران

نمونه‌هایی از این‌ترتیب در تهران بود، و در ولایات دفتر کار مکرم اصفهانی و معلم حبیب‌آبادی (مدیران کتابخانه بلدیهٔ اصفهان)؛ میر ودود سیدیونسی مدیر کتابخانهٔ ملی تبریز، علینقی بهروزی مدیر کتابخانهٔ ملی شیراز، کتابخانهٔ عمومی رشت، کتابخانهٔ آستان‌قدس رضوی به مدیریت قاآن میرزا اوکتائی. به‌جز این، گاهی هم شخصیت و مرتبهٔ علمی و فرهنگی مدیران اداره‌ها و مؤسسات دیگر موجب گرد آمدن ادیبان و شاعران می‌شد.

در بسیاری از انجمن‌ها و کانون‌ها و مؤسسات علمی ایران قسمتی از وقت به صحبت‌ها و مذاکرات ادبی و تاریخی که جزو کار رسمی و اداری نیست می‌گذرد. در حقیقت محفل‌هایی ادبی است که به‌طور تصادفی و موقتی در این مراکز تشکیل می‌شود. مثلاً زمانی که مجتبی مینوی مدیریت بنیاد شاهنامه را پذیرفت دفترش از جاهایی بود که جمعی به دور او حلقه می‌زدند و دفتر کار رسمی دولتی او همان حالت و حکم را داشت که کتابخانهٔ شخصی او در خانه و این رسم برای گسترش تحقیقات و تبادل اطلاعات ضروری و مفید بود. این وضع در جلسات هیئت مؤسس انجمن آثار ملی، انجمن فلسفه و علوم انسانی، انجمن تألیف و ترجمهٔ دانشگاه تهران هم دیده می‌شد و همواره از تعاطی افکار و تبادل اطلاعات یادگارهای خوبی از همنشینی با دانایان و دانشوران عاید افراد می‌شد. در فرهنگستان ایران، بنیاد فرهنگ ایران و دیگر مجامع این ترتیب وجود داشت.

کتابفروشی‌ها

کتابفروشی‌ها از کانون‌های دیگر گرد آمدن شاعران و ادیبان بود و آن سنتی است که از دوران‌های قدیم در فرهنگ ما سابقه دارد. قفطی و شهرزوری

که سرگذشت حکیمان و عالمان را نوشته‌اند چند جا ذکر کرده‌اند که بازار ورّاقان و دکهٔ کتابفروشان دیدارگاه فلان دانشمندان بود. کتابفروشی‌ها در شصت هفتاد سال اخیر همیشه یکی از پاتوق‌های اهل فضل و شعر بود. شاید به همین علت بود که اغلب کتابفروشی‌های مهم و سرشناس عنوان «کتابخانه» برای خود اختیار می‌کردند نه «کتابفروشی». در اینجا نام چند کتابفروشی که مرکز مهم‌تر و معتبرتر برای تجمع شاعران و ادیبان بود بنا بر تقدم تاریخی تأسیس آنها آورده شده است.

ـ کتابخانهٔ تربیت (در تبریز) که قبل از سال ۱۳۲٤ قمری محل گرد آمدن ادبای جوان تبریز بود. این کتابخانه را سید حسن تقی‌زاده، محمدعلی تربیت و سید حسین عدالت و یوسف اعتصام‌الملک اداره می‌کردند.

ـ کتابفروشی خلخالی در تهران که سید عبدالرحیم خلخالی تأسیس کرد ولی مدت درازی دایر نبود.

ـ کتابخانهٔ تهران که سید حسن تقی‌زاده و احمد سیگاری و حسین پرویز آن را بنیاد کردند. غالب ادبا و سیاسیون مشهور ایران در سنوات ۱۳۵۲ تا ۱۳۲۱ در آن کتابفروشی آمد و رفت می‌کردند.

ـ کتابخانهٔ دانشکده که ملک‌الشعرای بهار در خیابان شاه‌آباد سابق دایر کرده بود.

ـ کلالهٔ خاور تأسیس محمد رمضانی که تا سال ۱۳٤۰ دایر بود. این مؤسسه چون انتشار جزوه‌های «افسانه» را آغاز کرد موجب شده بود که نویسندگان و ادبای‌جوان هم به آنجا رفت و آمد می‌کردند.

ـ کتابخانهٔ ابن سینا به مدیریت ابراهیم رمضانی که به‌جز ادیبان و شاعران رجال سیاسی ادبی مانند وثوق‌الدوله و ادیب‌السلطنه، علی دشتی و بسیاری دیگر آنجا را پاتوق خویش کرده بودند.

ـ کتابخانهٔ دانش به‌مدیریت نورالله ایران‌پرست در سالهای ۱۳۱۸ تا ۱۳۵۰

ـ همچنین باید گفت که کتابفروشی‌های گنج دانش، مظفری، ادب، کانون کتاب، شرکت مرکزی هم چنان وضعی داشته‌اند.

در سال‌هایی که بزرگان ادب و شاعران سنتی در کتابخانه‌های ابن سینا و دانش می‌آمدند و می‌نشستند شاعران نوگرا و نویسندگان جوان در کتابفروشیهای «نیل» رفت و آمد می‌کردند.

هنوز هم کتابفروشی‌های قدیمی فروش از جاهایی است که شاعران و ادیبان به یکدیگر می‌رسند و مجال نشستن و صحبت کردن دارند (کتابفروشیهای تاریخ، شمس، منوچهری، مستوفی).

خانه‌های شخصی

جلسات بسیاری از انجمن‌های ادبی در خانه‌های شاعران برگزار می‌شد، ازجمله انجمن ادبی ایران که در آغاز در منزل شاهزاده هاشم میرزا افسر رئیس انجمن تشکیل می‌شد تا این که در زمان وزارت یحیی خان اعتمادالدوله امکان تشکیل جلسات انجمن در ساختمانی دولتی به آنان داده شد.

عده‌ای از فضلا و ادبای پنجاه سال اخیر یک روز از هفته در خانهٔ خود روز پذیرایی عمومی و آزاد داشتند مانند ملک‌الشعرای بهار، احمد کسروی، دکتر محمود افشار، سید حسن تقی‌زاده، عباس اقبال، نصرالله فلسفی، رشید یاسمی،

سعید نفیسی، ابراهیم پورداود، مجتبی مینوی، علی دشتی، علی‌اصغر حکمت، علی‌پاشا صالح، مترجم‌الممالک فرهنگ، جواد کمالیان، دکتر پرویز ناتل خانلری.

در خانهٔ سعید نفیسی و ابراهیم پورداود بیشتر دانشجویان و جوانان حضور می‌یافتند. زیرا سعید نفیسی رفتاری آمیزشکار و دلپذیر با جوان‌ها داشت و سخنانش بیشتر در دل آنها می‌نشست. ابراهیم پورداود چون عاشقانه از ملیت ایرانی و گرایش‌های وطنی داد سخن می‌داد دوستان تازه‌جو و جوان زیاد داشت. افرادی که گرد محمد قزوینی، علی‌اکبر دهخدا، محمدعلی فروغی، سید نصرالله تقوی، حسن مشیرالدوله پیرنیا جمع می‌شدند گروه محدود خاص و مسن‌تر بودند. خانهٔ محمود فرخ، در مشهد، سال‌های طولانی میعادگاه شاعران و ادیبان شهر بود (روزهای جمعه). همهٔ ادبا و شعرایی هم که از شهرهای دیگر به مشهد می‌آمدند رفتن به آن محفل انس و ادب را واجب می‌دانستند و از دلپذیری حضور یکدیگر لذت می‌بردند. محفلی بود که جوان و پیر یکسان در آن شرکت می‌کرد.

در این پنجاه شصت سال اخیر هر شهری که دارای ادیبان و شاعرانی بود مجمع و انجمن ادبی در آن تشکیل می‌شد و در آنها معمولاً در تذکره‌های آن شهر آمده و در کتاب‌های معرفی جغرافیایی اشاراتی به انجمن‌های ادبی شده است. اگر شهری انجمن خاص نداشت، خانهٔ شاعر و دانشمند و ادیب شهر جایگاه تشکیل محفل ادبی بود. همچنان که خانهٔ سدیدالسلطنه کبابی (بندرعباس)، طاهری شهاب (ساری)، امیر توکل کامبوزیا (زاهدان)، ابراهیم دهگان (اراک)، محمود فرخ (مشهد)، محمود فرساد (یزد).

ایجاد حلقهٔ ادبی در ایران کار آسانی بود. هر کس در خانه را باز می‌گذاشت می‌توانست حلقه‌ای از ادبا و فضلا را به گرد خویش درآورد.

خانهٔ بعضی از رجال سیاست و دولت هم محل گرد آمدن شعرا و ادبا بود، از آن جمله است: خانهٔ وثوق‌الدوله، ادیب‌السلطنه سمیعی، بهاءالملک قراگوزلو، یحیی اعتمادالدوله قراگوزلو، تیمورتاش. مخصوصاً خانهٔ محتشم‌السلطنه اسفندیاری به مناسبت آن که ادیب نیشابوری در آنجا مهمان همیشگی بود بر روی ارباب فضل و شاعران و ادیبان نامدار باز بود.

رجال و اعیان و اشراف قدیم را رسم بود تا موقعی که به تفرج و گردش به باغ‌های دور شهر یا به ییلاق می‌رفتند گروهی از شاعران و ادیبان و ظریفان را با خود می‌بردند. طبعاً آنجا فرصتی بود که مجلس شاعرانه در کنار محفل قمار و طرب برپا باشد.

از حلقه‌هایی که به «دوره» تشکیل می‌شد و سی و چند سال دوام یافت گروه «انجمن بهمن» است، مرکب از محمد دبیر سیاقی، محمدجواد مشکور، اسمعیل دولتشاهی، احمد افشار شیرازی و سعید نفیسی و ولادیمیر ایوانف و حسن نبوی از درگذشتگان این گروهند. ایوانف این جمع را «یارستان» می‌خواند.[۲۰]

دورهٔ دیگر بسیار دوستانه‌ای که سال‌های دراز ادامه داشت و از میان رفت مرکب بود از دکتر منوچهر ستوده، محمدتقی دانش‌پژوه، احمد افشار شیرازی، مصطفی مقربی، دکتر تقی تفضلی، دکتر عباس زریاب خویی، احمد اقتداری، علیقلی جوانشیر، مهندس احمد خردیار، مهندس فروتن و من و دو سه تن دیگر

که گاهی می‌آمدند. تقریباً از این نشست و برخاست بود که مجلهٔ فرهنگ ایران‌زمین به‌وجود آمد.

یکی از دوره‌های بادوام ادبی تهران دورهٔ چلوکباب اصحاب[۲۱] چهارشنبه بود که دوستان در مدرسهٔ سپهسالار جمع می‌شدند و چلوکباب می‌خوردند و هر کس سهم خود را می‌داد و تا ساعت سه و چهار بعد از ظهر همان جا در دفتر مرحوم احمد راد می‌ماندند و وقت را به گفت‌وگوهای ادبی می‌گذراندند.

آنها که تشکیل حلقه در خانه‌های شخصی‌شان مقدور نبود پاتوق خود را به کافه‌ها می‌کشیدند. نمونهٔ مشهور دوره‌های گروه «ربعه» بود (صادق هدایت، مجتبی مینوی، مسعود فرزاد، بزرگ علوی) که در یکی از کافه‌های تهران می‌نشستند و عدهٔ دیگری هم به آنها می‌پیوستند و با آنها نشست و برخاست و مخالطه می‌کردند (عبدالحسین نوشین، دکتر پرویز ناتل خانلری، علی شیرازپور پرتو).[۲۲]

دفتر روزنامه و مجله‌های ادبی

ادارهٔ روزنامه‌ها همیشه یکی از جاهای دلپذیر و مناسب برای تجمع شاعران و ادیبان بود. این رسم از روزگار مشروطیت پیش آمده بود. در آن موقع ادارهٔ روزنامه‌های صوراسرافیل، مساوات، ندای وطن چنین حالی داشت. بعدها دفتر روزنامه‌های نوبهار (از ملک‌الشعرای بهار)، طوفان (از فرخی یزدی)، شفق سرخ (از علی دشتی)، ستاره ایران (از حسین صبا) و چند روزنامهٔ دیگر.

بی‌گمان دفتر مجله‌های ادبی و تاریخی جایی دلپذیرتر و مناسب‌تر برای جلسات کاملاً ادبی بود و از آن جمله است دفترهای مجلهٔ بهار (از اعتصام الملک)، دانشکده (از ملک‌الشعرای بهار)، ارمغان (از وحید دستگردی)، آینده (از

دکتر محمود افشار)، فرهنگ (در رشت)، پیمان (از احمد کسروی)، مهر (از نصرالله فلسفی)، یادگار (از عباس اقبال)، سخن (از پرویز خانلری)، یغما (از حبیب یغمایی) وحید (از سیف‌الله وحیدنیا) و راهنمای کتاب.[۲۳]

دو سه مجله، به‌جز جلسه‌های ادبی هفتگی، دارای مجلس‌های فرهنگی فصلی یا ماهانه بودند. نخستین بار مجلهٔ سخن این کار سودمند ادبی را آغاز کرد و جمعیتی به نام «دوستداران سخن» تشکیل داد که هر چند یک‌بار مجلسی معمولاً در باشگاه دانشگاه تهران برپا می‌کرد. در این جلسات شعر خوانده می‌شد، سخنرانی داده می‌شد، نقالی و سخنوری سنتی و مباحثه‌های ادبی و هنری اجرا می‌شد،[۲٤] پس از آن «انجمن کتاب» که مجلهٔ راهنمای کتاب را منتشر می‌کرد نوعی دیگر از این مجالس را که همراه بود با نمایشگاه‌های کتاب، اعلام کتاب‌های برگزیدهٔ سال و جلسات سخنرانی به‌وجود آورد.[۲۵]

سابقهٔ انجمن‌های ایرانی در کشورهای دیگر

انجمن ادبی ساختن توسط ایرانیان در کشورهای دیگر در شصت سال گذشته سابقه پیدا کرده است. شاید نخستین آنها «مجمع ادب» باشد که در سال ۱۹۱۱ در استانبول ایجاد شد و سید حسن تقی‌زاده بانی آن بود.

یکی از قدیمی‌ترین انجمن‌های دانشجویی ایرانی در اروپا انجمن دانشگر بود که در شهر لوزان (سوئیس) در سال‌های ۱۹۱۰ به بعد تأسیس شد و سعدالله خان درویش، نصرالله خان جهانگیر، ابوالفتح فدایی علوی، سید محمدعلی جمال‌زاده به سرپرستی احمدخان ملک ساسانی عضو آن بودند. بعد از آن دکتر محمود افشار و حسن مقدم (علی نوروز) در راه ادامهٔ حیات آن کوشیدند.

اعضای این انجمن لباس خود را به حمایل و نشان ایرانی می‌آراستند و بیرق ایران را برای مراسم جشن از پارچهٔ اطلس دوخته بودند.[۲۶]

در دورهٔ جنگ بین‌المللی اول دفتر مجلهٔ کاوه که در برلین تأسیس شده بود و چاپ می‌شد مرکز تجمع ادبی ایرانیان فاضل بود. در همین اوقات انجمن صحبت‌های علمی و ادبی که سابقاً در پاریس (۱۹۱۲) بود تجدید فعالیت کرد و سخنرانی‌های ادبی و تحقیقی خوب در آنجا ایراد می‌شد.[۲۷] بنیادگذار آن حسین کاظم‌زاده ایرانشهر بود.

شاید بتوان اقدام حسن مقدم (علی نوروز) و ابوالقاسم لاهوتی را در دایر کردن مجلهٔ پارس که به سال ۱/۱۹۲۰ در استانبول منتشر می‌شد از همین‌گونه کارها در شمار آورد.

یادداشت‌ها:

۱. در هر دوره برای این گروه از جامعه اصطلاحی خاص بوده است: عالم، فاضل، باسواد، منور، روشنفکر، »خواص« هم اصطلاح دیگری در همین زمینه است.

۲. اگر در همه تذکره‌ها و متون تاریخی پژوهش شود نمونه‌های بسیار زیاد از این‌گونه مجلس‌ها به‌دست خواهد آمد.

۳. نصرالله فلسفی در مقالهٔ «تاریخ قهوه و قهوه‌خانه در ایران» (چند مقالهٔ تاریخی و ادبی، تهران، ۱۳٤۲، صفحات ۲۸۳–۲۷۱) تفصیلی در این مبحث دارد.

٤. نگاه کنید به مقاله‌ای که به نام «موزونان» در «ارمغان دکتر عبدالحسین زرین‌کوب» (تهران، ۱۳۵۰) نوشته‌ام.

۵. جلال‌الدین همایی در مقدمهٔ دیوان طرب (تهران، ۱۳٤۲) و ابراهیم صفایی در رسالهٔ نهضت ادبی ایران در عصر قاجار و عده‌ای دیگر به تفصیل در این باره نوشته‌هایی دارند.

٦. طرح غزل کمی بعدتر تعریف شده است.

۷. در این عکس دیدنی که در صفحهٔ ۳۸٦ جلد چهارم از کتاب «دانشمندان و سخن‌سرایان فارس» تألیف محمدحسین رکن‌زاده آدمیت چاپ شده است چهرهٔ دوازده شاعر فارس (نثار، قدسی،

ایزدی، آسوده، فرصت، صادق، شعاع، بدیع، شیفته، فصیحی) با لباس‌های مرسوم آن روزگار دیده می‌شود.

۸. اغلب این اصطلاحات برابر کلمات فرنگی Centre, cercle, societe association, club وضع شده.در فرانسه Salon داشتن از سنت‌های مهمی بوده است که موجب جمع شدن ادبا و شعرا بدان نوع از مجامع‌بود و پرداختن به تفصیل آن مناسب این مقاله نیست.

Congres, seminaries, vayages de stimulation par R. Lanquar, G. Fighiera et G. Vetunic. Paris [1978?]

ضمناً باید گفت که نوع تجمعات ادبی و علمی که به‌صورت کنگره، سمینار، سمپوزیوم، کلوکیوم، درقرن اخیر دیده می‌شود در ایران هم از حدود چهل سال به این سوی رواج تامی یافته است و در کتاب‌کارنامه بزرگداشت بزرگان علم و ادب ایران تألیف رحمت‌الله ابریشمی (مشهد، ۱۳۵۵) اطلاعات مفیدی دراین زمینه هست.

۹. احمد شاملو و شاعران همبازوی او در سنوات مختلف چند »شب شعر« درست کردند. آخرین آنها شب شعر در انجمن فرهنگی گوته در سال ۱۳۵٦ بود.

۱۰. فصلی که محمود فرخ در «سفینه فرخ» به این‌گونه شعر اختصاص داه است زمینه و نمونه و اهمیت آن را کاملاً بازگو می‌کند.

۱۱. مقداری از این نوع شعر در کتاب «لطیفه‌ها» از علی باقرزاده بقا و تذکره‌ها آمده است. در اینجا اشاره به این موضوع بیجا نیست که گفته شود که نمونه‌هایی از «پارودی» نسبت به شاعران و ادیبان در زبان فارسی هست: یکی تذکره‌مانندی است خیالی و ساختگی به نام «یخچالیه» که مؤلفش آن را مطایبه‌آمیز و درجوابگویی به تذکره‌های جدی و رایج پرداخته و در آن با مسخرگی افرادی را که مورد نظرش بوده است به‌باد انتقاد گرفته.

دیگر «ذخرالسفاهه» یا «الزخاریف» (نسخهٔ خطی ٤٧٢٦ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است) که در مجلهٔ ارمغان (سال‌های پیش) طبع شده است. در دورهٔ رضاشاه «وغ‌وغ ساهاب» نگارش صادق هدایت و مسعود فرزاد نمونه‌ای بود از دهن‌کجی به ادبای سنتی.

از نمونه‌های جدید سلسله مقالات «چگونه حکیم و نویسنده نشدم» از ابراهیم صهبا است که در روزنامه فکاهی «باباشمل» (سال‌های ۱۳۲٦ – ۱۳۲۲) طبع می‌شد. آنها «پارودی» و مقابله با مقالاتی بود که فضلا و ادبای مشهور تحت عنوان «چگونه شاعر و نویسنده شدم» در روزنامه «امید» (به مدیریت نصرالله فلسفی) در همان ایام می‌نوشتند. فریدون توللی هم در «التفاصیل» قطعه‌ای به نام

«تذکرةالسفهاء» دارد. آن‌قدر که به یاد دارم صادق هدایت و یارانش نوشته‌هایی در روزنامه رهبر یا مردم (شماره‌های ادبی) قطعه‌های منثوری در طعنه بر ادیبان منتشر می‌کردند.

۱۲. بازمانده سال ۷۸۲ هجری که به‌طور عکسی از روی نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه اصفهان به کوشش ایرج افشار و مرتضی تیموری توسط دانشگاه اصفهان منتشر شد (اصفهان، ۱۳۵۳).

۱۳. بازمانده از سال ۸٤٥ هجری نسخهٔ خطی شمارهٔ ۲۱٤۳ موجود در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران (فهرست محمدتقی دانش‌پژوه). جلد ۹ صفحات ۸۵۳–۷۸۵.

۱٤. نگاه کنید به مقالهٔ محمدتقی دانش‌پژوه در مجلهٔ «کتابداری»، نشریهٔ کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران (دفتر ۷) این جنگ سال‌هایی چند از آن امیری فیروزکوهی شاعر معاصر بود.

۱۵. نخستین کنگرهٔ علمی که در ایران تشکیل شد برای هزارهٔ فردوسی بود (سال ۱۳۱۳) در این کنگره عده‌ای محدود از شاعران و ادیبان شرکت داشتند. دومین کنگره که تا حدودی وجهه سیاسی داشت (چون انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی آن را به‌وجود آورد). به نام نخستین کنگرهٔ نویسندگان (تهران، ۱۳۲٥) تشکیل شد و گزارش آن به‌صورت کتابی انتشار یافت و طبعاً یکی از منابع مطالعه در مورد ادبیات معاصر بود. پس از آن، کنگره‌هایی برای ابن‌سینا، خواجه نصیر، مولوی، حافظ، سعدی، ابوریحان، فارابی، دقیقی و... به‌وجود آمد. نگاه کنید به «کارنامهٔ بزرگداشت بزرگان علم و ادب ایران» تألیف رحمت‌الله ابریشمی، مشهد، ۱۳٥٥.

۱٦. علی‌اصغر حکمت در خطابهٔ خود که در نخستین کنگرهٔ نویسندگان و شاعران ایران ایراد کرد به اهمیت انجمن‌های ادبی مدارس اشاره کرد.

۱۷. به کوشش دکتر محمد سیاسی (شاعر مشهور) چاپ اصفهان ۱۳٤۷، صفحه ۱٤.

۱۸. مقدمهٔ جلال همایی بر دیوان طرب.

۱۹. در ابتدای تشکیل، حزبی بود سیاسی و بعد که فعالیت احزاب در دورهٔ رضاشاه محدود شد حزب ایران جوان به کانون فرهنگی تبدیل وضع یافت. نگاه کنید به نوشتهٔ دکتر علی‌اکبر سیاسی در جلد اول سخنرانی‌های این کانون. (تهران، ۱۳٤۷) کانون به رواج تمدن و تجدد در ایران معتقد بود و نخستین بارتوانست نمایشنامهٔ «جعفرخان از فرنگ آمده» را به نمایش بگذارد.

۲۰. محمد دبیر سیاقی در مقدمهٔ «سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر» تألیف سعید نفیسی (تهران، چاپ دوم) یادداشت خوبی از تاریخچهٔ این انجمن و مقاصدی که دوستان از تشکیل آن داشتند نوشته است.

۲۱. نگاه کنید به خاطرات حبیب یغمایی در مجلهٔ آینده.

۲۲. بزرگ علوی در مقالهٔ خود که در سوگ مسعود فرزاد نوشت اشارات خوبی به جمع ربعه کرده است. مسعود فرزاد و مجتبی مینوی هم در مقالات احتجاجی علیه یکدیگر دربارهٔ این گروه مطالب زیادی گفته‌اند (مجلهٔ سپید و سیاه و مجلهٔ یغما) نام «ربعه» را به‌طور شوخی و مسخرگی برای خود ساخته بودند همان‌طور نام «سبعه» را به طعنه و شوخی بر جمعی از ادبای مشهور وقت بی‌آنکه حتماً هفت نفر باشند نهاده بودند. عباس اقبال، سعید نفیسی، نصرالله فلسفی، علی دشتی، بدیع‌الزمان فروزانفر، ملک‌الشعرای بهار، رشید یاسمی، محمود عرفان و...

۲۳. مجلات زیاد دیگری بوده‌اند که طبعاً در دفترشان شعرا و ادبا جمع می‌شده‌اند. برای نام آنها به مقالهٔ من «جریان‌های ادبی در مجله‌های فارسی» در مجلهٔ راهنمای کتاب سال بیستم (۱۳٥٦) مراجعه شود. اسامی مجلات ادبی را در فهرست مقالات فارسی (۳ جلد) نیز می‌توان دید.

۲٤. نگاه کنید به دوره‌های مجلهٔ سخن.

۲٥. تفصیل فعالیت و تاریخچهٔ انجمن کتاب جداگانه خواهد آمد. برای اخبار آن به دوره مجلهٔ راهنمای کتاب مراجعه شود.

۲٦. نگاه‌کنید به نوشتهٔ خان ملک ساسانی و همچنین شرح و عکس چاپ شده از آن انجمن در کتاب گفتار ادبی تألیف دکتر محمود افشار، جلد دوم، (تهران، ۱۳٥۳).

۲۷. نگاه کنید به‌صورت مجلس مذاکرات انجمن که در مجلهٔ یغما چاپ کرده‌ام (در سال ۲۲٥:۲٥ و ۲۸۷). همچنین نگاه کنید به مقدمهٔ من بر چاپ جدید روزنامهٔ کاوه (تهران ۱۳٥) که در آنجا عکس دعوتنامهٔ چند سخنرانی آن انجمن را چاپ کرده‌ام. یکی از سخنرانی‌ها از میرزا فضلعلی تبریزی (مولوی) دربارهٔ حرف دال و ذال در زبان فارسی بود که متنش به‌دستم افتاد و در فرهنگ ایران زمین چاپ شد. سید محمدعلی‌جمال‌زاده هم در مجلهٔ راهنمای کتاب (٦٤٦:۱۷) از این انجمن یاد کرده است.